

زندگینامہ یک ایرانی

جلد دوم: فصل ہای ۹ تا ۱۶ (از ۵۴ تا ۸۶ سالگی)

دکتر مہدی بہادی نژاد

استاد بازنشستہ دانشگاہ صنعتی شریف و

عضو پیوستہ فرہنگستان علوم



بہ جہان خرم از آنم کہ جہان خرم از اوست

عاشقم بر ہمہ عالم کہ ہمہ عالم از اوست



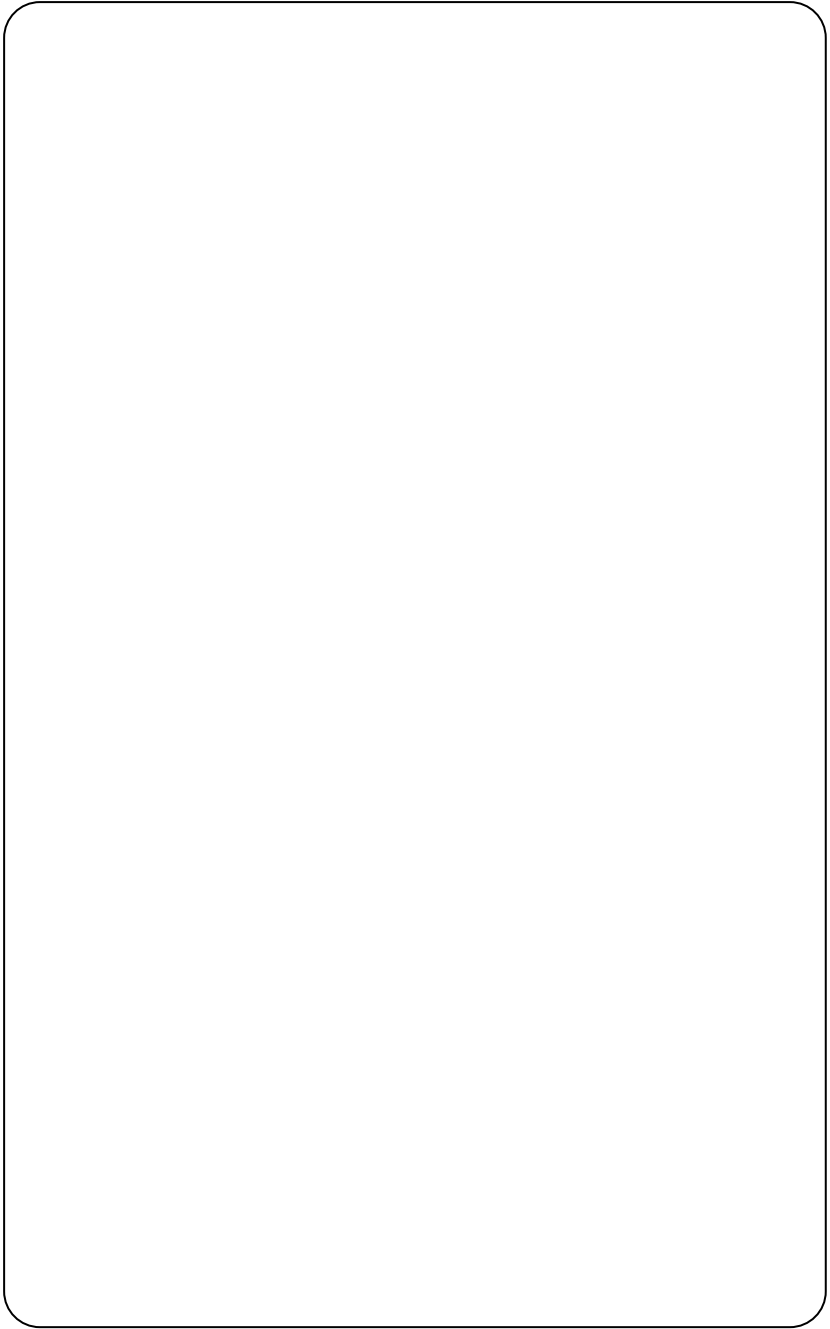
زندگینامہ یک ایرانی

جلد دوم: فصل ہای ۹ تا ۱۶ (از ۵۴ تا ۸۶ سالگی)

دکتر مہدی بہادی نژاد

استاد بازنشستہ دانشگاہ صنعتی شریف و

عضو ہیوٹہ فرہنگستان علوم



فهرست

صفحه	عنوان
جلد اول	
۱	پیشگفتار
۳	۱- دوران کودکی تا پایان دبیرستان، ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۱
۳	۱-۱ تولد و دوران کودکی
۶	۱-۲ دوران دبستان
۲۰	۱-۳ دبیرستان خاقانی
۳۲	۱-۴ دبیرستان البرز و آشنائی با مصطفی چمران
۳۸	۱-۵ ملی شدن صنعت نفت
۴۳	۱-۶ عکس‌هایی از این دوران زندگی
۴۵	۲- تحصیل در دانشکده فنی - دانشگاه تهران و کار در شرکت یاد، ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۱
۴۵	۲-۱ شروع تحصیل
۵۱	۲-۲ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۵۶	۲-۳ جریان ۱۶ آذر ۱۳۳۲
۶۵	۲-۴ سالهای سوم و چهارم دانشکده فنی
۸۵	۲-۵ کارآموزی سال چهارم و فارغ‌التحصیلی از دانشکده فنی در شهریو ۱۳۳۵
۹۲	۲-۶ استخدام در شرکت یاد توسط آقای مهندس بازرگان
۱۰۱	۲-۷ عکس‌هایی از این دوران زندگی
۱۱۱	۳- تحصیل، کار و تدریس در آمریکا، ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵
۱۱۱	۳-۱ احرازرتبه اول مهندسی مکانیک در دانشکده فنی و اعزام به آمریکا برای ادامه تحصیل
۱۲۳	۳-۲ تحصیل در دانشگاه ویسکانسین در آمریکا و کار در شهر میل‌واکی
۱۳۹	۳-۳ تحصیل در دانشگاه ایلی‌نوی در آمریکا
۱۵۱	۳-۴ فعالیتهای مذهبی- اجتماعی در دانشگاه ایلی‌نوی

- ۳-۵ کار تابستانی در شهر سنت‌لوئیس در آمریکا
۱۶۳
- ۳-۶ سفر به غرب آمریکا و دیدار با مصطفی چمران پس از چند سال دوری
۱۷۴
- ۳-۷ فارغ‌التحصیلی در دانشگاه ایلی‌نوی و اخذ مدرک دکتری (PhD) در مهندسی مکانیک
۱۷۸
- ۳-۸ تدریس در آمریکا و مراجعت به ایران
۱۸۶
- ۳-۹ عکس‌هایی از این دوران زندگی
۱۹۵

۴- تدریس و فعالیتهای تحقیقاتی در دانشگاه شیراز، ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۸ ۲۰۵

- ۴-۱ تدریس در دانشگاه شیراز و ازدواج با خانم بتی جین‌بنت آمریکائی
۲۰۵
- ۴-۲ اولین فرصت مطالعاتی در دانشگاه ایالتی آریزونا
۲۱۶
- ۴-۳ طراحی و ساخت ماشین‌های نان‌پزی برای تولید نان‌های نازک مصرفی در ایران
۲۲۲
- ۴-۴ ادامه تحقیقات انرژی خورشیدی در دانشگاه شیراز
۲۳۳
- ۴-۵ مطالعه کارکرد بادگیرها و سایر سیستم‌های تهویه و سرمایش طبیعی ساختمان‌ها در ایران
۲۳۵
- ۴-۶ عکس‌هایی از این دوران زندگی
۲۶۰

۵- فعالیتهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و سفر به کانادا و آمریکا، ۲۶۷

۱۳۵۸ تا ۱۳۶۶

- ۵-۱ فعالیت در دفتر طرح‌های انقلاب در زمان نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان
۲۶۷
- ۵-۲ فرصت مطالعاتی در دانشگاه واترلو - کانادا
۲۷۰
- ۵-۳ استخدام در دانشگاه ایالتی آریزونا و جدائی از همسر آمریکائی
۲۷۵
- ۵-۴ نگارش کتاب دانشگاه زندگی به زبان انگلیسی در آمریکا
۲۸۶
- ۵-۵ عکس‌هایی از این دوران زندگی
۲۸۹

جلد دوم

۶- تدریس در دانشگاه صنعتی شریف و بازنشستگی از دانشگاه، ۲۹۵

۱۳۶۶ تا ۱۳۸۹

- ۶-۱ مراجعت به ایران و شروع تدریس در دانشگاه صنعتی شریف
۲۹۵
- ۶-۲ مسافرت به هندوستان و دیدار با سری ساتیا‌سای‌بابا
۳۰۵
- ۶-۳ پرندهای با بالهای عشق و خدمت
۳۱۸
- ۶-۴ نگارش کتاب شادی و زندگی به زبان انگلیسی در آمریکا
۳۲۵

۳۳۶ ۶-۵ سفرهای ماهانه حاج کمال مشکسار از شیراز به تهران و ازدواج با خانم شعله
جورابچی

۳۴۰ ۶-۶ فوت حاج کمال مشکسار

۳۵۱ ۶-۷ عکس‌هایی از این دوران زندگی

۳۶۱ ۷- فعالیت‌های پس از بازنشستگی، ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۸

۳۶۱ ۷-۱ فرصت مطالعاتی در انستیتو تکنولوژی انتاریو - کانادا

۳۶۷ ۷-۲ اقامت و تحصیل هاله و مریم در مالزی

۳۶۹ ۷-۳ مسافرت به آمریکا و تحصیل هاله و مریم در ایالت واشنگتن

۳۷۳ ۷-۴ جراحی مغز برای برداشت خون لخته شده

۳۷۶ ۷-۵ عکس‌هایی از این دوران زندگی

۳۸۱ ۸- فعالیت‌های اجتماعی - عرفانی در زمان تدریس در دانشگاه و پس از

بازنشستگی، ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۸

۳۸۱ ۸-۱ فعالیت‌های اجتماعی-عرفانی در زمان تدریس در دانشگاه

۳۸۷ ۸-۲ فعالیت‌های اجتماعی - عرفانی پس از بازنشستگی از دانشگاه

۳۸۸ ۸-۳ مقالات اجتماعی - عرفانی

۳۹۰ * مقاله ۱ - عشق و انتروپی و راه زندگی

۴۲۶ * مقاله ۲ - روزهایم را چگونه بگذرانم

۴۳۳ * مقاله ۳ - مسئولیت ما در پیشگاه خداوند

۴۳۸ * مقاله ۴ - فرصت‌های آسمانی

۴۴۴ * مقاله ۵ - سخنی با برادران و خواهران جوانترم که تصمیم به ترک وطن گرفته‌اند

۴۵۰ * مقاله ۶ - پرورش اخلاق پژوهشی و اخلاق مهندسی

۴۷۴ * مقاله ۷ - اخلاق محیط زیستی

۴۹۲ * مقاله ۸ - پیشنهادهایی برای عروج معنوی و دست‌یابی به شادی پایدار

۸-۴ مطالب و مقالات کوتاه اجتماعی - عرفانی که به دانشجویان و شرکت‌کنندگان

جلسات عرفانی داده شده و یا در جعبه اعلانات پشت دفترم در دانشگاه به نظر

دانشجویان رسانده شده‌اند.

۵۷۰ ۸-۵ عکس‌هایی از این دوران زندگی

۹- ضمایم**۵۷۷**

- ۹-۱ مطالبی از روزنامه‌های قدیمی ۵۷۷
- ۹-۲ نامه وزیر فرهنگ در اعطای بورس تحصیلی در آمریکا و گواهی‌نامه‌های اخذ درجه کارشناسی ارشد (MS) در مهندسی مکانیک از دانشگاه ویسکانسین و اخذ درجه دکتری (PhD) در مهندسی مکانیک از دانشگاه ایلی‌نوی - آمریکا ۵۸۴
- ۹-۳ ثبت اختراعات در ایران: ۵۸۶
- * ماشین‌های نان‌پزی برای تولید نان‌های نازک مصرفی در ایران- ثبت سه اختراع ۵۸۶
- * سترون‌کننده (Autoclave) خورشیدی ۵۸۸
- * کرسی خورشیدی ۵۸۹
- * استفاده از بادگیر در توربین‌های بادی ۵۹۰
- ۹-۴ تاریخچه مختصری از اختراع ماشین‌های نان‌پزی برای تولید نان‌های مصرفی در ایران ۵۹۱
- ۹-۵ تعدادی از احکام انتصابی ۵۹۷
- ۹-۶ تعدادی از تقدیرنامه‌ها ۶۰۵
- ۹-۷ اظهار لطف چند نفر از دوستان (آقایان: دکتر داوری اردکانی، دکتر طاهری، دکتر وفائی و دکتر یعقوبی) بصورت مقاله به مناسبت دریافت نشان درجه اول دانش ۶۲۸

۶۵۵**زندگی‌نامه علمی مختصر نویسنده**

تدریس در دانشگاه صنعتی شریف و

بازنشستگی از دانشگاه

۱۳۶۶ تا ۱۳۸۹

۱-۶ مراجعت به ایران و شروع تدریس در دانشگاه صنعتی شریف. حدود ۱۵ ماه جولای ۱۹۸۷ بود که طبق قراردادی که با دانشگاه ایالتی آریزونا داشتم دفترم را ترک کردم و برای برگشت به ایران آپارتمانم را پس دادم و از دوستان خداحافظی کردم. قبل از این که آنجا را ترک کنم دو سه جریان پیش آمد که جالب بود. یکی اینکه با افراد مختلفی آشنا شده بودم که همه افراد بسیار خوبی بودند، چه زن و چه مرد خیلی با محبت بودند. کسی را دیدم که می گفت من ده درصد درآمدم را هر ماه به خیریه ها کمک می کنم. من هم به کمک کردن اعتقاد داشتم و اگر می توانستم این کار را انجام می دادم.

۱۵ ماه می بود که آخرین چکم را دریافت کردم (دانشگاه هر ۱۵ روز یک بار چکی را به عنوان حقوق به افراد می داد)، دیدم که دیگر

درآمدی نخواهم داشت. طبق معمول یک چک برای خیریه‌ای در آنجا نوشتم و گفتم: خدایا حالا می‌خواهم ببینم چه طوری ده برابر یا بیشتر آن را به من بر می‌گردانی؟ البته سؤال عجیبی بود، می‌دانستم خدا همیشه کمک می‌کند ولی جسارت کردم و این سؤال را از خداوند پرسیدم. آن موقع نامه‌ای به رئیس دانشکده مکانیک دانشگاه صنعتی شریف نوشتم که من دارم به ایران بازمی‌گردم و اگر می‌توانید برایم بلیط بفرستید. پاسخ این نامه را هرگز دریافت نکردم. به یکی از دوستانم، آقای دکتر منوچهر حیدری، زنگ زدم که از ایشان خداحافظی کنم. پرسیدند چه کار می‌کنم، گفتم که می‌خواهم از شیکاگو تا تهران پرواز کنم، از اینجا تا شیکاگو با ماشینم می‌روم و چند روزی منزل خواهرم می‌مانم و ماشینم را می‌فروشم و با هواپیما به ایران می‌روم. او گفت: دفتر سازمان مستضعفان (بنیاد پهلوی سابق) در نیویورک است؛ این سازمان باید طبق مقررات آمریکا پولش را در داخل آمریکا خرج کند و می‌تواند بلیط سفر شما را اینجا تهیه کند. گفتم: مگر می‌شود؟ گفت: آری، این بنیاد خیریه ای است که نمی‌تواند پولش را خارج از آمریکا خرج کند. او آقای را به من معرفی کرد و ایشان هم گفتند که با کمال میل حاضرند این کار را برایم انجام دهند. من با ایشان تماس گرفتم، خیلی محبت کردند و پرسیدند: برنامه سفر کی هست؟ گفتم: من می‌خواهم در این تاریخ از شیکاگو به تهران بروم و ترجیح می‌دهم که با سوئیس ایر بروم، چون سوئیس ایر به تهران پرواز داشت. قبول کردند و برایم بلیط تهیه کردند و با پست فرستادند.

من هنوز دانشگاهم را ترک نکرده بودم. بنابراین بلیط هواپیما از شیکاگو تا زوریخ و اقامت یک شب در زوریخ و بلیط تا تهران را دریافت کردم. قرار بود من از آریزونا از تمپی (نزدیک فینیکس) تا شیکاگو با ماشین بروم.

تلفن بتی و بچه ها را در شهر شمپین داشتم. زنگ زدم و مژده گوشی را برداشت. گفتم من دارم به شیکاگو می آیم. می توانم سر راه شما را ببینم، هر قدر فرصت داشته باشید و هر جایی که برایتان مقدور باشد می آیم. او شروع کرد به بهانه آوردن و در آخر گفت که ما نمی خواهیم شما را ببینیم. من از این که دخترم دیگر نمی خواست مرا ببیند خیلی ناراحت شدم.

طبق عادتی که داشتم به مراقبه نشستم. چند لحظه طبق آن چیزی که از آقا و خانم گال یاد گرفته بودم خودم را به آرامش بردم یا ریلکس کردم و به مراقبه نشستم و این بزرگان را دیدم:

دیدم که در خدمت حضرت محمد (ص) و حضرت عیسی (ع) هستم؛ این دو بزرگوار، که من بین آنها قدم می زدم، هر دو لباس عربی به تن داشتند و دست هایشان را روی شان هایم انداخته بودند. حضرت عیسی فرمودند: «چی میگی بچه های من، اینها متعلق به خدا هستند، همان مدتی که در زندگی تو بوده اند و از وجودشان لذت برده ای و در خدمتشان بوده ای راضی باش؛ اینها متعلق به تو نیستند، متعلق به خدا هستند.» این برایم پیام بسیار جالبی بود. بعد حضرت محمد (ص)

فرمودند: «حالا که به ایران می‌روی خیلی‌ها به محبت تو نیاز دارند. چه فرقی بین آنها و بچه‌های خودت هست؟ همه متعلق به خدا هستند. برو به آنها محبت کن، مگر نمی‌خواهی به بچه‌هایت محبت کنی؟ برو و به آنها محبت کن.»

با فرمایشات این دو بزرگوار که مژده و محسن فرزندان من هستند ولی متعلق به خدا هستند و زندگی خودشان را دارند خیلی آرامش پیدا کردم و همین قدر که من توانستم از وجودشان در زندگی خود لذت ببرم خدا را شاکرم.

بدون اینکه بتوانم در شمیم توفیق کنم از تمپی به سمت شیکاگو رفتم. اتومبیلی که داشتم هاندا و استیشن واگن بود که در کانادا خریده بودم. اتومبیل طوری بود که صندلی پشت آن کاملاً می‌خوابید و می‌شد در فضای عقب خوابید. ملحفه و پتو داشتم و به جای اینکه از تمپی تا شیکاگو شبها به هتل بروم، برنامه‌ریزی کرده بودم که شبها در پارک‌های مختلف که کمپینگ دارند بمانم. بالاخره به شیکاگو رسیدم. از آنجایی که باید ماشین را می‌فروختم، یک آگهی فروش در روزنامه گذاشتم. شنیده بودم این‌که ماشین در آریزونا پلاک شده، یک امتیاز محسوب می‌شود چون در شمال آمریکا که برف و یخبندان است ماشین‌ها زنگ می‌زنند، در حالی که در آریزونا هوا گرم است و ماشین سالم‌تر می‌ماند. به من توصیه شد تا در آگهی ذکر کنم که ماشین پلاک آریزونا را دارد. آگهی که دادم دو یا سه نفر برای خرید اظهار علاقه کردند. در شیکاگو افراد

خارجی زیاد هستند، دوستان توصیه کردند اگر می‌خواهم ماشین را بفروشم حتماً پول نقد بگیرم چرا که ممکن است چک دریافتی اعتباری نداشته باشد. من می‌بایست تا روز یکشنبه که پرواز داشتم، ماشین را می‌فروختم.

از شیکاگو به سمت کانادا رفتم تا نوری و فرزندانش را ملاقات کنم. آنها را دیدم و برگشتم و سپس ماشین را آگهی کردم. شخصی که لهجه داشت تماس گرفت و من با او برای روز جمعه قرار گذاشتم. ایشان همراه همسرش آمد و به محض اینکه مرا دید شناخت و گفت من در شیراز دانشجوی شما بودم. عمران خوانده بود، البته با من درس مستقیم نداشت. من را دیده بود و خانمش هم دانشجوی مهندسی برق دانشگاه شیراز بود. هر دوی آنها برای ادامه تحصیل به آمریکا آمده بودند، آمریکا تحصیل کرده، دکترا گرفته و شغلی پیدا کرده بودند و می‌خواستند با دو ماشین به آنجا بروند. آنها برای خرید ماشین یک مکانیک همراه خود آورده بودند تا ماشین را ببیند و سلامت آن را تأیید کند. مکانیک ماشین را معاینه کرد و ایرادی نگرفت، فقط گفت آب ماشین کم است که این یک ایراد فنی محسوب نمی‌شد زیرا فقط دو سال از عمر ماشین گذشته بود. برای ماشین پنج هزار دلار قیمت گذاشته بودم. همسر ایشان گفت: «نمی‌خواهی چانه بزنی؟» آن آقا هم پاسخ داد: نه، من با ایشان چانه نمی‌زنم، هر چه بگویند به همان قیمت می‌خرم. آنجا فروش ماشین خیلی آسان بود. یک برگه بود و کافی بود که آن را امضا کنم و به ایشان بدهم.

ایشان با آن کارت می توانست ماشین را به نام خودش کند و آن را در ایالتی که به آنجا می رفت پلاک کند. من گفتم که پول نقد می خواهم و او گفت که می تواند چک بدهد. چک را نپذیرفتم و گفتم من پول نقد می خواهم. قرار شد وی روز بعد پول نقد بیاورد و من کارت مربوطه را امضا کنم. ایشان پذیرفت و این گونه ماشین را فروختم و روز یکشنبه از شیکاگو به مقصد تهران حرکت کردم.

با سوئیس ایر به سمت زوریخ حرکت کردم و یک شب در زوریخ ماندم و بعد به سمت تهران حرکت کردم. ۱۵ مرداد ۱۳۶۶ به تهران رسیدم، در آن موقع بین ایران و عراق جنگ بود. جالب این که بار اول، بعد از مدتی که در آمریکا بودم و به ایران بازگشتم سال ۱۹۶۶ و این بار سال ۱۳۶۶ بود. اولین بار حدود ۷ سال غیبت داشتم. این بار نیز حدود ۷ سال از ایران دور بودم که برمی گشتم. موضوع جالب دیگر این بود که پرواز زوریخ- تهران حدود ۵ ساعت طول کشید و از هواپیما پیاده شدن و رسیدن به خانه هم ۴/۵-۵ ساعت طول کشید. به خاطر مسائلی که آن زمان بر کشور حاکم بود، می بایست از مراحل مختلفی عبور می کردم: باید حتماً مقدار پولی را که با خود همراه داشتم اعلام می کردم و فرم پر می کردم که چه چیزهایی با خود دارم، کجا بوده ام و به چه منظور آنجا بوده ام. به هر حال خیلی مراحل وقت گیری بود. باید مدتی صبر می کردم تا چمدانم را بازرسی کنند. بعد که این کارها انجام شد ۴/۵-۵ ساعت طول کشید تا به خانه رسیدم. خوب بعد از این همه دوری مادرم و بعد

هم برادرانم ایرج و محمد و بقیه را دیدم و خیلی خوشحال شدم. همان روز ۱۵ مرداد بلافاصله به دانشگاه رفتم. با رئیس دانشکده مهندسی مکانیک تماس گرفتم که من بازگشته‌ام. به من یک دفتر دادند.

جنگ بود و همه‌جا برای دفاع و کاهش آسیب‌ها در حالت آماده باش به سر می‌بردند. به عنوان مثال مردم یک نوار چسب به حالت ضربدر روی شیشه‌های اتاق‌ها چسبانده بودند که اگر شیشه‌ها شکست پرتاب نشود و روی زمین بریزد یا ترک بخورد. مادرم با ایرج در طبقه سوم آپارتمانی در منطقه امیر آباد زندگی می‌کرد. من هم با ایشان بودم. محمد و همسر و فرزندانش به آنها نزدیک بودند. حال مادرم مساعد نبود و هر لحظه هم صدای موشک می‌آمد. ناگهان صدای مهیبی می‌آمد و شیشه‌ها می‌شکست و مردم به هرجایی که می‌توانستند فرار می‌کردند. تا آژیر خطر بمباران را می‌کشیدند، مردم همه فرار می‌کردند. جاهایی را در تهران به عنوان پناهگاه ساخته بودند و مردم در این مواقع به آنجا پناه می‌بردند. در آن آپارتمان سه طبقه‌ای که ما ساکن بودیم، خانم تهرانی (مالک)، خود در طبقه اول زندگی می‌کرد. خانواده دیگری در طبقه دوم و مادرم در طبقه سوم زندگی می‌کردند. طبقه اول امن‌تر از طبقه سوم بود. به دلیل اینکه خانم تهرانی آپارتمان خود را ترک کرده بود، با ایشان صحبت کرده بودیم تا برای خوابیدن به طبقه اول برویم که اگر موشک یا بمبی انداختند ما در آنجا که امن‌تر است باشیم و به این ترتیب ما شب‌ها طبقه اول می‌خوابیدیم. چندین بار نزدیکی منزل ما، دقیقاً در کنار

بیمارستان امام خمینی در خیابان دکتر قریب موشک افتاد. یک بار وقتی موشک افتاد عده زیادی در آن جا کشته شدند و شیشه‌های منازل آن منطقه شکست.

من از ۱۵ مرداد سال ۱۳۶۶ کارم را در دانشگاه صنعتی شریف شروع کردم. اما اتفاقی که به من داده بودند تمیز نبود. آقای دکتر مهدی اسکویی در مرکز آب و انرژی به من گفتند که در آن مرکز اتفاقی دارند و اگر من بخواهم می‌توانم دفترم را به آنجا منتقل کنم. اتاق را دیدم، خیلی خوب بود. اتاق کارم را به مرکز یا ساختمان آب و انرژی منتقل کردم ولی برای دریافت نامه‌ها و دیدن دوستان و شرکت در جلسات و غیره به دانشکده مکانیک می‌آمدم. سال اول تهویه مطبوع، ترمودینامیک و سه درسی را که در آمریکا آموزش می‌دادم (کاربرد انرژی خورشیدی در ایران، سرمایه‌های طبیعی و سنتی در ایران و روش‌های پژوهش) تدریس کردم. دکتر محمود صالحی برادر دکتر علی اکبر صالحی (رئیس دانشگاه)، رئیس دانشکده مهندسی مکانیک بود.

در درس روش‌های پژوهش هشت دانشجو - چهار خانم و چهار آقا - داشتم. از میان آقایان یک نفر دانشجوی مقطع دکترا و سه نفر دیگر دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد بودند. از میان خانم‌ها هم یک نفر دانشجوی کارشناسی ارشد و سه نفر دانشجوی دکتری بودند. به دلیل آنکه روش‌های پژوهش برای اولین بار در سطح تحصیلات تکمیلی و دکتری تدریس می‌شد، دانشگاه‌های دیگر استقبال کردند و دانشجویهای

دکترای خود را به این کلاس فرستاده بودند، لذا تمام این دانشجویها از دانشگاه صنعتی شریف نبودند.

به دلیل آنکه جنگ بود و عراق به تهران موشک می‌زد، در زمان کلاس درس صدای اصابت موشک را می‌شنیدیم. زمانی که موشک به جایی اصابت می‌کرد همه جا می‌لرزید، ما هم صبر می‌کردیم و بعد از تمام شدن لرزش‌ها دوباره به کارمان ادامه می‌دادیم. من همیشه به شوخی می‌گفتم: «ز گهواره تا گور دانش بجوی».

زمان جنگ تدریس کار مشکلی بود، مخصوصاً صبح‌ها و زمان‌هایی که احتمال حملات موشکی عراق وجود داشت، چون در این مواقع برق‌ها را قطع می‌کردند. به این ترتیب مشکلات بسیار زیادی در آن زمان در کشور وجود داشت. سال دومی که من ترمودینامیک تدریس می‌کردم، یک روز صبح زود که حدود ساعت ۷:۳۰ کلاس داشتیم برق‌ها قطع شد و چون زمستان بود کلاس درس بسیار تاریک شد و دانشجویان به سختی تخته را می‌دیدند، من هم به شوخی گفتم از فردا با کلاه معدنچی‌ها سرکلاس بیایید که با نورش بتوانید تخته را ببینید. البته این فقط یک مزاح بود و هیچ کس این کار را نکرد، ولی در آن زمان هر لحظه این احتمال وجود داشت که موشک روی سرمان بیفتد، مخصوصاً در نزدیکی دانشگاه که این احتمال بالاتر هم می‌رفت. یک بار هم موشک به دانشگاه و چندین بار هم به جاهای نزدیک آن اصابت کرد. از عراق که موشک می‌فرستادند هدف خاصی نداشتند؛ مثلاً خیابان انقلاب را

هدف می‌گرفتند، در امتداد خیابان انقلاب دانشگاه‌های متعددی مانند شریف، امیرکبیر، تهران، علم و صنعت و صنایع مختلفی نیز در جاده کرج بود. بالاخره هر جا که موشک می‌افتاد به ایران آسیب می‌رسید. ولی اینکه بخواهند مکان خاصی مثل دانشگاه را هدف بگیرند مد نظرشان نبود زیرا نمی‌توانستند با این دقت هدف‌گیری کنند. پس از آقای دکتر صالحی آقای دکتر عباس انواری به سمت ریاست دانشگاه منصوب شد. برادر آقای دکتر عباس انواری یعنی آقای حسین‌علی انواری یکی از دوستان نزدیک من بودند و ما در دبیرستان البرز و دانشکده فنی هم کلاس بودیم. آقای دکتر عباس انواری توجه زیادی به من نشان می‌دادند. در آن زمان هنوز در دانشگاه صنعتی شریف دوره دکترا دایر نشده بود به همین دلیل آقای دکتر انواری سمت معاونت تحصیلات تکمیلی دانشگاه را با مأموریت ایجاد دوره دکترا در دانشگاه صنعتی شریف، به من دادند. من در همان دفتری که در مرکز آب و انرژی داشتم به کار جدید نیز مشغول شدم. به دلیل سمت جدید، دانشگاه امکاناتی را در اختیار من گذاشت. آقای به نام میراحمدیان که کارمند آموزش بودند به عنوان همکار و خانمی به نام عمرانی نیز به عنوان منشی به من ملحق شدند. ما برنامه‌ی تحصیلات تکمیلی دوره‌ی دکترای دانشگاه شریف را تدوین کردیم و کمیته‌ای تشکیل دادیم که از هر یک از دانشکده‌ها یک نفر شرکت می‌کرد و به این ترتیب مراحل مختلف کار را به تصویب می‌رساندیم. بعد از آن دانشکده‌ها پذیرش دانشجویان را در مقطع دکترا آغاز کردند. در آن زمان

روش‌های پژوهش را هم تدریس می‌کردم.

در این میان اگر فرصتی دست می‌داد برای ملاقات با حاج کمال مشکسار به شیراز می‌رفتم، زیرا دیدار ایشان برایم بسیار مغتنم بود. اگرچه خطر سفر با هواپیما در آن زمان به دلیل اصابت با موشک‌های عراقی بسیار زیاد بود اما من برای آنکه بتوانم ایشان را ملاقات کنم با هواپیما سفر می‌کردم. اولین باری که برای دیدار حاج کمال رفتم از سای بابا صحبت کردند و من بسیار مشتاق شدم که به دیدارشان بروم، حاج آقا نیز فرمودند سای بابا تو را طلبیده است و حتماً به هند می‌روی.

۲-۶ مسافرت به هندوستان و دیدار با سری‌ساتیا سای -

بابا. وقتی در دانشگاه ایالتی آریزونا بودم یکی از اساتید هندی که من از طریق تحقیقاتش با وی آشنا شده بودم برای بازدید از دانشگاه به آنجا آمد. وقتی به وی گفتم که قصد دارم به ایران برگردم، ایشان مرا برای یک سخنرانی به دانشگاهشان که در شهر دهلی بود دعوت کرد و آدرسش را نیز به من داد. در آن زمان وقتی متوجه شدم حاج کمال به هند رفته‌اند و سای بابا را دیده‌اند علاقه من برای سفر به هند چند برابر شد. لذا برای اینکه بتوانم ویزا بگیرم به آن استاد هندی نامه‌ای نوشتم و گفتم که قصد دارم برای دیدارشان به هند بروم و خواستم که از طرف دانشگاه برایم دعوتنامه‌ای بفرستد. اما وقتی با آن دعوتنامه به کنسول‌گری هند رفتم به من ویزا ندادند و گفتند که دعوتنامه شما باید رسمی باشد یعنی استاد

دانشگاه باید ابتدا به رئیس دانشگاه نامه بنویسد و رئیس دانشگاه هم از طریق وزارت امور خارجه شما را دعوت کند و وزارت امور خارجه به ما ابلاغ نماید که ما برای شما ویزا صادر کنیم، گفتم اینکه کار بسیار پر دردسری است، آنها هم گفتند که این مقررات کشورشان است. چندین بار به کنسول‌گری رفت و آمد کردم اما نشد. بعداً پذیرفتم که من مایل هستم بروم سای بابا را ببینم اما شاید الان صلاح نباشد لذا دیگر پیگیری نکردم.

جالب است که سال بعد از آن یعنی در اکتبر ۱۹۸۸ کنفرانسی در چین برگزار می‌شد که من قبلاً برای آنها مقاله‌ای فرستاده بودم، مقاله من پذیرفته شد و من برای گرفتن ویزا به سفارت چین رفتم. در همان زمان با استاد هندی که من را سال قبل دعوت کرده بود تماس گرفتم و گفتم الان می‌توانم برای ارائه چند سخنرانی در زمینه سرمایه‌های طبیعی ساختمان‌ها بیایم، آنها پذیرفتند و من برای گرفتن ویزا به کنسول‌گری هند رفتم اما این بار دعوت‌نامه نداشتم، فقط گفتم می‌خواهم برای دیدن سای بابا به هند بروم، آنها هم بلافاصله به من ویزا دادند. برنامه‌ام این بود که به چین بروم و در کنفرانس شرکت کنم سپس به هند بروم و یک هفته در هند باشم و ضمن دیدار با سای بابا چند سخنرانی هم در زمینه سرمایه‌های طبیعی یا Passive Cooling در هند برای دانشجویان و هیئت علمی دانشگاه‌ها ایراد کنم، که در مجموع موجب دو هفته غیبت از دانشگاه صنعتی شریف می‌شد.

سفر به چین برایم بسیار جالب بود، زیرا چند سال قبل هم به چین رفته بودم و حالا تغییرات بسیار زیادی را در آنجا می‌دیدم. اگرچه کنفرانس در شهر پکن نبود ولی اول باید به بیجینگ یا پکن و از آنجا به شهر محل برگزاری کنفرانس واقع در شمال شرق چین می‌رفتم. بعد از ارائه کنفرانس باید به بیجینگ برمی‌گشتم تا از این شهر با پرواز ایرفرانس که قبلاً بلیط آن را گرفته بودم به دهلی بروم. ایرفرانس در مسیر پکن-دهلی فقط یک پرواز در هفته داشت.

بعد از اتمام کارم در کنفرانس به هواپیمایی چین رفتم، بلیط بیجینگ را گرفتم و پرواز ایرفرانس را نیز چک کردم. وقتی صبح زود به فرودگاه رفتم مأمور فرودگاه که بلیط مرا گرفت، گفت که اسم من در لیست‌شان نیست و نمی‌توانم پرواز کنم. به او گفتم من دیروز بلیط گرفتم اما او گفت باید به همان دفتر اصلی مراجعه کنم که این کار غیر ممکن بود و چنانچه این پرواز را از دست می‌دادم به پرواز ایرفرانس هم نمی‌رسیدم و یک هفته بعد می‌توانستم از پکن به دهلی بروم. در حالی که با آن مأمور بحث می‌کردم با سای بابا ارتباط قلبی گرفتم و گفتم اگر می‌خواهید این پرواز انجام شود و من به دیدارتان بیایم، خودتان کارم را راه بیندازید. تا این مطلب از ذهنم عبور کرد، آقای که پشت سر این خانم مأمور بود و به نظر می‌رسید رئیس او باشد، صحبت‌های ما را شنید و پرسید موضوع از چه قرار است و پس از اخذ توضیحات از آن مأمور، به او گفت تا بلیط مرا را قبول کند و بگذارد سوار شوم. آن وقت به من کارت پرواز

دادند. وقتی سوار هواپیما شدم از دیدن تعداد زیادی جای اضافی تعجب کردم و متوجه سخت گیری بی دلیل آن مأمور شدم. از آن شهر به بیجینگ آمدم و در آنجا چند ساعت توقف داشتم سپس به دهلی رفتم. از آنجایی که ساعت یک پس از نیمه شب به دهلی رسیدم، فکر کردم احتمالاً این موقع شب کسی منتظر من نباشد، چرا که قرار بود میزبانی مرا به دانشگاه ببرد، ضمناً هواپیما نیم ساعت تأخیر هم داشت. بر خلاف انتظارم، وقتی از فرودگاه خارج شدم دیدم مرد جوانی منتظر من ایستاده است. ایشان خود را معرفی کرد و گفت که تازه دکتری گرفته و در این سفر میزبان من است. از او پرسیدم که آیا زمان زیادی است که منتظر مانده است، جواب داد که خیر، منزلشان نزدیک آنجاست و زمانی که هواپیما می‌خواهد فرود آید درست از بالای سر آنها رد می‌شود، وقتی دیده هواپیمای ایرفرانس دارد می‌نشیند از منزل راه افتاده و همین الان رسیده است.

جایم را در مهمانسرای دانشگاه پیش‌بینی کرده بودند. میزبانم مرا به مهمانسرا برد و فردای همان روز برای دانشجویان و هیئت علمی دانشگاه در مورد سرمایه‌های طبیعی ساختمان‌ها سخنرانی کردم که برایشان بسیار جالب بود. البته آن استادی که مرا دعوت کرده بود دیگر معاون دانشگاه نبود و در آن دانشگاه تدریس نمی‌کرد ولی مرا به مقامات دیگری در دانشگاه معرفی کرده بود و آنها میزبان من بودند. روز بعد، از دهلی به بنگلور پرواز داشتم. این موضوع برایم جالب بود که وقتی از آن جوانی

که مرا از فرودگاه تا مهمانسرا مشایعت کرده بود در مورد سای بابا سؤال پرسیدم، پاسخ داد: «از این شارلاتان‌ها در هند زیاد هستند»، من با تعجب از وی پرسیدم: «تو سای بابا را شارلاتان می‌دانی؟» البته او اصلاً بابا را نمی‌شناخت. وقتی در فرودگاه بودم دو استاد دانشگاه دیگر هم که مانند من مهمان بودند به بنگلور می‌رفتند. به آنها گفتم که من برای دیدن سای بابا عازم پوتاپارتی هستم، آیا شما سای بابا را می‌شناسید؟ یکی از آنها گفت که اصلاً بابا را نمی‌شناسد و دیگری گفت من اسمش را شنیده‌ام اما بیشتر با مردم فقیر دم‌خور است. با وجود آنکه بنگلور خیلی به پوتاپارتی نزدیک است تعجب کردم که یکی از آن اساتید اصلاً اسم بابا را نشنیده بود و دیگری هم یک نظر سطحی در مورد ایشان داشت.

کارت پرواز را گرفتم و وقتی روی صندلی خود نشستم متوجه شدم که یک خانم مسن با موهای بور و چشمهای آبی از روی شماره کارت دنبال جای خودش می‌گردد، جای وی مجاور من بود. به دلیل آنکه ساکش سنگین بود کمکش کردم و ساکش را بالا گذاشتم. وقتی نشست به من گفت که دارد می‌رود سای بابا را ببیند و من گفتم که من هم دارم می‌روم سای بابا را ببینم. به محض شنیدن این حرف این خانم از جایش پرید و خیلی خوشحال شد. سپس گفت این سومین سفر اوست که از آمریکا برای دیدن سای بابا می‌آید و گفت که اهل نیویورک است و دو دفعه پیش با دخترش به این سفر آمده ولی این بار دخترش مریض شده است و دیگر نتوانسته ایشان را در سفر آخر همراهی کند. از آنجایی که

به مسیر آشنا نبوده تماس گرفته است تا یک راننده بیاید و وی را همراهی نماید، شب را هم قرار بود در یکی از هتل های بنگلور بگذرانند. وی می گفت که مدام نگران بوده که این بار در مسیر پوتاپارتی تنها باشد، من هم نگران بودم که چگونه به پوتاپارتی بروم. اما این خانم گفت ما می توانیم با همان راننده آشنایی که قرار است الان دنبالش بیاید به پوتاپارتی برویم و کرایه را هم با هم نصف کنیم، من هم موافقت کردم. وی اول می خواست یک شب را در یکی از هتل های بنگلور بماند، اما من گفتم که وقت ندارم و می خواهم مستقیم به پوتاپارتی بروم. پس ایشان هم تصمیم گرفت تا رزرو هتل خود را لغو نموده و مستقیماً به پوتاپارتی بیاید. از هواپیما که پیاده شدیم دیدیم راننده مذکور که نام وی امیر بود به دنبال ما آمده است. امیر یک مسلمان هندی بود.

در آن موقع کتاب دانشگاه زندگی من با عنوان The University of Life به چاپ رسیده بود. همانجا بود که متوجه شدم چرا سال قبل نتوانستم ویزا بگیرم و خدمت سای بابا بیایم چون حالا می توانستم یک نسخه از کتاب را به وی تقدیم کنم. به دلیل آنکه عکس روی جلد کتاب سه تا گل رز به رنگهای زرد، قرمز و آبی بود، به نظرم رسید تا سه گل رز به همین رنگها بخرم و آنها را هم با کتاب تقدیم سای بابا کنم. خانم همراه من گفت که باید ابتدا رزرو هتل را لغو کند. با هم رفتیم و در هتل نوشابه ای به نام لسی که مانند دوغ بود خوردیم و سپس به سمت پوتاپارتی راه افتادیم. امیر یک راننده مسلمان بسیار مقید بود و با احتیاط

رانندگی می‌کرد. به او گفتم چقدر خوب رانندگی می‌کند. وی گفت سای بابا فرموده‌اند که راننده‌ها هنگام آوردن مریدهای من باید بسیار با دقت و آهسته برانند، برای همین بر خلاف سایر راننده‌های هندی که خیلی تند می‌رانند، او آهسته رانندگی می‌کند. عصر که شد امیرمقابل یک قهوه‌خانه نگه داشت و گفت باید نمازش را بخواند. من و آن خانم چند دقیقه در ماشین منتظر وی نشسته بودیم، امیر رفت نماز عصرش را خواند و آمد. در طی مسیر این خانم از تجربیاتش تعریف می‌کرد و از اینکه این بار هم تنها نمانده بسیار ابراز خوشحالی می‌نمود. وقتی رسیدیم کرایه را نصف کردیم و به امیر دادیم. خانم آمریکائی گفت که مرا معرفی می‌کند زیرا می‌داند که باید به کجا بروم. مرا به دفتری معرفی کرد. وقتی فهمیدند ایرانی هستم بسیار عزت و احترام گذاشتند و در آنجا محلی را برای اقامت به من دادند. در پوتاپارتی برای مریدهای بابا خوابگاهی پیش‌بینی شده بود که تخت نداشت و هرکس می‌توانست تشک و ملحفه‌ای تهیه کرده و در آن اتاقها استراحت نماید. اتاقی که به من دادند متعلق به یک نویسنده آمریکایی بود، گفتند این اتاق پنج نفره است که فعلاً خالی است. کرایه آنجا برای هر نفر شبی دو روپیه بود. گفتند تو شبی ده روپیه برای کل اتاق بده و هر کس آمد داخل اتاق خودت شبی دو روپیه از او بگیر. ده روپیه مبلغ بسیار کمی بود، من قبول کردم. در مدت یک هفته که آنجا بودم کسی در اتاق نیامد و من تنها بودم. اتاق تمیزی بود، من هم تشک و ملحفه تهیه کردم.

مراسمی در پوتاپارتی انجام می شد با نام داسارا که همه در یک سالن بزرگ جمع می شدند و سای بابا می آمد و آنجا سخنرانی می کرد و می شد سای بابا را از دور دید. در این سالن خانمها در سمت راست و آقایان در سمت چپ می نشستند و راهرویی بود که این دو قسمت را از هم جدا می کرد. برای آقایان اولویت هایی وجود داشت، به عنوان مثال صف های اول را به افراد مشهور و معروف خارجی مانند مقامات معروف اختصاص می دادند که گاهی حدود ده صف به آنها تعلق می گرفت. من روز اول در ردیف یازدهم نشستم. سای بابا آمدند و من برای اولین بار ایشان را دیدم. خیلی سخنرانی شان برایم جالب بود.

ساختمانی بالای تپه قرارداداشت. از آقای پرسیدم این ساختمان چیست؟ وی گفت این دانشگاهی است که سای بابا آن را تأسیس کرده است. فکر کردم فرصت خوبی است تا دانشگاه را ببینم، اما بعد اندیشیدم شاید بهتر باشد رئیس دانشگاه را ببینم و او واسطه شود تا من بتوانم با سای بابا ملاقات حضوری داشته باشم. بنابراین از آن فرد پرسیدم: « رئیس دانشگاه کیست؟ » وی پاسخ داد: « خود سای بابا هستند. » سپس پرسیدم: « معاون دانشگاه کیست؟ » اسم ایشان را گفت دکتر صراف، که اسمی ایرانی بود. برای وی یادداشتی نوشتم و به عنوان استاد و معاون دانشگاه صنعتی شریف خودم را معرفی کردم و گفتم که دوست دارم با ایشان ملاقاتی داشته باشم. این یادداشت را به فردی دادم که به صورت ناظر مراقب صفاها بود. معاون دانشگاه جواب را به همان ناظر داد و گفت که

بعد از مراسم مرا بیرون سالن خواهد دید. پس از ملاقات ایشان گفتم که تمایل دارم دانشگاه سای بابا را ببینم و با ایشان برای صبح فردای آن روز قرار گذاشتم. فردا صبح به ساختمان بزرگ بالای تپه رفتم. برای اولین بار دیدم که هرکس وارد ساختمان می شود باید کفش هایش را درآورد. من هم کفش هایم را درآوردم اما همه جا بسیار تمیز بود. رفتم معاون دانشگاه را دیدم و با هم صحبت کردیم.

همین که ناظر صفاها، یعنی مسئول ترتیب نشستن افراد در مراسم داسارا دید من با معاون دانشگاه صحبت می کنم کافی بود تا مرا فرد مهمی تلقی کند، زیرا وقتی از وی پرسیدم چه کار کنم که در ردیف جلو بنشینم، به من گفت فردا که آمدم در چه صفا بشییم زیرا معمول بود که افراد ابتدا به گونه ای غیر متعارف بیرون صفا می کشیدند، در همه صفا-ها افراد می ایستند اما آنجا در صفا می نشستند. روز بعد، صبح خیلی زود رفتم و در سالن، در صفا که ایشان گفته بود کنار افراد مشهور نشستم، طوری که یک طرف من رئیس مراکز سای بابا در آرژانتین و طرف دیگر رئیس مراکز سای بابا در سنگاپور بود. از آن به بعد من هم مانند قاضی و دیگر آدم های معروف شدم و از همان در مخصوص آنها به داسارا می رفتم.

آن روز کتاب دانشگاه زندگی را نیز همراه خود بردم اما نتوانستم گلی بخرم، زیرا گل فروشی گل آبی نداشت و گل در گرمای آنجا از روز قبل تازه نمی ماند، ضمناً به یخچال هم دسترسی نداشتیم. مردم نشسته بودند و

سای بابا وارد شدند، سبک ایشان این بود که قبل از سخنرانی مسیری را به آهستگی می‌پیمودند، نامه‌های مردم را دریافت می‌کردند و یا آنها را مورد لطف خود قرار می‌دادند. وقتی از کنار من می‌گذشتند به من نگاه کردند و گفتند: «ایران» و مرا به کسانی که کنارم نشسته بودند معرفی کردند و گفتند که ایشان استاد دانشگاه است. من کتاب خود را با دو دست به ایشان تقدیم کردم، به این معنی که اگر امکان دارد آن را از من بپذیرند. کتاب را از من پذیرفتند و گفتند *Unity in Diversity* یعنی وحدت در کثرت. جالب است که ایشان با کلمات به زیبایی بازی کردند زیرا در *Uni* در ابتدای کلمه *Unity* سه حرف اول کلمه *University* و در *Versity* حروف آخر کلمه *Diversity* در واقع هفت حرف آخر *University of Life* را تشکیل می‌داد و کتاب من نیز *University of Life* نام داشت. ایشان کتاب را از من پذیرفتند، اما تا آن موقع نشنیده بودم که از کسی کتاب بگیرند، اکثراً به وی نامه می‌دادند.

آن روز ایشان به زبان تلگوگو که زبان رایج و رسمی جنوب هندوستان بود صحبت کردند و مترجمی سخنان ایشان را به انگلیسی ترجمه می‌کرد، فهمیدن زبان مترجم بسیار دشوار بود و جالب این بود که وقتی مترجم لغت مناسبی برای ترجمه نمی‌یافت بابا به وی کمک می‌کرد و همه می‌خندیدند. من علت را جويا شدم که چرا بابا خود انگلیسی صحبت نمی‌کنند، متوجه شدم خیلی از مردم آنجا زبان انگلیسی را نمی‌دانند، برای بقیه افراد هم که صحبت‌های بابا ترجمه می‌شود.

تمام برنامه من این شده بود که میان آدمهای مهم بنشینم و سخنرانی‌های بابا را گوش دهم. در نوبت دوم که به مراسم داسارا رفتم یک نسخه دیگر از کتاب را با خود بردم و به ایشان دادم، ایشان برایم امضا کردند (با عشق بابا) و کتاب را به من برگرداندند. سه غیر از روز اول در بقیه شش روزی که آنجا بودم در صف جلو می‌نشستم و بابا هر روز از جلوی من رد می‌شدند و به من لطف و محبت می‌کردند.

در آنجا با چند نفر آشنا شدم از جمله یک آقای روس که از شوروی آمده بود و همچنین یک آقای که اهل برزیل بود. از آقای که اهل شوروی بود پرسیدم چگونه پاسپورت گرفتی، چون می‌دانستم خروج از روسیه در آن زمان کار بسیار دشواری بود. او گفت درباره سای بابا شنیده بوده و دلش می‌خواست بیاید و ایشان را ببیند، در دل از وی خواسته بود تا اگر بابا صلاح می‌داند که او به دیدارش برود، خودش ترتیب کار را بدهد و سپس اقدام کرده بود. هر جا می‌رفته و می‌گفته است که می‌خواهد برای رفتن به هند پاسپورت بگیرد به او می‌خندیدند و می‌گفتند مگر امکانش وجود دارد، مگر او کیست که بخواهد برود؟ او هم پاسخ می‌داده که یک آدم معمولی است. چرا که آنجا مسافرت‌ها مخصوص مقامات بالاست. اما همان افراد وی را راهنمایی می‌کردند که چگونه پاسپورت بگیرد و به همین ترتیب توانسته بود پاسپورت و ویزا بگیرد. وی گفت که شش هفته مرخصی گرفته بود و تصمیم داشت دو الی سه هفته نزد سای بابا باشد و بقیه مرخصی‌اش را صرف بازدید هند کند.

جالب بود که بسیار یادداشت برمی داشت و می گفت می خواهد این یادداشت ها را جمع کند و در نهایت همه را به صورت کتابی درآورد و آنها را در جلسات سای بابا که به صورت غیرقانونی و غیررسمی در مسکو تشکیل می شد برای دیگران بخواند. هرگونه تجمعی در شوروی ممنوع بود اما وی می گفت این جلسات تشکیل می شود و او می تواند صحبت های بابا و تجارب خود را در این جلسات به دیگران منتقل کند. ایشان مرد بسیار با محبتی بود که حدود سی و پنج تا سی و شش سال داشت. آن آقای برزیلی هم بسیار با محبت بود. در مدت اقامت در پوتاپارتی ما با هم بودیم و بسیار فرصت صحبت و بحث کردن داشتیم. من از آنها مطالب بسیاری را یاد گرفتم.

بعد از اینکه از سفر یک هفته ای خود به هند بازگشتم، ملاقات سای بابا برایم تجربه ارزشمندی بود و خیلی اشتیاق داشتم درباره اش بیشتر فکر و صحبت کنم. پس از بازگشت از هند فرصت های زیادی داشتم تا به آمریکا سفر کنم و در کنفرانس ها و سمینارها شرکت نمایم. دانشگاه آن موقع امکانات خوبی را برای مسافرت و ارائه مقاله در کنفرانس ها در اختیارم می گذاشت و من دفعات زیادی از این فرصت ها استفاده کردم. برای ارائه مقاله در کنفرانس ها شرکت می کردم و در فرصت هایی که در حین این سفرها پیش می آمد در جلسات گروه های مختلف سای بابا شرکت می کردم و تجربه خود را با آنها در میان می گذاشتم. وقتی از هند بازگشتم، مقاله ای از تجربه خود در خصوص ملاقات با سای بابا تهیه

کردم و برای مجله پوتا پارتی که توسط یکی از مریدان سای بابا منتشر می شد فرستادم که آن را چاپ کردند. از آنجایی که سای بابا در ایران هم مریدانی داشتند، با خواندن مقاله سراغ مرا گرفتند و با من ارتباط برقرار کردند و از آن پس در بعضی از جلساتی که تشکیل می شد حضور پیدا می کردم.

این اشتیاق هر روز در وجودم افزون می شد و علاقه داشتم دوباره ایشان را از نزدیک زیارت کنم. تا اینکه حدود یک سال بعد فرصتی پیش آمد که من به اتفاق حاج کمال و همسر ایشان و فرد دیگری به نام تیمسار شاکری که بازنشسته نیروی انتظامی بود و خانم کهبیدی که از دوستان و آشنایان حاج کمال بودند با هم به پوتا پارتی سفر کردیم. از تهران تا بمبئی با هواپیمای ایران ایر و از بمبئی تا بنگلور با اتوبوس و از آنجا هم تا محل سای بابا با وسیله نقلیه دیگری رفتیم. از آنجایی که همراه حاج کمال بودم، این سفر برایم جالب بود و سفر با ایشان تجربه ارزشمندی بود.

با خود می اندیشیدم که حالا فرصت بیشتری دارم تا در هند باشم. به خصوص که قرار بود در یکی از دانشگاه ها به نام انستیتو علوم هند که در بنگلور بود سخنرانی کنم و آن استاد هندی که من قبلاً درباره شان گفتم که در آمریکا ملاقات کرده بودم از IIT به دانشگاه دیگری در شهر ایندور به نام دوی اهیلیا یونیورسیتی رفته بود. ایشان معاون آن دانشگاه بود و از من دعوت کرد تا به آنجا هم بروم و سخنرانی کنم و من نیز این

کار را کردم. به این ترتیب جمعاً چهار هفته در هند بودم که حدود دو هفته آن را در خدمت سای بابا و دو هفته دیگر را در دانشگاه‌هایی که اشاره کردم گذراندم.

وقتی که به هند می‌رفتم با خود گفتم حالا که بیشتر فرصت دارم تا پیش سای بابا باشم می‌توانم حضوراً سوال‌هایی را از ایشان بپرسم و امیدوار بودم که ایشان به من پاسخ بدهند. سوالی که داشتم این بود که راه میانبر یا به قول شیرازی‌ها تأثیری برای رشد معنوی و رسیدن به خدا یا سریعتر رسیدن به خدا یا بالا رفتن درجه آگاهی چیست و من باید چه کار کنم؟ آن موقع کتاب‌های خیلی زیادی را می‌خواندم یا قبلاً خوانده بودم و در آمریکا که بودم در سمینارهای خیلی زیادی راجع به این مطالب شرکت می‌کردم. دیدم که این‌ها خیلی وقت می‌گیرند و من باید کلی هزینه کنم. فکر می‌کردم باید راه میانبر هم وجود داشته باشد. با خود اندیشیدم حالا که دارم می‌روم سای بابا را ببینم از ایشان سوال می‌کنم. نمی‌دانستم که هر کسی که دلش بخواهد نمی‌تواند با سای بابا صحبت کند. تصور می‌کردم که ممکن است بتوانم یک وقت نیم ساعته از ایشان بگیرم و سوالاتم را به صورت خصوصی با ایشان مطرح کنم و ایشان به من پاسخ دهند.

۳-۶ پرنده‌ای با بالهای عشق و خدمت. مسافرت با اتوبوس

از دهلی تا بنگلور حدود ۲۴ ساعت طول کشید و خسته کننده بود. از

خاطرات جالب در این سفر این بود که یادم هست در اتوبوس وقتی که هوا تاریک شد یک جوان کف اتوبوس که مضرس شده بود خوابید و به خواب رفت. من به سختی می توانستم روی صندلی چشمایم را ببندم و بخوابم. جاده های آن مسیر دست انداز زیاد داشت و اتوبوس در این دست اندازها می افتاد و پایین و بالا می پرید. ولی این جوان از خواب بیدار نمی شد، تا اینکه اتوبوس در محلی برای استراحت و خوردن چای و قهوه ایستاد. سایر مسافری که هندی بودند با پا به او می زدند و به زبان محلی آن جوان را بیدار کردند و او از اتوبوس پیاده شد. با حرکت دوباره اتوبوس آن جوان دوباره کف اتوبوس خوابید. ایشان نگران لباسهایش نبود و زیر انداز و رو اندازی هم نداشت. البته هوا سرد نبود که نیاز به رو انداز داشته باشد و به نظر نمی آمد که مرتاض باشد. من قبلاً شنیده بودم که مرتاضها می توانند روی تخت با میخ های تیز بخوابند، ولی قیافه این شخص به مرتاض ها نمی مانست. در مقصد ایشان بیدار شد و سرحال به دنبال کار خود رفت.

ما به بنگلور رسیده بودیم. روز بعد با تاکسی به سمت پوتا پارتی راه افتادیم. من هنوز امیدوار بودم بابا به من فرصت خواهد داد که سوالاتم را مطرح نمایم و ایشان پاسخ دهند. ما به پوتا پارتی رسیدیم. در آنجا حاج کمال، همسرش و یکی از دوستان به نام مهران عطایی که از آمریکا آمده بود و از اقوام آنها نیز بود، در یک اتاق ساکن شدند. خانم کهیدی را به محل اسکان خانم های خارجی و من و تیمسار را هم به محل

اسکان آقایان خارجی که سالن بزرگی بود راهنمایی کرده و اسکان دادند. چون من قبلاً هم آمده بودم، آشنایی داشتم که تخت و دیگر امکانات وجود ندارد (حداقل آن موقع وجود نداشت). یک فضای دو یا سه متر مربعی در اختیار می گذاشتند. من ملحفه و رو بالشی با خودم برده بودم و بالش و تشک تهیه کردم و در آن مکان دراز کشیدم. مقررات آنجا (اشرام) به شکلی بود که باید همه ساعت نه شب می خوابیدند و ساعت چهار صبح برای عبادت بیدار می شدند. من در جای خود دراز کشیده بودم ولی خوابم نمی برد، یکی به دلیل خستگی و دیگری هیجانی که داشتم. چشمانم بسته بود. صداهایی مثل خور خور مردان خارجی را می شنیدم.

در همین حالت تصویری را دیدم که به شکل اسلاید در بالای سالن نشان می دهند. تصویر پرنده ای بود در حال پرواز کردن که روی یکی از بال های آن واژه عشق و روی بال دیگر واژه خدمت نوشته شده بود. به پای های این پرنده وزنه هایی آویزان شده بود و روی آن وزنه ها رذایل اخلاقی مثل عصبانیت، شهوت، حسادت، بخل و... نوشته شده بود. من سای بابا را نمی دیدم و صدای ایشان را هم نمی شنیدم ولی مطمئن بودم که ایشان دارد با من صحبت می کند و به من تفهیم می کند که در عروج معنوی ما مانند پرنده ای هستیم که به دو بال عشق و خدمت مجهز هستیم. ولی به پای های ما وزنه هایی آویزان است که رذایل اخلاقی هستند. پس اگر ما می خواهیم با سرعت بیشتری پرواز کنیم لازم است این وزنه ها را

کاهش دهیم و در نهایت آنها را رها کنیم و بال‌های عشق و خدمت‌مان را تقویت کنیم. تصویر بسیار جالبی بود. به نظر رسید که این عصاره تعالیم همه ادیان است. سوالی که برایم پیش آمد این بود که این سه موضوع به هم مربوطند و اینکه من باید از کجا و از کدام موضوع شروع کنم، عشق، خدمت، یا حذف رذایل اخلاقی؟ البته من در آن شب به جواب این سوال نرسیدم و خوابم برد. روز بعد که بیدار شدم به عبادت، نیایش و مراقبه پرداختم.

حدود ساعت هفت صبح برنامه‌ای به اسم دارشان وجود داشت که مردم (زنان در یک طرف و مردان در طرف دیگر) می‌نشستند. ترتیب قرار گرفتن افراد به شکلی بود که آنها صف می‌بستند و سرگروه شماره‌ای را برمی‌داشت و مثلاً اگر آن شماره یک بود آن گروه در محلی قرار می‌گرفت که نزدیکتر به محل عبور بابا بود. این افراد می‌توانستند ایشان را از نزدیک ببینند، به ایشان نامه‌ای بدهند و یا از ایشان سوالی بپرسند. خوب من هم در یکی از این صف‌ها نشستم، البته شماره ما از آن شماره‌هایی نبود که در مسیر بابا قرار بگیریم. بابا آمدند و در مسیر خود حرکت کردند و به محلی رفتند. رسم ایشان این بود که از گروه‌های مختلف برای مصاحبه دعوت کنند. اعلام شد که ایرانی‌ها برای مصاحبه بیایند. ما حدود یازده نفر بودیم. اتاق کوچکی بود و همه روی زمین نشستند. بابا خودشان آمدند و روی یک صندلی که برای ایشان بود نشستند و شروع به صحبت کردند. خوب بابا توانایی عجیبی داشت، مثلاً دست خود را

حرکت دادند و حلقه‌ای در دست ایشان ظاهر شد که آن را به یکی از خانم‌ها دادند و حلقه طبق معمول اندازه ایشان بود و ایشان انگشتر را به دست کردند. به همین ترتیب بابا برای خانم دیگر ساعتی خلق کردند و جالب بود که ساعت ۷:۱۵ دقیقه را نشان می‌داد. من ساعت خودم و ساعت روی دیوار را نگاه کردم، آنها هم همین زمان را نشان می‌دادند. در واقع آن ساعت کار می‌کرد. ما چهار مرد و هفت زن بودیم، و یک پسر بچه حدود پنج ساله هم با ما بود. ایشان شغل آقایان را پرسیدند و هر یک از ما شغل خود را گفتیم. بابا وقتش را بیشتر صرف صحبت با خانم‌ها می‌کردند. خانم‌ها از ایشان سوال می‌پرسیدند و ایشان به سوالات جواب می‌دادند. وقتی که ما می‌خواستیم سوال کنیم با دست اشاره می‌کردند که صبر کنید بعداً شما را خواهم دید. ما فکر می‌کردیم بابا ملاقات دیگری برایمان در نظر می‌گیرند ولی دیگر فرصتی پیش نیامد.

موقعی که از ما به زبان انگلیسی شغلان را پرسیدند، حاج کمال گفت: «من معلم بازنشسته هستم». من کمک کردم و به زبان انگلیسی گفتم که ایشان شاعر و عارف هستند. سای بابا گفتند: «نه ایشان حکیم (scholar) ایرانی هستند» و منظور ایشان این بود که شاعر بودن برای ایشان پایین است و با ارتباط قلبی و شناختی که ایشان داشتند از مقام بالای حاج کمال مطلع بودند و به همین دلیل ایشان را حکیم خطاب کردند. روز بعد سای بابا به محل دیگری به نام وایت فیلد که روستای کوچکی نزدیک بنگلور و از مراکز دیگر ایشان بود، رفتند. به همین دلیل

ما و بقیه مردم با وسایل نقلیه‌ای که موجود بود به همان محل رفتیم. آنجا نیز ما را اسکان دادند. آنجا از نظر اسکان به خانم‌ها بیشتر توجه داشتند و محل مناسبی را به دو خانمی که با ما بودند اختصاص دادند. به مردان در یک خوابگاه دانشجویی که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته بود یک اتاق دادند و گفتند یک نفر دیگر (جمعاً ۵ نفر) پیدا کنید و اینجا ساکن شوید. در آن اتاق پنج نفر می‌توانستند به صورت موازی کنار هم بخوابند. البته این مشکلی نبود، چرا که هدف ما دیدن سای بابا و استفاده از حضور ایشان بود. طبق معمول خودمان باید ملحفه، تشک و بالش را تهیه می‌کردیم.

این سوال ذهن مرا به خود مشغول کرده بود که در ارتباط با تصویری که دیده بودم از کجا باید شروع می‌کردم. روز بعد برنامه‌ای در یک سالن بزرگ برگزار شد. من در انتهای سالن نشسته بودم. چیزی که به ذهن من رسید این بود که من باید خدمت بی‌ریا ارائه بدهم. بابا به من تفهیم کردند که باید از خدمتگزاری شروع کنم.

مراسم تمام شد و من از تجربه‌ای که در دو روز گذشته داشتم (ملاقات حضوری و این سفر به وایت فیلد) خوشحال بودم. اتفاقاً در این جا بابا دارشان می‌داد، یعنی از یک مسیری عبور می‌کرد و کسانی که نزدیک بودند می‌توانستند با ایشان صحبت کنند. من اینجا اتفاقاً نزدیک بودم. بابا که به من رسید دستش را حرکت داد و یک گردی به نام ویوتی که مثل خاکستر است را خلق کرد و کف دست من ریخت. این

گرد مقدس است و مثل تربت می‌ماند و عده‌ای از این گرد برای خواص درمانی آن استفاده می‌کنند. حاج کمال برای من تعریف کرده بود که در اولین سفر برای ملاقات سای بابا زخم اثنی عشر داشت و بابا از این گرد به او داده و با خوردن این گرد کاملاً خوب شده بود؛ به شکلی که در همان جا غذاهای تند و نوشابه خوردند و این باعث تعجب همسرشان شده بود و ایشان به همسرشان می‌گویند که اثر گرد ایشان را بهبود بخشیده است.

این گردی که من گرفته بودم خیلی‌ها دوست داشتند ذره‌ای از آن را برای خواص درمانی و سایر موارد داشته باشند. در آنجا ما امیدوار به ملاقات حضوری با بابا بودیم و تیمسار به ایشان گفتند که بابا قرار بود شما با ما ملاقات خصوصی داشته باشید و ایشان گفتند صبر کنید. البته گفته ایشان می‌توانست دو تفسیر داشته باشد یکی از آنها فیزیکی و دیگری از راه قلب و دل بود.

سفر ما به خوبی به پایان رسید و ما به ایران برگشتیم. من تجربیاتم را با اقوام و دوستان در میان می‌گذاشتم. در آن زمان دوستی به نام آقای خسرو شاهی داشتم که توانایی جالبی برای فرو بردن افراد به خواب مغناطیسی و احضار ارواح داشتند و یادم هست در یکی از جلسات با حضور ایشان به ذهنم رسید که پرواز این پرنده زمانی کامل خواهد شد که بتواند در حال پرواز تغذیه کند و نیاز نباشد به زمین برگردد و وقتی را صرف غذا خوردن کند. من به این نتیجه رسیدم این تغذیه می‌تواند

ارتباط با یک استاد باشد، با شخصیتی که مظهر عشق و خدمت و تقوی است. تقوی به نظر من میرا بودن از رذایل اخلاقی و برخوردار بودن از فضایل اخلاقی است. تصویری که در منزل آقای خسروشاهی دیدم کامل کننده تصویری بود که در پوتا پارتی دیده بودم.

من فرصت‌های زیادی پیدا کردم تا در ایران و بعد که به آمریکا مسافرت می‌کردم، این تجربیات را در اختیار دیگران قرار دهم. این تجربیات و مخصوصاً تصویر این پرنده برای آنها بسیار جالب بود. مریدان سای بابا افراد با محبتی بودند؛ مرد و زن در مراکز سای بابا حضور پیدا می‌کردند و به همدیگر محبت ساطع و به افراد نیازمند در محله‌هایشان کمک می‌کردند.

۴-۶ نگارش کتاب شادی و زندگی به زبان انگلیسی در

آمریکا. سال تحصیلی ۷۲-۱۳۷۱ (یا سال تحصیلی ۹۳-۱۹۹۲) برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم. کنفرانس مهندسی مکانیک ایران در دانشگاه صنعتی شریف برگزار شده بود و آقای دکتر حسین معینی که در یکی از دانشگاه‌های اطراف لس آنجلس استاد بود، در این کنفرانس شرکت کرده بود. ایشان از من دعوت کرد برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه ایشان بروم. رئیس دانشکده مهندسی این دانشگاه (که ایشان هم ایرانی بود) به من نامه نوشت و از من دعوت کرد برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در فولرتن بروم. دانشگاه صنعتی شریف هم به

من فرصت مطالعاتی داد. البته قرار بود سال قبل بروم که به دلیل مسئولیت معاونت دانشگاه در تحصیلات تکمیلی و همچنین معاونت علمی فرهنگستان علوم (که تازه تأسیس شده بود) نرفتم.

در این سال از آن دو سمت استعفا کردم و برای استفاده از فرصت مطالعاتی به دانشگاه یاد شده رفتم. در مسافرت به آمریکا به شیکاگو رفتم و مدتی را در منزل خواهرم زری به سر بردم و چند شبی آنجا ماندم. و سپس به محلی که می‌خواستم بروم سفر کردم. به دانشگاه رفتم و آقای دکتر معینی کمک کرد آپارتمانی را نزدیک دانشگاه اجاره کرده و مستقر شدم و به تحقیق در زمینه مورد علاقه ام که انرژی خورشیدی و محیط زیست بود پرداختم.

وقتی آپارتمان را اجاره کردم روی یک برگه کاغذ یادداشتی به این مضمون برای خودم نوشتم: «از نگرش علمی-عرفانی برای حل مسائل اجتماعی استفاده کن» و روی میز گذاشتم و هر روز آن را می‌دیدم. بعد از یک ماه آن کاغذ و بقیه وسایل را جمع کردم. کارهایم در زمینه مورد مطالعه‌ام پیش می‌رفت، تا اینکه حدود ماه مارس (اواخر اسفند) مطالبی به ذهنم خطور می‌کرد که دیگر نمی‌توانستم طاقت بیاورم و آنها را مکتوب نکنم. از آنجایی که در محل کارم کامپیوتر و نرم افزار واژه پرداز داشتم مطالب را تایپ کردم. در نهایت از مطالبی که نوشتم کتابی با عنوان Love to be Happy منتشر شد. من مطالب را به مرور تایپ می‌کردم و باید آنها را برای ویراستاری به یک ویراستار می‌دادم. ولی در

این شهر هیچ ویراستاری نمی‌شناختم.

در لس آنجلس مریدان سای بابا از هر جایی بیشتر هستند و آن موقع هشت مرکز سای بابا در آنجا وجود داشت که هر یک برنامه‌هایی داشتند. یک مرکز اصلی هم که مرکزیت کل آمریکا بود در حومه لس آنجلس بود. من معمولاً به یکی از این مراکز می‌رفتم و در برنامه‌های آنها شرکت می‌کردم. اتفاقاً یکی از این مراکز به منزل من نزدیک‌تر بود. من تلفن آنها را داشتم و تماس گرفتم و قرار بود در یک برنامه در عصر روز یکشنبه شرکت کنم. آن روز باران شدیدی می‌بارید. با خود فکر کردم که آیا در این باران به آنجا بروم یا نه و با خود گفتم که من قولی برای رفتن نداده‌ام و اگر هم نروم آنها من را نمی‌شناسند. در لحظات آخر تصمیم گرفتم تا در آن جلسه که ساعت چهار برگزار می‌شد شرکت کنم. جای خیلی جالبی بود. این مرکز، منزل یک فرد هندی که فکر می‌کنم استاد دانشگاه بود و به دلیل ارادتی که به سای بابا داشت روز یکشنبه را در منزلش به برنامه اختصاص داده بود.

برنامه که تمام شد وقتی که داشتم بیرون می‌آمدم با یک خانم آمریکایی شروع به صحبت کردم. به او گفتم که این اولین باری است که به این مرکز می‌آیم. ایشان هم گفت او هم اولین بار است که به این مرکز می‌آید و گفت قبلاً به مرکز دیگری می‌رفته ولی نمی‌داند که چگونه شده این بار به این مرکز آمده است. همین طور که صحبت می‌کردیم به او گفتم که من کتابی به نام دانشگاه زندگی نوشته‌ام. ایشان شغل مرا پرسید،

گفتم استاد مدعو دانشگاه هستم. من نیز شغل او را پرسیدم، ایشان گفت او کورین کودی ویراستار حرفه‌ای است و از این طریق امرار معاش می‌کند. من گفتم آیا شما مایل هستید در ویراستاری کتابی که می‌نویسم به من کمک کنید؟ ایشان قبول کرد. من یک نسخه از کتاب دانشگاه زندگی را در ماشین داشتم. به ایشان دادم و شماره تلفن رد و بدل کردیم. او گفت باید بخواند و با طرز فکر من آشنا شود، چرا که هر کتابی را ویراستاری نمی‌کند و باید به موضوعش علاقمند باشد. ما از هم خداحافظی کردیم. دو سه ساعت بعد تماس گرفت و گفت کتابم را خوانده است و خیلی دوست دارد در این زمینه کمک کند و مطالبی را که می‌نویسم ویراستاری کند. من قبلاً به ایشان گفته بودم تا وقتی را که صرف می‌کنید یادداشت کنید، من به شما حق‌الزحمه می‌دهم. یکی دو فصلی از کتاب را که نوشته بودم برای ویراستاری به ایشان دادم. ایشان ویراستاری کرد و به من برگرداند.

ولی ایشان گفته بود که ویراستار حرفه‌ای است، من مانده بودم که حق‌الزحمه ایشان چقدر خواهد بود. فکر کردم چطور باید به این خانم ویراستار پول پرداخت کنم، کاش راضی می‌شد تا درصدی از حق‌التألیف که ناشر به من می‌دهد را دریافت کند. اما ایشان ویراستار حرفه‌ای بود و من به او قول داده بودم که حق‌الزحمه ایشان را پرداخت کنم، نمی‌خواستم حرفم را پس بگیرم. ایشان با من تلفنی تماس گرفت و گفت که علاقه‌مند به ویراستاری کلیه مطالبی هست که من نوشته‌ام چون اول

فقط یکی دو فصل را برای ویراستاری به ایشان داده بودم. اما گفت که راضی نمی‌شود تا از من پول بگیرد چون به کلیه نکاتی که من نوشته‌ام علاقه‌مند شده است. من پرسیدم پس چگونه دستمزد شما را پرداخت کنم، وی گفت که درصدی از حق نشر یا همان حق تألیف را به او بدهم. گفتم مثلاً چند درصد، گفت ده درصد. من موافقت کردم و گفتم می‌خواهید قراردادی تنظیم کنیم، وی گفت که لازم نیست زیرا حرف مرا قبول دارد. خلاصه همان مبلغی که مد نظر خودم بود را خودش پیشنهاد داد.

مطالبی را که می‌نوشتم فصل به فصل به ایشان می‌دادم تا ویراستاری کند. چون با کامپیوتر تایپ می‌کردم کلیه نقطه نظرات ایشان را در فایل‌هایم وارد می‌کردم و از آنها پرینت می‌گرفتم. در آخر تقریباً هفت، هشت فصلی شد. نمی‌دانستم کجا می‌توانم کتاب را چاپ کنم زیرا ناشری نمی‌شناختم. همان خانم ویراستار گفت که ناشری را می‌شناسد که بیشتر در همین زمینه‌ها کتاب چاپ می‌کند. پرسیدم چگونه با وی تماس بگیرم، گفت خودش با ناشر صحبت می‌کند و مرا به وی معرفی می‌نماید. بعد از چند ساعتی تماس گرفت و گفت که با ناشری در نواداسیتی واقع در شمال کالیفرنیا صحبت کرده که اسم انتشارات آن Blue Dolphin است. ایشان گفتند که حدود دو ساعتی با ناشر در مورد مطالب کتاب من صحبت کرده و ناشر از مطالب من خوشش آمده است. سپس گفت پیشنهاد می‌کنم یک نسخه از همان هفت، هشت فصل مطالبی را که

نوشته‌ای، همراه با یک جلد کتاب دانشگاه زندگی به این آدرس بفرست. من هم همین کار را کردم بعد از یک هفته جواب آمد که علاقه‌مندیم مطالب تو را چاپ کنیم. خوب این مرا بسیار خوشحال کرد زیرا یک نگرانی که من درنوشتن این کتاب داشتم پیدا کردن ناشر بود. حالا که ناشر را پیدا کرده بودم تمام وقتم را در طول عید سال ۱۳۷۲ (مصادف با ماه مارس ۱۹۹۳) صرف نوشتن این کتاب کردم.

باید به ایران برمی‌گشتم، و برای برگشت به ایران باید از لوس‌آنجلس به شیکاگو می‌رفتم. این بار برای ملاقات با ناشر کتاب از لوس‌آنجلس به شمال کالیفرنیا رفتم. در آنجا قرارداد چاپ کتاب را بستیم و در آن ذکر کردیم که اگر کسی خواست کتاب را به زبان‌های دیگر به غیر از زبان فارسی ترجمه و چاپ نماید حق نشر دریافتی باید بین ما نصف شود. هنگام بازگشت به ایران سر راه در زوریخ توقف داشتم و توانستم یکی از دوستان قدیمی‌ام را با نام آقای دکتر مهدی فرشاد که استاد دانشگاه شیراز بودند و در سوئیس زندگی می‌کردند ملاقات نمایم. یک شب منزل ایشان بودم و راجع به همین مطالب با هم بسیار صحبت کردیم. زمانی که به تهران بازگشتم سال ۱۳۷۲ بود و یک سال فرصت مطالعاتی من به پایان رسیده بود.

مطلب دیگری که به یاد می‌آورم مربوط به مرداد ماه سال ۱۳۶۶ بود که بعد از مدت‌ها غیبت و تدریس در دانشگاه‌های واترلو، کانادا و آریزونا به ایران برگشته بودم، پس از گذشت چند ماه از بازگشتم به ایران

ملاقاتی با آقایان مهندس محمد باقریان و مهندس جعفر مرعشی به منظور تشکیل انجمن مهندسين مکانیک ایران داشتم. مهندس باقریان خیلی به بنده لطف کردند. ما به اتفاق یکدیگر عده‌ای از مهندسين مکانیک را به عنوان اعضای هیئت مؤسس انتخاب کردیم و از آنها دعوت نمودیم تا عضو هیئت مؤسس باشند. سپس پیش‌نویس اساس‌نامه تهیه شد و هیئت مؤسس آن را به تصویب رساندند. اما برای ثبت انجمن مهندسان مکانیک ایران خیلی وقت صرف شد. آقای مهندس مهرداد وفایی که دبیر انجمن بود خیلی دوندگی کرد تا بالاخره وزارت کشور وقت، بعد از ۴ سال دوندگی و تقریباً همزمان با بازگشت مجدد من از آمریکا به ایران، مجوز تأسیس این انجمن را صادر نمود. در سال ۱۳۷۱ این مجوز صادر شد. من در اولین جلسه کنفرانس مهندسان مکانیک ایران که در دانشکده فنی به ریاست آقای دکتر محمدرضا اسلامی برگزار شده بود حاضر نبودم.

بسیار علاقه‌مند بودم تا راجع به مطالبی که در فرصت مطالعاتی خود به آنها فکر کرده و آنها را مکتوب نموده بودم صحبت کنم. لذا یک موضوع سخنرانی با عنوان «عشق، انترپوی و راه زندگی» انتخاب و مطالب تهیه شده را به صورت سخنرانی تدوین نمودم. در آن زمان هنوز سیستم کامپیوتر و اینترنت به شکل فعلی نبود که بتوان از آنها برای ارائه سخنرانی استفاده کرد. من مطالب خود را می‌دادم با حروف درشت تایپ می‌کردند، سپس از آنها روی کاغذ شفاف فتوکپی می‌گرفتند. امکان نمایش کاغذهای شفاف با کمک دستگاه‌های پروژکتوری مخصوص به

طوری که افراد حاضر در سخنرانی بتوانند مطالب را ببینند وجود داشت. برای اولین بار در سال ۱۳۷۳ که یک سال از بازگشتم از آمریکا می گذشت، این مطالب را در دانشگاه صنعتی شریف به صورت سخنرانی ارائه کردم. این کار برایم بسیار جالب بود به خصوص که قبلاً آقای مهندس جاهد برنامه‌ای را در رادیو و تلویزیون ترتیب داده بودند و طی آن از بنده، آقای دکتر ایرج فاضل و آقای دکتر فرامرز رفیع پور برای مصاحبه‌ای با عنوان پیشرفت علم دعوت کرده بودند. بنده مهندس بودم، آقای دکتر فاضل پزشک و آقای دکتر رفیع پور استاد علوم انسانی بودند. در آنجا من به مهندس جاهد گفتم که در فکر تدوین سخنرانی با عنوان عشق، انتروپی و راه زندگی هستم. آقای مهندس جاهد هم که خود مهندس مکانیک بود نسبت به این سخنرانی ابراز علاقه نمود. در اولین کنفرانسی که با همین عنوان در دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد آقای مهندس جاهد به اتفاق همکارشان آقای میرفخرایی جهت ضبط سخنرانی من به آنجا آمدند. پس از شنیدن سخنرانی آنقدر علاقه‌مند شدند که برای مصاحبه در برنامه رادیویی گفتگو مرا دعوت کردند. این برنامه ساعت سه تا چهار روزهای پنجشنبه در رادیو توسط آقای میرفخرایی اجرا می شد که طی آن ایشان با افراد مختلفی مانند پرفسور حسابی مصاحبه می کردند. پس از سخنرانی در دانشگاه صنعتی شریف آقای مهندس جاهد و آقای میرفخرایی به اتفاق گروه ضبطشان به منزل ما آمدند. آقای میرفخرایی سؤالاتی مطرح می کرد و من به آنها پاسخ می دادم. از این

مصاحبه برنامه رادیویی تهیه شد که در هفته اول آذرماه ۱۳۷۳ در برنامه گفتگو از رادیو پخش گردید. هم‌زمان با آن من کلیه مطالب مکتوب در این زمینه را ویراستاری کرده و برای مجله علمی، پژوهشی شریف که آقای دکتر وفایی سردبیر آن بودند فرستادم. ایشان هم مطالب را بررسی کردند و آن را با همان عنوان عشق، انترپرسی و راه زندگی در آذرماه ۱۳۷۳ در مجله شریف چاپ نمودند.

وقتی برنامه گفتگو پخش شد افراد بسیار زیادی نسبت به مطالب آن اظهار علاقه کردند. خیلی‌ها بسیار متعجب بودند که چطور یک مهندس مکانیک علاقه‌مند به راه زندگی و عشق است و در مباحثی نظریه دارد که کلاً به رشته‌های علوم انسانی مربوط می‌شود. روز بعد از برنامه رادیویی گفتگو نامه‌ها و تلفن‌های متعددی از مناطق مختلف کشور داشتم، از یک دانش‌آموز دبیرستانی گرفته تا یک استاد دانشگاه شهید چمران اهواز که همه اینها بسیار باعث شادی و خوشحالی من شد. قبل از این جریان من کتاب *Love to be Happy* را در آمریکا نوشته بودم. قبل از چاپ رسمی این کتاب خودم که یک پیش‌نویس آن را داشتم، تصمیم گرفتم تا آن را به فارسی ترجمه کنم. هنگام برگرداندن کتاب دیدم وقت زیادی از من می‌گیرد لذا از تعدادی از دوستان و آشنایان که به من لطف داشتند تقاضا کردم تا در ترجمه کتاب به من کمک کنند. آقای مهندس احمد حجتی، خانم پری سپاهان و خانم فریبا مقدم از جمله افرادی بودند که برای ترجمه کتاب مرا یاری کردند. سپس خودم یک بار کتاب را ملاحظه

کردم و در نهایت برای ویراستاری آن را به آقای مسعود احمدی دادم، سپس آن را برای چاپ به یک ناشر سپردم. اما نسخه فارسی مدتی طول کشید تا منتشر شود.

قبل از انتشار کتاب به زبان فارسی، در سال ۱۹۹۴ در آمریکا به زبان انگلیسی به چاپ رسید و همچنین یک ناشر اسپانیایی نیز آن را در مادرید به زبان اسپانیایی ترجمه و چاپ کرد. بعد از حدود یک سال نامه‌ای از ناشر آمریکایی دریافت کردم که طی آن طبق قرارداد ۵۰٪ از حق تألیف را که از ناشر اسپانیایی دریافت کرده بود برای من فرستاده بود. در دی ماه ۱۳۷۴ کتاب به زبان فارسی چاپ شد اما با توجه به اینکه نام کتاب قبلی را دانشگاه زندگی گذاشته بودم، این کتاب را در زبان فارسی شادی و زندگی نامیدم.

از آن موقع تاکنون کتاب چهار بار به چاپ رسیده است که آخرین چاپ آن در سال ۱۳۸۵ بوده است. البته به دلیل نایاب شدن کتاب مجدداً برای چاپ پنجم آن اقدام نموده‌ام که تاکنون نتوانسته‌ام مجوز لازم را برای چاپ پنجم دریافت نمایم. البته کتاب دانشگاه زندگی هم چهار بار به چاپ رسیده و هم اکنون نسخ آن بسیار کمیاب است. برای چاپ پنجم کتاب دانشگاه زندگی هم اقدام کرده‌ام. خاطرم می‌آید که وقتی کتاب دانشگاه زندگی را به زبان فارسی ترجمه می‌کردم از حاج کمال خواهش کردم تا برای هر فصل کتاب یک قطعه شعر از خودشان و یا از یکی از شعرا بگویند. یک روز پنجشنبه تابستانی بود که منزل نوهی حاج کمال

بودیم. ایشان به من گفتند خودت در مورد هر فصل برای من توضیح بده، بعد از بیان توضیحاتی در مورد هر فصل حاج آقا بلافاصله شعر مناسبی را در مورد مطالب آن فصل کتاب ایراد نمودند که من آن را یادداشت کردم. سپس برای هر یک از دوازده فصل به صورت جداگانه دو بیت شعر به همراه آیه‌ای از قرآن و یا یک حدیث نبوی و یا قدسی گفتند که من آنها را قبل از هر یک از فصل‌های کتاب دانشگاه زندگی آورده‌ام.

در ارتباط با کتاب شادی و زندگی نیز همین خواهش را از ایشان کردم اما ایشان به جای فصل به فصل برای کل مطالب کتاب یک قصیده مفصل سرودند که تقریباً هر دو سه بیت آن مربوط به یکی از فصول کتاب می‌شد. بدین ترتیب اشعار ایشان قبل از متن کتاب تحت عنوان قطعه شعری از حاج کمال مشکسار آورده شده است.

وقتی کتاب شادی و زندگی و دانشگاه زندگی در اختیار مردم قرار گرفت از من می‌خواستند که در جاهای مختلف در مورد آنها مخصوصاً در مورد فرضیه دانشگاه زندگی سخنرانی کنم. هر جا که می‌رفتم این دو کتاب را با خودم می‌بردم تا اگر دانشجویانی علاقه‌مند بودند بتوانند آنها را از من خریداری نمایند. به دلیل آنکه هر دو کتاب نایاب شد و دیگر در دسترس نبود، دوست عزیزم آقای مهندس سجاد محمدرضا خانی لطف کرد و فایل‌های کامپیوتری دو کتاب را روی یک CD کپی کرد و برای آن یک جلد بسیار زیبا نیز طراحی نمود و آن را به یک مؤسسه در تهران داد تا تکثیر نماید. حالا هنگام سخنرانی‌ها اگر کسی کتاب‌ها را از من بخواهد

به جای کتاب به ایشان CD می‌دهم.

۵-۶ سفرهای ماهانه حاج کمال از شیراز به تهران و ازدواج با خانم شعله جورابچی. بعد از بازگشتم از آمریکا در سال ۱۳۶۶ که دیگر مجرد بودم، خیلی از اقوام، دوستان و آشنایان معتقد بودند که من نباید مجرد بمانم لذا هریک برحسب انتخاب خودشان خانمی را برای ازدواج به من معرفی کردند تا من با ایشان صحبت کنم. در مجموع با حدود سی خانم در سنین مختلف و با سطح تحصیلی متفاوت صحبت کردم. برای خیلی از این خانمها اختلاف سنی بالا، مسئله مهمی نبود. خلاصه اینکه صحبت با آنها به ازدواج منتج نشد، البته در این زمینه با حاج کمال مشورت می‌کردم. در همان زمان بود که از حاج کمال خواهش کردم تا ماهی یک بار به مدت یک هفته به تهران بیایند و در تهران نیز جلسه داشته باشند، که ایشان قبول کردند و ماهی یک بار به همراه همسرشان از شیراز به تهران می‌آمدند و طی آن یک هفته در منزل ما اقامت می‌کردند.

در منزل ما مراسم ذکر و دعا برقرار بود و در شبهای جمعه دعای کمیل نیز خوانده می‌شد. ایشان از طریق خواب مغناطیسی با ارواح طیبه ارتباط می‌گرفتند و عامل درمان خیلی از مریض‌ها می‌شدند. همانطور که قبلاً گفته‌ام ایشان توانایی داشتند تا یک فرد را به خواب مغناطیسی فرو ببرند و با برقراری تماس با یکی از ارواح طیبه برای درمان بیماری و یا

حل مشکل وی کمک بطلبند. من این جریان را بارها دیده بودم که حاج کمال به این گونه گره از مشکلات افراد گرفتارمی‌گشود. در طی هفته‌ای که حاج کمال تهران بودند، من هر وقت کلاس نداشتم مثل صبح روزهای پنجشنبه در منزل می‌ماندم، و شاهد این بودم که تعداد کثیری از افراد برای حل مشکلاتشان و همچنین برای دیدار حاج کمال به منزل ما مراجعه می‌کنند. می‌دیدم زمانی که افراد وارد منزل می‌شدند چقدر ناراحت و عبوس بودند اما وقتی بعد از دو یا سه ساعت حضور در آن جلسه و هنگام ترک منزل خندان و شاداب شده‌اند. کار حاج کمال واقعاً ارزشمند بود، ایشان کاری می‌کردند تا افراد ناراحت احساس آرامش کنند و طی چند ساعتی که افراد به صحبت‌های ایشان گوش می‌کردند مشکلشان حل شود. ایشان اغلب در مورد خدا و ائمه اطهار صحبت می‌کردند.

افراد مختلفی در این جلسات شرکت می‌کردند، از جمله یکی از دوستان مادر من به نام خانم جورابچی که همراه دخترخانمشان شعله به این جلسات می‌آمدند. این دخترخانم هم مانند سایر خانم‌های دیگر مجلس در برنامه پذیرایی کمک می‌کردند. می‌دیدم ایشان به برنامه‌های حاج کمال و نظراتشان بسیار علاقه‌مند هستند و توافق فکری خوبی با هم داریم، ضمن آنکه مادر مرا هم بسیار دوست دارند و به وی نزدیک هستند. طی فرصت مطالعاتی که به آمریکا رفتم با ایشان مکاتبات بیشتری داشتم.

مهرماه ۱۳۷۲ که به تهران برگشتم وقت بیشتری را صرف آشنایی با این خانم کردم. ما در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۷۳ با یکدیگر ازدواج کردیم. حاصل این ازدواج دختر کوچک و قشنگی به نام هاله بود که در تاریخ ۱۶ اسفند ماه همان سال متولد شد. آن موقع من و شعله در منزل مادرم در امیرآباد زندگی می کردیم و برادرم ایرج هم که با خانم فردوس هژبر ازدواج کرده بود به منزل همسرش نقل مکان نموده بود. اما آنها هر شب می آمدند و به مادر سر می زدند. هنگام به دنیا آمدن هاله ما در منزل مادر بودیم. هاله برای مادرم لطف مضاعفی داشت. او بعد از مدتها نوه کوچکی را می دید و خیلی دوستش داشت. وجود هاله در منزل ما گرما و لطف خاصی ایجاد کرده بود.

چند سال قبل اقدام به خرید قسطی آپارتمانی در شهرک قدس کرده بودم که بعد از مدتی تماس و رفت و آمد بالاخره یک آپارتمان دو خوابه در برج هشت مجتمع هرمزان در شهرک قدس نصیبم شد. اما این آپارتمان طی فرصت مطالعاتی من در آمریکا آماده شده بود. در آن زمان چون نمی خواستم از مادرم جدا شوم، آپارتمان را به آقای بنام دکتر هاشمی اجاره دادم که به همراه همسر و پسرشان چند سالی در آنجا زندگی کردند.

مادرم به بیماری سخت سرطان مبتلا شدند، خیلی درد کشیدند. ما در آپارتمان خیابان امیرآباد ساکن بودیم. خواهرم زری و خواهر دیگرم هما به همراه نوری یکی از برادرهایم از کانادا به ایران آمدند، فقط یکی دیگر

از خواهرهایم به نام طاهره که در آمریکا بود حضور نداشت تا اینکه مادرم در آذر ماه ۱۳۷۷ دارفانی را وداع گفتند. برای ما بسیار ناراحت کننده بود. همه ما به مادر بسیار علاقه مند بودیم، ایشان واقعاً بانوی بی- نظیری بودند. برای من اولین استاد بودند و حضورشان نقش بسیار مؤثری در شکل گرفتن شخصیت من داشت. بدین ترتیب ما ایشان را از دست دادیم و احساس می‌کردیم که در منزل تنها هستیم.

در آن زمان آقای دکتر هاشمی که در آپارتمان ما زندگی می‌کرد منزلی خرید و خواست که نقل مکان کند. لذا آپارتمان ما خالی شد و ما در بهمن ماه ۱۳۷۷ از منزل امیرآباد به شهرک غرب اسباب‌کشی کردیم. در آنجا بود که خدا دختر دوم ما به نام مریم را به ما داد. مریم در ۲۴ بهمن ۱۳۷۷ در بیمارستان دی تهران دنیا آمد. بدین ترتیب هاله و مریم با یکدیگر حدود چهار سال اختلاف سنی دارند.

ما به مدت یک سال منزل امیرآباد را به خانواده‌ای که می‌خواستند منزل خودشان را بسازند اجاره دادیم و پس از یک سال و بعد از تخلیه ایشان من آنجا را برای فروش گذاشتم. با پول آن توانستیم آپارتمان دیگری را در برج پنج هرمان در شهرک قدس که در دست ساخت بود پیش خرید کنم. آپارتمان امیرآباد در واقع آپارتمانی بود که من توانسته بودم با پول فروش خانه خودم در شیراز بخرم. منتها چون پول خانه شیراز بیشتر بود آپارتمان دیگری را نیز در نزدیکی منزل مادرم خریده بودم و برای خرید آپارتمان برج پنج شهرک غرب این خانه را نیز

فروختم تا بتوانم با پول آن قسمت دیگری از پول آپارتمان جدید را بپردازم.

در حال حاضر ما در برج هشت مستقر هستیم که آپارتمان دو خوابه است و یک واحد هم در برج پنج داشتیم که قبل از نقل مکان به آنجا، آن را چهارخوابه کردیم. آقای مهندس مصری‌اوغلی ترتیب تزیینات داخلی و تغییرات را دادند. در سال ۱۳۸۱ ما از واحد برج هشت به واحد برج پنج نقل مکان کردیم. واحد برج پنج چهار خواب داشت و حدوداً ۲۳۰ مترمربع است و تقریباً یک و نیم برابر واحد برج هشت بود.

۶-۶ فوت حاج کمال مشکسار. تیرماه ۱۳۸۱ بود که حاج کمال مشکسار در شیراز فوت کردند. آن موقع من برای ارائه مقاله‌ای در یک کنفرانس در کانادا بودم که خبر فوت ایشان را از همسر آقای مهران عطایی شنیدم و خیلی ناراحت شدم. اینطور که معلوم شد حاج کمال صبح زود مشغول آب دادن گل‌های خانه بودند و بدون هیچ عارضه قبلی کف حیاط دراز می‌کشند و بدنشان را ترک می‌کنند. مرگ بسیار آسانی داشته‌اند. در حالی که شیر آب باز بوده است و آب از لوله خارج می‌شده، همسایه مجاور وی را کف حیاط می‌بیند و تا بالای سر حاج آقا می‌آیند، می‌بینند که ایشان دارند اشهد خود را می‌گویند و بلافاصله فوت می‌کنند. پس از اتمام مراسم تدفین، من از آمریکا آمدم و برای عرض تسلیت به خانم و فرزندان‌شان به شیراز رفتم. سپس سر مزار ایشان رفتم و

فاتحه‌ای خواندم. حاج کمال یکی از استادان زندگی من بودند.

فکر می‌کنم اینکه انسان ببیند چه کسانی در زندگی تأثیرگذار بوده‌اند کار ارزشمندی باشد. من این کار را کرده‌ام و اگر افراد تأثیرگذار زندگی خود را استاد بنامم، اولین استاد زندگی من مادرم بود، خانمی که سواد مدرسه‌ای نداشت و فقط می‌توانست اعداد را بشناسد، آن هم برای آنکه بتواند به فرزندان برادرش و دیگر افراد تلفن بزند. مادرم بیش از آنکه سواد خواندن و نوشتن داشته باشد، پر از عشق، محبت، صداقت و دوستی بود. خانمی که واقعاً از ارزش‌های والای انسانی برخوردار بود، فردی بسیار متدین بود و کاملاً به حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) ارادت داشت. وی مانند امامان زندگی بسیار ساده و پاکی را گذرانده بود و برای من افتخار بزرگی است که فرزند چنین مادری باشم. من نماز را از مادرم یاد گرفتم. در سن نه سالگی مادرم به من نماز یاد داد. وی درحالیکه خودش نماز صبح را خوانده بود، به من می‌گفت که در هر رکعت و در هر حالتی باید چه چیزی بگویم، من هم آن را تکرار می‌کردم. ایشان اولین استاد دانشگاه زندگی من بود و به همین خاطر کتاب دانشگاه زندگی را به عنوان اولین استادم به ایشان تقدیم کرده‌ام.

دومین استادم شهید مصطفی چمران بود. ما در دبیرستان البرز هم کلاس بودیم. ایشان از مدرسه دارالفنون به البرز منتقل شده بودند و من از دبیرستان خاقانی به دبیرستان البرز رفته بودم. آنجا با هم آشنا شدیم و

این آشنایی تا زمان فوت ایشان به صورت یک دوستی بسیار عمیق ادامه داشت. در دبیرستان البرز که بودیم بعد از کلاس‌های صبح برای ناهار به منزل می‌رفتیم. روزی دوبار از دبیرستان البرز تا چهار راه حسن‌آباد که منزل ما آنجا بود پیاده می‌رفتیم و ضمن پیاده روی با هم صحبت می‌کردیم. من از ایشان خیلی چیزها یاد گرفتم. ما با هم در یک کلاس بودیم. هیچ وقت لحظه‌ای که با هم آشنا شدیم را فراموش نمی‌کنم، ایشان با محبت بسیار خاصی به سمت من آمد، با من دست داد و سلام کرد، از همان جا ما با هم دوست شدیم. سال آخر دبیرستان رشته هر دوی ما ریاضی بود و هر دو در آزمون ورودی دانشکده فنی دانشگاه تهران شرکت کردیم. من و چمران هر دو درکنکور هنر برای عالی (دانشگاه علم و صنعت فعلی) هم شرکت کردیم و هر دو در رشته مهندسی شیمی قبول شدیم و تا زمانی که پذیرفته شدگان دانشکده فنی اعلام شوند، در کلاس‌های درس مهندسی شیمی هنر سرا شرکت می‌کردیم. وقتی که نتایج آزمون سال ششم ریاضی و پس از آن نتایج دانشکده فنی اعلام شد، هر دوی ما قبول شده بودیم. دو چرخه خریدیم و مثل سابق مسیر دانشگاه تا چهارراه حسن‌آباد را که منزل ما آنجا بود با دو چرخه می‌رفتیم. آن موقع خیابان‌ها خیلی خلوت بود و می‌شد دو نفر به موازات هم مسیر را طی کنند و با هم صحبت کنند. من از حضور و مصاحبت با ایشان لذت می‌بردم. او فرد بسیار متدین و معتقد و یک عارف به معنای واقعی بود.

استاد سوم من مرحوم مهندس بازرگان بودند که در دانشکده فنی استاد من بودند و در ابتدا فقط درس ترمودینامیک را با ایشان داشتم ولی در سال چهارم که رشته مهندسی مکانیک را انتخاب کردم درس نیروگاه‌های حرارتی و تعدادی درس تخصصی دیگر را نیز با ایشان گذراندم. من شاگرد ایشان بودم، ایشان فرد بسیار متدین، مبارز و درستکاری بودند و من خیلی از سخنرانی‌های ایشان لذت می‌بردم. ایشان در زندگی من بسیار تأثیر داشتند.

چهارمین استاد زندگی من حاج کمال مشکسار بودند که اشاره کردم در ۳۱ تیرماه ۱۳۸۱ به رحمت ایزدی پیوستند. رفتن من به شیراز بسیار جالب بود. بعد از آنکه من دکترایم را در آمریکا گرفتم، دو سال در دانشگاه میزوری (Missouri) در شهر رالا تدریس کردم، سال دوم تدریس بود که مرحوم دکتر مجتهدی با من تماس گرفتند و گفتند که دانشگاهی به نام دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف فعلی) در دست تأسیس است. ایشان از من دعوت کردند تا با حقوق ماهی پنج هزار تومان در آن دانشگاه تدریس کنم. دکتر مجتهدی نسبت به فارغ‌التحصیلان دبیرستان البرز لطف خاصی داشتند و من هم در این دبیرستان درس خوانده بودم و در دانشکده فنی دانشجوی ایشان بودم، به همین واسطه مرا خوب می‌شناختند. اتفاقاً، هم‌زمان با پیشنهاد ایشان، پیشنهاد دیگری نیز از شرکت نفت داشتم که از بنده خواستند تا در صورت تمایل برای مصاحبه با دو نفر آمریکایی به شهر هیوستون تگزاس

بروم و این کار را کردم. به غیر از این دو پیشنهاد، نامه‌ای از آقای دکتر منوچهر وصال که در آن زمان معاون آموزشی دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز فعلی) بودند، دریافت کردم. مضمون نامه این بود که شنیده بودند من دکترایم را گرفته‌ام و مشغول تدریس و تحقیق در آمریکا هستم و اینکه آنها نیز در شیراز دانشگاه مهندسی تأسیس کرده اند، خیلی خوشحال می‌شوند با آنها همکاری کنم و از آنجا برای تدریس به شیراز بروم. ایشان در نامه جمله‌ای نوشته بودند که برایم بسیار جالب بود: «البته تدریس و تحقیق در شیراز با تدریس و تحقیق در آمریکا تفاوت زیادی دارد، از این نظر که هر آنچه در آنجا می‌یابید باید در اینجا به وجود آورید». جمله ایشان چالش بزرگی در من ایجاد کرد. این را نیز در نامه خود ذکر کرده بودند که با دوسال سابقه تدریس و داشتن حداقل یک مقاله تحقیقاتی مرا به عنوان دانشیار پایه یک و با حقوق ماهی پنج هزار تومان استخدام می‌کنند.

من باید از بین سه پیشنهاد کاری: یکی در دانشگاه صنعتی شریف، دیگری در شرکت نفت و سومی در دانشگاه شیراز و همگی با حقوق ماهی پنج هزار تومان یکی را انتخاب می‌کردم.

درحالی که هیچ آشنایی در شیراز نداشتم دو پیشنهاد دیگر را رد کردم و از آنها بابت پیشنهاد کار تشکر نمودم و به شیراز رفتم. این خیلی عجیب به نظر می‌رسید، چرا که اغلب مردم دوست دارند از شهرستان‌ها به تهران بیایند، اما من با وجود امکان شغلی بسیار خوبی که در تهران

داشتم، یعنی تدریس در دانشگاه صنعتی شریف، این شغل را نپذیرفتم و به شیراز رفتم. در شیراز که بودم فرصت‌های شغلی زیادی برایم پیش آمد تا به تهران مراجعت کنم، مثلاً تدریس در دانشکده فنی تهران که استاد ترمودینامیک نداشتند؛ چون مهندس بازرگان که استاد ترمودینامیک بودند مدتها در انتظار خدمت بودند و استادان دیگری که ترمودینامیک تدریس می‌کردند نیز بازنشسته شده بودند و دانشکده استاد ترمودینامیک نداشت. در آن زمان مرحوم دکتر ابتکار هم هنوز به دانشکده فنی نیامده بودند. به هر حال دوستانی که آنجا بودند خیلی اصرار داشتند تا من دروس مهندس بازرگان را که مربوط به رشته تخصصی خودم بود تدریس کنم. به عقیده آنها برای پیشرفت سریع‌تر دانشگاه تهران باید دست یاری به هم می‌دادیم. با وجود اینکه من برای مصاحبه به تهران آمدم و خودم نیز به دانشکده فنی علاقه زیادی داشتم اما برگشت به تهران اتفاق نیافتاد.

من با دو نفر مشورت کردم، هر دوی آنها گفتند بهتر است در شیراز بمانی. یکی مادرم بود که به نظر ایشان به دلایل خانوادگی بهتر بود در شیراز بمانم. ایشان گفتند تو ازدواج کرده‌ای و همسر تو آمریکایی است، (آن موقع من با بتی ازدواج کرده بودم)، ما در تهران هم اقوامی داریم که دوست دارند بیایند و تو را ببینند، اینها عادت ندارند قبل از آمدن خبر دهند، اگر در تهران باشی، روزهای جمعه می‌آیند و اگر بخواهی به برنامه خودت برسی و از آنها عذرخواهی کنی، می‌گویند چون خارج تحصیل کرده‌ای مغرور شده‌ای. از آنجایی که تعداد آنها زیاد است، همیشه باید

مهمانداری کنی؛ ولی اگر در شیراز باشی اقوام به عنوان مسافر می‌آیند، شما می‌توانید به کارها و برنامه‌های روزانه خودتان برسید و غذا و سایر امکانات را برای آنها در منزل مهیا کنید.

نفر دوم که با ایشان مشورت کردم آقای مهندس بازرگان بودند. ایشان نیز گفتند بهتر است شیراز بمانی، زیرا کار در تهران بسیار سخت است. در شیراز دانشگاه تازه تأسیس است، اگر بخواهید تحقیق کنید و هر برنامه جدیدی داشته باشید با سرعت بیشتر و آسان‌تر صورت می‌گیرد اما در تهران مقررات دست و پا گیر که باید آنها را رعایت کنید زیاد است. به همین خاطر تصمیم گرفتم تا در شیراز بمانم و به تدریس در دانشگاه شیراز ادامه دهم و این گونه شد که یک سال بعد از آن با مرحوم حاج کمال مشکسار آشنا شدم.

ترتیب آشنایی ما خیلی جالب بود. یاد می‌آید یک روز آقای دکتر نصیر منعمی که استاد دانشکده مهندسی در رشته راه و ساختمان بودند به دفتر من آمدند، حتی به خاطر دارم که کجا نشستند و با هم صحبت کردیم. ایشان گفتند یک دایی با چنین خصوصیتی دارم که شام منزل ما هستند و می‌خواستم تو را هم دعوت کنم تا برای شام به منزل ما بیایی. همسر دکتر منعمی و همسر من هر دو آمریکایی بودند. دو نفر دیگر از دوستانمان که همسران آنها نیز آمریکایی بودند به این مهمانی دعوت شده بودند. دکتر منعمی گفت همه را دعوت کرده‌ام تا با دایی من که حاج کمال مشکسار نام دارد آشنا شوند.

آن شب در منزل دکتر منعمی با حاج کمال آشنا شدم. حاج کمال راجع به مطالبی صحبت می‌کردند که به نظرم خیلی جالب بود و بسیار به دلم می‌نشست. ایشان فرمودند هفته‌ای دو شب در منزلشان جلسه دارند: شبهای جمعه که در آن جلسه دعای کمیل خوانده می‌شود و شب‌های یکشنبه یا دوشنبه که در آن گفتگو می‌کنند. برای آشنایی بیشتر با خود ایشان و نظراتشان در جلسات منزلشان شرکت می‌کردم و تا وقتی که در شیراز بودم همواره از جلسات ایشان بهره می‌بردم. ایشان چهارمین استاد دانشگاه زندگی من بودند. خداوند را خیلی سپاسگزارم که ایشان را سر راه من قرار داد تا از محضرشان استفاده‌های زیادی ببرم. بعد از آشنایی با ایشان تازه پی بردم که چرا باید به شیراز می‌آمدم و سایر پیشنهادهای کاری خودم را نپذیرفتم.

جالب است که انسان در یک زمان تقاضا و آرزویش را به نظام آفرینش ابراز می‌کند و نظام آفرینش با کمال عشق و علاقه‌مندی به گونه‌ای عمل می‌کند که این فرد در زمان دیگری به خواسته و آرزویش برسد. من هم حتماً زمانی علاقه‌مند شدم و آرزو کردم که در زمینه عرفان پیشرفت کنم تا بتوانم خدمت مؤثرتری به مردم کشورم و سایرین ارائه دهم، این درخواست و آرزویی بود که من به نظام آفرینش ابراز داشتم. جالب است که همه وقایع طوری پیش رفت تا من هنگام بازگشت به ایران دو پیشنهاد کاری در دانشگاه صنعتی شریف و شرکت نفت را رد کنم و فقط پیشنهاد دانشگاه شیراز را قبول نمایم. پی بردم نظام آفرینش

آن گونه عمل کرده و مطالبی را به ذهن من و دیگران ساطع کرده بود تا دکتر وصال تصمیم بگیرند نامه محبت آمیزی برایم بفرستند که در آن جمله زیبا و چالش برانگیزی نگاشته شود و باعث شود تا من برای ادامه کار شهر شیراز را برگزینم و با حاج کمال مشکسار آشنا شوم و از محضر ایشان استفاده نمایم. خواستم در اینجا اشاره کنم که حاج کمال چهارمین استاد من در دانشگاه زندگی بودند و آشنا شدن با ایشان و شخصیت شان به من بسیار کمک کرد. حاج کمال در سال ۱۳۸۱ به رحمت ایزدی شتافتند و من برای عرض تسلیت نزد همسر ایشان و سر مزارشان رفتم و با خواندن فاتحه یاد گذشته را زنده کردم.

پنجمین استاد زندگی من ساتیا سای بابا بودند که ایشان هم سال ۱۳۹۰ دار فانی را وداع گفتند که جریان آشنایی با ایشان را مفصل شرح داده‌ام. بدین ترتیب من در طول زندگی خود پنج استاد داشتم که حضورشان در زندگیم بسیار ارزشمند بوده است: مادرم، شهید دکتر چمران، مهندس بازرگان، حاج کمال مشکسار و ساتیا سای بابا.

ما در آپارتمان برج پنج مجتمع هرمان زندگی می کردیم و آپارتمان برج هشت را به یک دکتر هاشمی دیگر اجاره دادیم که ایشان به همراه خانم و فرزندشان در آن اقامت داشتند. بعد از رفتن این آقای دکتر هاشمی، آقا و خانم ناصر به اتفاق دختر و پسرشان آنجا را از ما اجاره کردند. ما خیلی خوشحال بودیم که آنها به خانه ما تشریف آورده‌اند. زیرا آنها هم به ذکر، دعا و عبادت بسیار علاقه مند بودند و ما معتقد بودیم که

ذکر، عبادت و تکرار نام خدا در منزل امواجی ایجاد می‌کند که از مغز افراد ساطع شده و جذب در و دیوار می‌شود و شادی خاصی را در خانه ایجاد می‌نماید. در مدتی که این عزیزان در منزل ما ساکن بودند، دختر خانمشان ازدواج کرد و به آمریکا رفت و پسرشان آقای علیرضا ناصر نیز توانست یک واحد دیگر را در همین برج بخرد. ایشان سپس آپارتمان ما را تخلیه کردند و به آپارتمان پسرشان نقل مکان نمودند.

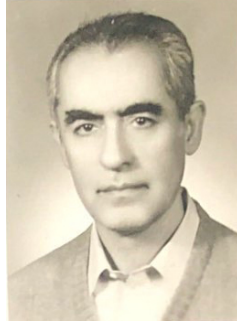
طی چند سالی که در دانشگاه صنعتی شریف تدریس کرده‌ام، بسیار مورد لطف و عنایت خداوند بوده‌ام. در این مدت علاوه بر عضویت پیوسته فرهنگستان علوم به دریافت لوح‌ها و نشان‌های علمی مختلفی نائل آمدم. از جمله می‌توانم به انتخاب کتاب سال مشترک با آقای دکتر یعقوبی و کتاب فصل مشترک با آقای مهندس دهقان و نشان درجه اول علمی کشور و لوح‌ها و نشان‌ها و جوایز دیگر اشاره کنم. در این کتاب تصاویری از بعضی از این نشان‌ها را ملاحظه می‌کنید.

عکس‌های شماره ۸۱ تا ۹۳ (صفحات ۳۵۰ تا ۳۵۹) مربوط به این

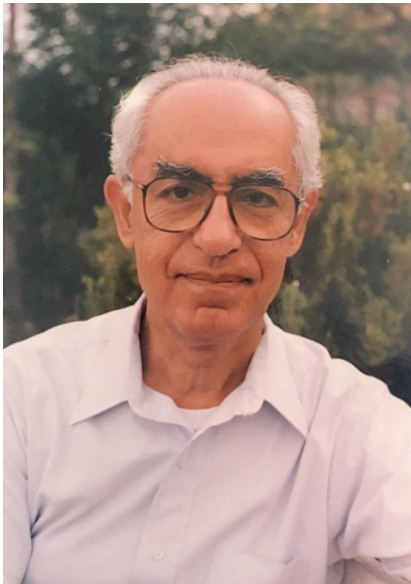
دوران از زندگیم می‌باشند.



۸۲- در جلسه‌ای برای سخنرانی
تهران، ۱۳۷۴



۸۱- مراجعت از آمریکا و شروع
به تدریس در دانشگاه صنعتی شریف
تهران، ۱۳۶۶



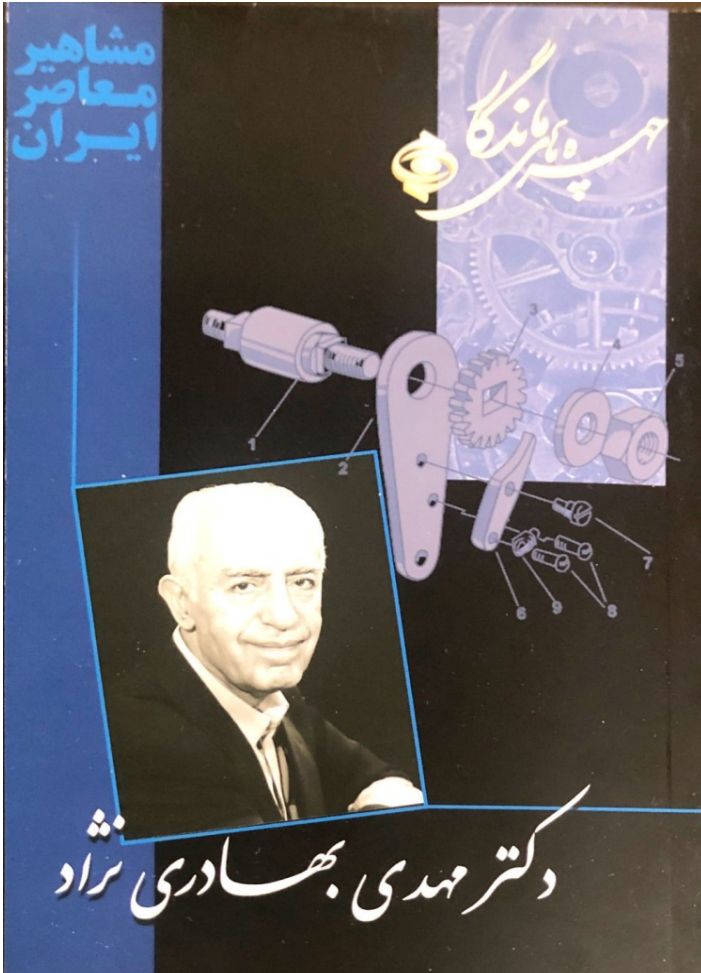
۸۳- در جلسه برگزار شده فرهنگستان علوم، زیباکنار، ۱۳۷۵



۸۴- دخترم هاله در یکسالگی، تهران، ۱۳۷۳



۸۵- دخترم مریم در یکسالگی، تهران، ۱۳۷۷



۸۶- روی جلد کتاب چهره‌های ماندگار، تهران، ۱۳۸۰

دکتر مهدی بهادری نژاد

سال و محل تولد: ۱۳۱۲ تهران

رشته تخصصی: مهندسی مکانیک

فعالیت‌ها:

- گذراندن دوره‌های تحصیلی تا اخذ دیپلم متوسطه در سال

۱۳۳۱ از دبیرستان البرز در تهران

- ورود به دانشکده فنی دانشگاه تهران و اخذ لیسانس با احراز

رتبه اول در ۱۳۳۵

- عزیمت به آمریکا و اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه

ویسکانسین و دریافت دکترای مهندسی مکانیک از دانشگاه

ایلی نوی در سال ۱۳۴۳

- تدریس در دانشگاه ویسکانسین و عزیمت به ایران و تدریس

در سمت دانشیاری در دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز در

سال ۱۳۴۵

- ارتقاء به سمت استادی در سال ۱۳۵۱ و شروع به تدریس در

دانشگاه صنعتی شریف از سال ۱۳۶۶

- عضویت پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

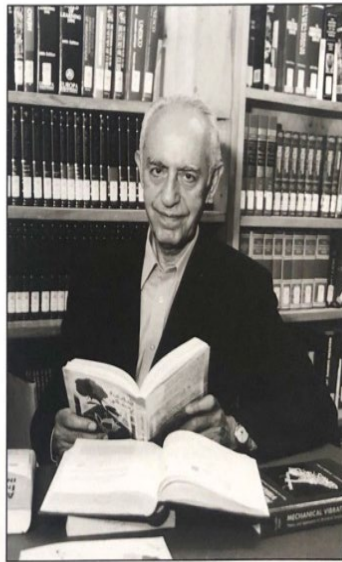
- برگزیده شده به عنوان چهره ماندگار عرصه مهندسی

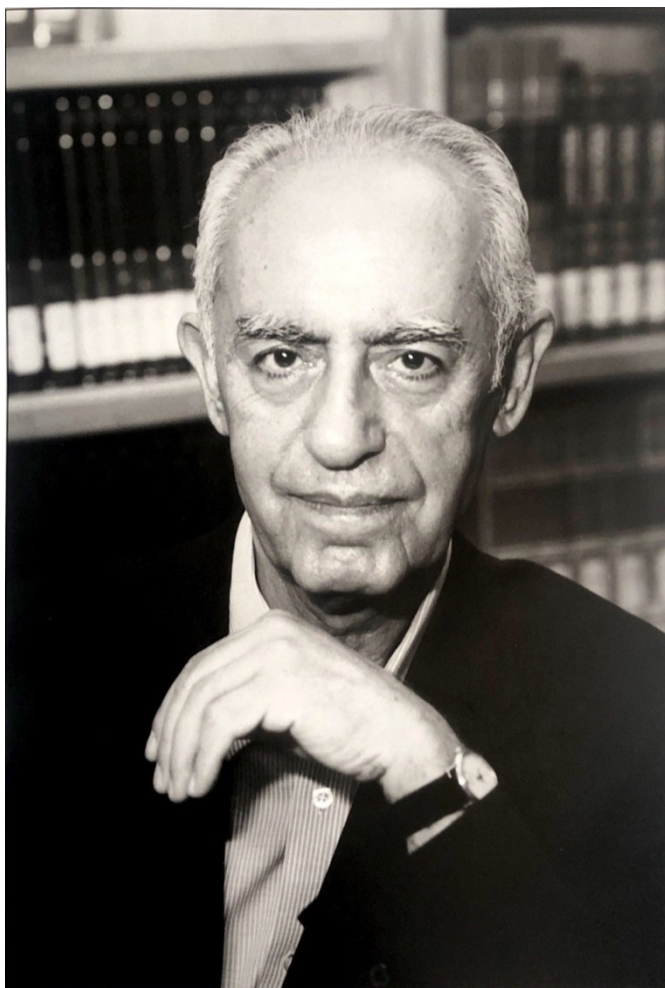
مکانیک در نخستین همایش چهره‌های ماندگار سال ۱۳۸۰

آثار:

نکات کتب و مقالات تحقیقی فراوان در رشته مهندسی

مکانیک و همچنین تألیف آثاری علمی اخلاقی





۸۸- داخل کتاب چهره‌های ماندگار، تهران، ۱۳۸۰

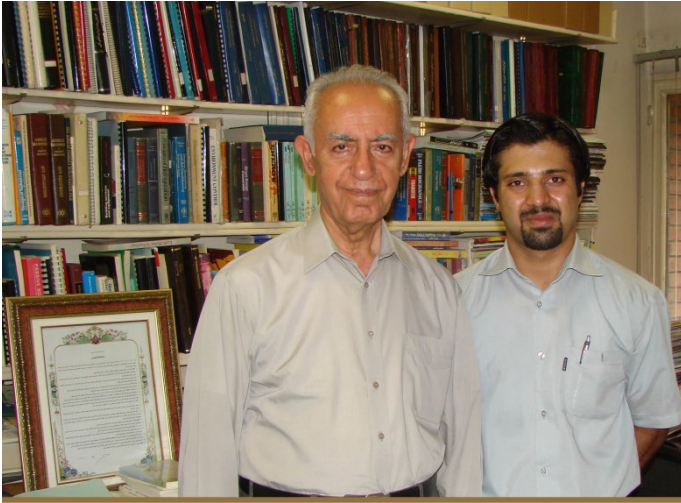


۸۹- در حیاط فرهنگستان علوم برای دریافت نشان درجه اول

دانش، تهران، ۱۳۸۲



۹۰- در کویر کلوت، کرمان، ۱۳۸۳



۹۱- با سجاد محمدرضاخانی در دفترم، تهران، ۱۳۸۵



۹۲- با تعدادی از دانشجویان درس انرژی خورشیدی در دانشگاه

صنعتی شریف، تهران، ۱۳۸۵



۹۳- با تعدادی از دوستان خانوادگی در باغی در شمال تهران، تهران، ۱۳۸۵

امیدوارم به لطف خداوند و باران

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

فعالیتها پس از بازنشستگی

۱۳۸۹ - ۱۳۹۸

۷-۱ فرصت مطالعاتی در انستیتو تکنولوژی انتاریو -

کانادا. در برج پنج هرمزان که ساکن بودیم هاله حساسیت عجیبی به هوای تهران پیدا کرده بود، به طوری که خیلی پوست صورت و بدنش را می خاراند، درحالیکه درس هم می خواند بسیار ناراحت بود. درس هاله بسیار خوب بود. از کلاس اول راهنمایی در کلاس زبان شرکت می کرد. او سال اول و دوم دبستان را در مدرسه شهید بهزادی گذراند و سال سوم، چهارم و پنجم را در مدرسه راه رشد و سال اول راهنمایی به مدرسه ربانی رفت و از آنجا زیاد خوشش نیامد و از سال بعد به مدرسه راه رشد رفت. مریم هم سال اول تا پنجم را در مدرسه راه رشد گذراند. شعله صبحها بچهها را به مدرسه می برد. هاله در هوای تهران بسیار ناراحت بود و رنج می کشید. من و شعله هم بسیار ناراحت بودیم تا آنکه فکر کردیم بهتر است من از یک فرصت مطالعاتی استفاده کنم و به یک

کشور خارجی برویم، یک سال آنجا باشیم تا شاید هاله خوب شود. با آقای دکتر اسماعیل زاده که یکی از اساتید قدیم رشته مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف بودند و در آن زمان استاد دانشگاه تازه تأسیسی در ایالت انتاریو در کانادا بودند مکاتبه کردم و ایشان از من دعوت کردند و از طریق دانشگاه پیشنهاد سمت استاد مدعو را به من دادند تا بتوانم برای تحقیق به آنجا بروم.

تقریباً دو سال قبل از آن من علاقه‌مند شده بودم تا در زمینه اخلاق که به نظرم بسیار موضوع مهمی بود کار تحقیقاتی انجام دهم. زیرا معتقد بودم که در ایران مشکلات و مسائل ما عمدتاً در زمینه علم، تکنولوژی و یا صنعت نیستند بلکه مسائل ما اساساً در زمینه‌های فرهنگی و اخلاقی است و تا این مشکل برطرف نشود، هیچ گونه پیشرفتی نخواهیم داشت. یک طرح مطالعاتی را با عنوان اخلاق در مهندسی و با همکاری آقای دکتر یعقوبی در فرهنگستان علوم انجام داده بودم. گزارش طرح تحقیقاتی در اسفند ماه سال ۱۳۸۲ با عنوان «ویژگی‌های یک مهندس و اخلاق مهندسی» منتشر شد. اواخر سال ۱۳۸۴ بود که من شرح درسی را با عنوان اخلاق مهندسی نوشتم و آن را برای تصویب در دانشگاه برای آقای دکتر مقداری که معاون آموزشی دانشگاه صنعتی شریف بودند، فرستادم. ایشان آن را در شورای آموزشی دانشگاه مطرح کردند و این درس پذیرفته شد، البته پیشنهاد کردند که این درس با همکاری گروه معارف ارائه شود. من با اساتید گروه معارف صحبت کردم، به عقیده آنها

چون این درس اخلاق نام داشت باید یک عالم حوزه علمیه آن را تدریس می‌کرد. اما من اصرار داشتم باید یک مهندس آن را تدریس کند. بالاخره قبول کردند و قرار شد یک مهندس این درس را ارائه دهد. از آنجایی که خود من این درس را پیشنهاد داده بودم، در نیمسال دوم سال ۸۶-۱۳۸۵ آن را به عنوان یک درس اختیاری سه واحدی ارائه کردم. تعدادی از دانشجویان آن را انتخاب کردند و برایم جالب بود که همه آنها در کلاس به موضوع اخلاق مهندسی بسیار علاقه‌مند بودند. بیست و سه دانشجو در کلاس بودند که اکثراً دانشجوی رشته مهندسی مکانیک بودند. بعضی از آنها قبلاً با من درس داشتند و بعضی دیگر قبل از آن با من درسی نگذرانده بودند. بعضی‌ها که از دانشکده‌های دیگر بودند از دوستانشان شنیده بودند که چنین درسی ارائه می‌شود و آنها هم در آن شرکت کرده بودند.

از جمله دانشجویان این کلاس آقای سجاد محمدرضاخانی بود که بسیار به این درس علاقه‌مند بود، ایشان در رشته مهندسی مکانیک تحصیل می‌کرد. بعد از این درس آقای محمدرضاخانی درس پروژه کارشناسی خود را با عنوان «ارتباط اخلاق با رانندگی بهینه در شهر تهران به منظور جلوگیری از اتلاف وقت و سوخت»، با من گذرانند. در این پروژه، وی در ساعات مختلف در شهر رانندگی می‌کرد و زمان می‌گرفت تا مشخص نماید در یک مسافت ده کیلومتری اگر مردم درست رانندگی کنند و قوانین را رعایت نمایند چقدر زمان و سوخت لازم است و اگر

قوانین را رعایت نکنند چقدر زمان و سوخت برای طی کردن همان مسیر صرف می‌شود. سپس محاسبه می‌کرد که در شهر تهران معادل چند ساعت در سال وقت مردم به خاطر ترافیک تلف می‌شود، چه میزان سوخت به هدر می‌رود و تا چه اندازه هوای تهران آلوده می‌گردد و در نهایت نتیجه‌گیری کرد که اکثر این معضلات به علت عدم رعایت قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی از سوی رانندگان به وجود می‌آید. از آن تاریخ به بعد سجاد محبت زیادی به من می‌نماید. ایشان به همراه همسرشان، خانم سحر تجلی، خواهر، همسرخواهر و مادرشان به من، شعله و فرزندانم محبت بسیاری کرده‌اند.

تابستان ۱۳۸۹ به اتفاق خانواده و به منظور استفاده از فرصت مطالعاتی به کانادا رفتم، البته ویزا گرفتن زمان زیادی برد. از آنجایی که من استاد مدعو بودم به من ویزای کاری یک ساله دادند. من از دوم یا سوم مهرماه، تقریباً ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۰ میلادی در دانشگاه تکنولوژی انتاریو (University of Ontario Institute of Technology) کار خودم را شروع کردم. مدرسه هاله و مریم تقریباً از دو یا سه هفته قبل یعنی از هفتم سپتامبر شروع شده بود. منتها نتوانستند خود را به شروع کلاسها برسانند. مریم که کلاس ششم ابتدایی بود در اوایل مدرسه نمی‌توانست زبان و تکالیفی را که معلم‌ها می‌دادند خوب درک کند و با آنها کمی مشکل داشت لذا با من مشورت می‌کرد اما بعدها زبان خودش پیشرفت کرد و توانست خیلی خوب درس بخواند. مریم خیلی با محبت

بود به گونه‌ای که هم کلاسی‌ها، معلمش و مدیر مدرسه‌اش خیلی او را دوست داشتند و چون علاقه‌مند به بسکتبال بود در تیم مدرسه‌شان عضو شده بود و با دخترهای مدارس دیگر مسابقه می‌داد. هاله نیز در همان شهر آشاوا که ساکن بودیم در کلاس دهم دبیرستان درس می‌خواند. ایشان در زبان مشکل نداشت، از همان موقع که از تهران رفتیم زبان انگلیسی را به خوبی می‌دانست.

در اشاوا پوست هاله کم کم بهبود یافت به طوری که با استفاده از درمان طب سوزنی پوستش کاملاً خوب شد.

در آنجا خانه خود را از فرزند دکتر اسماعیل‌زاده اجاره کرده بودیم. ایشان ما را به یک متخصص طب سوزنی چینی‌الاصل در تورنتو معرفی کرد. ما هاله را یک روز در هفته برای درمان به این شهر می‌بردیم. پوست هاله بعد از یک ماه خوب شد اما ما طب سوزنی را تا وقتی در کانادا بودیم ادامه می‌دادیم و هر هفته هاله را به آن مطب می‌بردیم، مگر آنکه برف شدیدی می‌آمد و رانندگی در جاده‌ها سخت می‌شد. آنجا حدود پنجاه یا شصت کیلومتری محل سکونت ما بود.

در کانادا شعله به درس خواندن ابراز علاقه کرد، بنابراین برای دریافت ویزای تحصیلی اقدام کردیم. فکر کردیم بدین ترتیب شعله در دانشگاه و هاله و مریم در مدارس خودشان ادامه تحصیل خواهند داد، اما به ما ویزا ندادند. ما باید مدارک را به یک کنسولگری خارج از کانادا می‌فرستادیم، لذا آن را به کنسولگری کانادا در شهر دیترویت آمریکا

فرستادیم اما بعد از مدتی بررسی به ما ویزا ندادند و ما در ۱۱ جولای یعنی حدود ۲۱، ۲۲ تیر ماه ۱۳۹۰ به تهران برگشتیم. لازم به ذکر است که قبل از سفر به کانادا تقاضای بازنشستگی کرده بودم که با آن موافقت شد و در روز ۱۵ آبان ۱۳۸۹ بازنشسته شدم. در آن موقع من بالای ۷۰ سال سن داشتم و چند سال از سنی که باید در آن بازنشسته می‌شدم گذشته بودم ولی چند سال قبل که آقای دکتر فرهانیه رئیس دانشکده مهندسی مکانیک و آقای دکتر سهراب پور رئیس دانشگاه بودند از وزیر علوم وقت (آقای دکتر معین) تقاضا کرده بودند که من بتوانم تا وقتی که بخواهم به کارم در دانشگاه ادامه دهم. ایشان هم با این تقاضا موافقت کرده بودند.

ما آپارتمان برج پنج را اجاره ندادیم. البته سعی کردیم اجاره دهیم ولی مستأجر خوب پیدا نکردیم. سعی ما بر این بود که آپارتمان خود را با تمام وسایل موجود در آن به صورت مبله به یک خانواده خارجی اجاره دهیم. (خانواده‌های ایرانی اثاث و وسایل زندگی خودشان را داشتند و آپارتمان را بدون اثاث می‌خواستند).

شرکتی پیدا شد که می‌خواست آپارتمان ما را برای مهندسان خارجی خود اجاره کند. هنگام عقد قرارداد متوجه شدم مبلغی را که نوشته‌اند حدود ۵۰٪ بیش از اجاره‌ای است که قرار بود به من پردازند. علت این کار را جویا شدم. متوجه شدم مبلغ اضافی را برای خود می‌خواستند بنابراین آپارتمان را به آنها اجاره ندادم. بدین ترتیب در آن با کلیه وسایل بستیم و به سفر رفتیم.

وقتی برگشتیم مشکلی نداشتیم و در خانه خودمان بودیم. اما پوست هاله دوباره مشکل پیدا کرد و هاله از این موضوع خیلی ناراحت بود.

۲-۷ اقامت و تحصیل هاله و مریم در مالزی. یکی از

دوستان به ما گفت که زندگی در مالزی ارزان است، بنابراین شعله پیشنهاد کرد که با یک تور به مالزی برویم تا آنجا را از نزدیک بررسی کنیم. ما به اتفاق سجاد و سحر به مالزی رفتیم و در آنجا درمورد مدارس برای ادامه تحصیل هاله و مریم و همچنین شرایط زندگی تحقیق کردیم. هوای کوالالامپور، همیشه بسیار گرم و شرجی است، دمای آنجا معمولاً بالای سی درجه سانتیگراد است و رطوبت نسبی آن هفتاد تا هفتاد و پنج درصد است. در حالی که شعله و بچه‌ها به اتفاق سحر و سجاد از شهر بازدید می‌کردند، من از کامپیوتر هتل استفاده می‌کردم و مدارس بین‌المللی آنجا را بررسی می‌نمودم تا آنکه یک مدرسه بین‌المللی را در شهر سانوی پیدا کردم که مورد تأیید آموزش پرورش ایالت انتاریو کانادا بود و معلم‌هایش همه کانادایی بودند و همه برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش ایالت انتاریو کانادا را نیز اجرا می‌کردند. من به آنجا که یک مدرسه خصوصی بود رفتم و با مسئولین مدرسه صحبت کردم. از آنجایی که گفتند باید با بچه‌ها مصاحبه کنند تا سطح آنها را تعیین نمایند با شعله و بچه‌ها به آنجا رفتیم. هاله مشکلی نداشت، اما گفتند دستور زبان مریم باید کمی قوی‌تر شود. در ریاضیات هیچ کدام مشکلی نداشتند

و در نهایت بچه‌ها برای ورود به مدرسه پذیرفته شدند.

برعکس مدارس دیگر که در مهرماه یا همان سپتامبر شروع می‌شود، سال تحصیلی جدید این مدرسه از ژانویه آغاز می‌شد. به این ترتیب به تهران بازگشتیم و بچه‌ها کار با معلم خصوصی را آغاز کردند، من نیز ترتیب سایر کارهای عزیمت به مالزی را دادم و بالاخره توانستیم هفته آخر ماه نوامبر به مالزی برویم. البته پذیرش بچه‌ها منوط به آن بود که ما شهریه مدرسه را تا اول ماه دسامبر بپردازیم.

قبل از بازگشت به تهران هنگامی که در مالزی بودیم من و شعله با کمک نشانی‌هایی که مدرسه داده بود، چند واحد مسکونی را پیدا و از آنها بازدید کردیم اما قراردادی نستیم زیرا هنوز برنامه ما برای اقامت در مالزی قطعی نبود. اما هنگامی که دوباره به مالزی برگشتیم، در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۱ دو شب در یک هتل نزدیک به مدرسه بچه‌ها اقامت کردیم تا توانستیم آپارتمانی را در همان شهر سانوی به مدت یک سال از روز اول دسامبر اجاره کنیم.

پس از ۲۵ ماه زندگی و تحصیل در مالزی، هاله کلاس دوازدهم و مریم کلاس هشتم را با موفقیت به پایان رساندند و در اوایل دی‌ماه ۱۳۹۲ به تهران بازگشتند. آنها از تحصیل خود در مدرسه بین‌المللی سانوی بسیار راضی بودند، نمرات هاله در پایان کلاس یازدهم طوری بود که توانست با بهره‌گیری از یک بورس تحصیلی از پرداخت شهریه کلاس دوازدهم معاف گردد.

قبل از عزیمت به مالزی به آپارتمان خود در برج ۸ هرمان نقل مکان کردیم و واحد برج ۵ را پس از اتمام نقاشی از روز ۲۱ مهرماه ۱۳۹۰ به آقای دکتر تقی پور و خانواده‌شان اجاره دادیم.

۳-۷ مسافرت به آمریکا و تحصیل هاله و مریم در ایالت

واشنگتن. وقتی شعله و بچه‌ها هنوز در مالزی بودند من برای تحصیل هاله در یک کالج در آمریکا اقدام کردم. معتقد بودم بهتر است هاله دو سال اول تحصیلات دانشگاهی خود را در یک کالج بگذراند و برای دو سال دوم به یک دانشگاه معتبر برود.

برای رفتن به آمریکا با آقای دکتر گودرز احمدی که در دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز همکار بودیم و آن زمان در دانشگاه کلارکسون در شهر پوتزدام- ایالت نیویورک استاد مهندس مکانیک و رئیس دانشکده مهندسی آن دانشگاه بودند، تماس گرفتم. ایشان از من برای گذراندن یک سال فرصت مطالعاتی در دانشگاه کلارکسون دعوت کردند.

برای دریافت پذیرش برای هاله با یک کالج در نزدیکی شهر پوتزدام و با Edmonds Community College , EdCC در شهر لین‌وود در ایالت واشنگتن تماس گرفتم. انتخاب من برای EdCC که در نزدیکی شهر سیاتل قرارداشت وضع معتدل و خنک هوای آن شهر بود که فکر می‌کردم برای پوست هاله مناسب باشد. از این کالج برای هاله پذیرش و سپس ویزای تحصیلی دریافت کردیم. از کالج نزدیک شهر پوتزدام-

نیویورک خبری نشد.

با دعوتی که من از آقای دکتر احمدی دریافت کرده بودم و پذیرش تحصیلی که برای هاله از EdCC دریافت کرده بودیم، از کنسولگری آمریکا در دوی ویزا گرفتیم و روز ۵ تیر ماه ۱۳۹۳ (۲۶ جون ۲۰۱۴) وارد شهر لینوود (حومه سیاتل) شدیم و در آپارتمانی که قبلا اجاره کرده بودیم اقامت گزیدیم.

هاله بلافاصله در دوره تابستانی EdCC ثبت نام کرد. ولی مریم در اوایل مهر ماه در دبیرستان Meadodale در شهر لینوود در کلاس دهم ثبت نام کرد.

پس از مراجعت از مالزی و قبل از مسافرت به آمریکا، مریم در کلاس نهم یک مدرسه بین‌المللی دخترانه (که در شهرک قدس - بسیار نزدیک به منزل ما قرار داشت) ثبت نام کرد و توانست طی مدت سه ماه سال نهم دبیرستان را در این مدرسه بگذراند و در دروس علوم و ریاضی نمرات بسیار خوبی را اخذ نماید به طوری که با گواهی این مدرسه که حاکی از نمرات خوب مریم بود، او در کلاس دهم دبیرستان Meadodale پذیرفته شد.

اقامت ما در آپارتمان متعلق به EdCC خیلی کوتاه بود و پس از حدود یک ماه آپارتمان دو خوابه‌ای در همان شهر لینوود و نزدیک به کالج هاله اجاره کردیم و شعله و بچه‌ها تا دی ماه ۱۳۹۵ در آنجا زندگی کردند و من هم قسمتی از وقتم را با آنان و قسمت دیگر وقتم را در

تهران، در آپارتمانی که در برج ۸ هرمزان داشتیم می گذراندم.

هاله پس از صرف دو سال در EdCC و داشتن نمرات بسیار خوب در دروسی که در این کالج گذرانده بود به دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه واشنگتن در شهر سیاتل راه یافت و دو سال دیگر را در این دانشگاه گذرانده و در خرداد ۱۳۹۷ با اخذ درجه کارشناسی در مهندسی مکانیک از این دانشگاه فارغ التحصیل شد. او با چند شرکت در مؤسسه مهندسی برای استخدام مصاحبه نمود و در نهایت از تیر ماه ۱۳۹۷ در شرکت هواپیماسازی بوئینگ مشغول به کار شد.

مریم پس از سه سال از دبیرستان Meadodale با نمرات بسیار عالی فارغ التحصیل و در دانشگاه واشنگتن در سیاتل پذیرفته شد و پس از یک سال دوره پیش مهندسی (پیش علوم و ...) در رشته مهندسی مکانیک این دانشگاه پذیرفته شد. از ابتدای ورود به دانشگاه مریم در خوابگاهی در دانشگاه زندگی می کرد.

پس از رسیدن به لین وود و استقرار در آپارتمانی در لین وود حسابی در یک بانک باز کردم و سپس برای دیدن دکتر احمدی و شروع کارم در دانشگاه کلارکسون به پوتزدام سفر کردم. در سرراه در شیکاگو به دیدن خواهرم زری و خانواده اش رفتم و در آنجا به دفتر وکالت دکتر طاهر کاملی مراجعه و برای ویزای دائم آمریکا برای خود و شعله و هاله و مریم اقدام نمودم. (من وقتی که در سال ۱۹۸۵ به دانشگاه ایالتی آریزونا رفته بودم از ویرای دائم برخوردار بودم، ولی چون چندین سال از آمریکا

غائب بودم، این ویزا دیگر اعتباری نداشت و از این نظر لازم بود برای خود و خانواده‌ام اقدام نمایم.)

آقای دکتر احمدی را در شهر پوتزدام ملاقات کردم و اقدامات اولیه را برای شروع تحقیقاتم در دانشگاه کلارکسون انجام دادم. چون تحقیقاتم از طریق اینترنت انجام می‌شد بنابر این با موافقت آقای دکتر احمدی به لین‌وود برگشتم. اگر می‌خواستم در پوتزدام بمانم مجبور بودم آپارتمانی را برای خود اجاره کنم و هزینه زیادی را متقبل شوم. بنابراین با برگشتنم به لین‌وود و ادامه مطالعاتم در منزل خیلی از نظر مالی به نفع من شد. جمعاً یک هفته در پوتزدام و در منزل دکتر احمدی ماندم.

پس از چندی که در لین‌وود با خانواده‌ام بودم، دکتری متخصص تشخیص داد که به سرطان پروستات مبتلا هستم. بین روش‌های درمانی که او پیشنهاد کرد روش «تابش درمانی» را انتخاب کردم و در اسفند ماه ۱۳۹۳ در مرکز درمانی سرطان وابسته به «مجتمع پزشکی سویدیش» که در شهر ادموندز و بسیار نزدیک به محل سکونت ما قرار داشت درمان شدم. خوشبختانه بیمه درمانی بسیار خوبی از ایالت واشنگتن داشتم و هزینه‌ای پرداخت نکردم. اثر جانبی این تابش درمانی عقیم شدن من بود.

در آذر ماه ۱۳۹۵ آپارتمان موجود در برج ۵ مجتمع هرمزان را فروختم و پول آن را به دلار تبدیل کرده و برای شعله جهت خرید خانه-ای در آمریکا حواله کردم. او توانست خانه خوبی را در شهر ادموندز(در مجاورت شهر لین‌وود) خریداری نموده و در دی ماه همان سال به آن

خانه نقل مکان کند. شعله و هاله و مریم از خانه جدید بسیار راضی و خوشحال بودند.

۴-۷ جراحی مغز برای برداشت خون لخته شده. در ابتدای

سال ۱۳۹۷ جریان عجیبی برای من رخ داد. برای زمان سال تحویل (که حدود ساعت ۸ شب روز آخر اسفند بود) با اتومبیل خود به منزل علیرضا خان و محبوبه خانم تحویلی رفته بودم. (در آن زمان شعله و بچه-ها در آمریکا بودند). ساعت حدود ۱۰ شب به سمت منزل خود حرکت کردم. خیابانها بسیار خلوت بودند. در بزرگراه جلال آل احمد، در زیر گذر خیابان کردستان، اتومبیلی از سمت راست از من سبقت گرفته و مقابل من ایستاد و من مجبور شدم اتومبیل خود را متوقف کنم. راننده آن اتومبیل که مردی تنومند بود پیاده شد و با مشت شیشه طرف راننده را شکست و به من فحاشی نمود که به اتومبیل او زده و فرار کرده‌ام و مشت محکمی هم به پیشانی من زد. به او گفتم «من با کسی تصادف نکرده‌ام و اگر به او خسارتی وارد کرده‌ام جبران می‌کنم». او چند فحش دیگر داد و رفت، در حالی که شیشه خورده‌ها روی پای من که روی صندلی نشسته بودم ریخته بود. (از قرار معلوم او پی برد که اشتباه کرده و اتومبیل من را با دیگری اشتباه گرفته است و گرنه می‌ماند تا من را بیشتر بزند و خسارت دریافت کند.)

روز پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۹۷ که از یک تنگی نفس رنج می‌بردم و

متخصص قلب آزمایش آنژیوگرافی توصیه کرده بود به اورژانس بیمارستان پارس (واقع در بلوار کشاورز) رفتم. خانم دکتر مسئول اورژانس دستور آزمایش سی تی اسکن مغز داد و لخته خونی را در آن ملاحظه نمود. بلافاصله مرا برای جراحی آماده کردند. آقای دکتر ملاحسینی همان شب عمل جراحی روی مغزم را انجام داد و لخته خون را برداشت. برای چند روز در بیمارستان بستری بودم. روز یکشنبه بعد سجاد از کانادا و شعله از آمریکا که از بستری شدنم با خبر شده بودند به بیمارستان آمدند. سجاد چند روزی بود و به کانادا برگشت ولی شعله نزد من ماند. پس از چند روز از بیمارستان مرخص شده و شعله از من در منزل پرستاری می کرد. برای بار دوم از مغزم آزمایش سی تی اسکن به عمل آوردند و هنوز لخته ای خون دیده می شد که دکتر ملاحسینی دوباره مرا جراحی نمود. پس از مدتی که در بیمارستان و سپس در منزل با پرستاری شعله گذراندم با کسب اجازه از دکتر جراح روز ۱۷ تیر به اتفاق شعله به آمریکا سفر کردم. در زمانی که در بیمارستان و سپس در منزل بودم هاله و مریم برای دیدنم به تهران آمدند ولی قبل از سفر من و شعله به آمریکا بازگشتند. در سیاتل دوباره به جراح مغز مراجعه کردم تا مطمئن شوم که لخته خون کاملاً از مغزم برداشته شده است.

تحویل سال ۱۳۹۸ را در آمریکا با شعله و هاله و مریم بودم. و در روز ۶ فروردین با شعله به سمت ایران حرکت کردیم و در روز ۸ فروردین به تهران رسیدیم. در مدت این اقامت در آمریکا (که بیش از ۶

ماه طول کشید)، هاله محلی را برای خود اجاره کرد و از منزل رفت و مریم نیز در این مدت در خوابگاه دانشگاه زندگی می کرد، ولی هرازگاهی به منزل می آمدند و آنانرا می دیدیم. در این مدت شعله نیز کار می کرد و من در منزل تنها بودم و به تماشای برنامه های جالبی که از طریق تلویزیون قابل دیدن بود، می پرداختم. از سخنرانیهای دکتر الهی قمشه ای و تفسیر قرآن آقای مهندس عبدالعلی بازرگان استفاده زیادی می کردم. عکس های شماره ۹۴ تا ۱۰۰ (صفحات ۳۷۶ تا ۳۸۰) مربوط به این دوران از زندگیم می باشند.



۹۴- مراسم دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف

در بازنشستگی، تهران، ۱۳۸۹

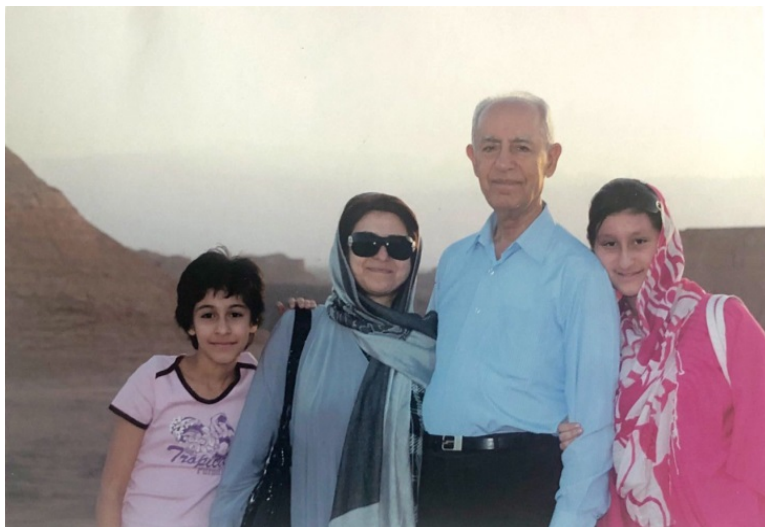


۹۵- مراسم دانشکده مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف در

بازنشستگی، تهران، ۱۳۸۹



۹۶- تودیع با آقای دکتر محمد دورعلی، تهران، ۱۳۸۹



۹۷- با همسر شعله و دخترانم هاله و مریم در کویر کلوت،

کرمان، ۱۳۸۸



۹۸- کارت تهیه شده برای برنامه گفتگو

در افزایش شادی در کار و زندگی، تهران، ۱۳۹۰



۹۹- کارت های تهیه شده برای برنامه گفتگو

در افزایش شادی در کار و زندگی، تهران، ۱۳۹۰



۱۰۰- هاله و مریم در فارغ‌التحصیلی هاله از دانشگاه واشنگتن در
سیاتل، آمریکا، ۱۳۹۷

فعالیت‌های اجتماعی-عرفانی در زمان تدریس در دانشگاه و پس از بازنشستگی

۱۳۷۳ - ۱۳۹۸

۸-۱ فعالیت‌های اجتماعی - عرفانی در زمان تدریس در دانشگاه. همیشه علاقه‌مند بودم در کلاس‌های درس‌های یادای از خدا و ذکری از عظمت آفرینش انسان و سایر موجودات بنمایم. این کار را در آمریکا و کانادا که تدریس می‌کردم نمی‌توانستم انجام دهم، چون دانشجو می‌توانست اعتراض نماید که من برای خواندن مثلاً ترمودینامیک آمده‌ام و نمی‌خواهم درباره خدا بشنوم. در ایران چه در دانشگاه شیراز و چه در دانشگاه صنعتی شریف که تدریس می‌کردم چنین مخالفت و اعتراضی از طرف دانشجویان نمی‌شد.

فقط یک بار در دانشگاه صنعتی شریف در درس ترمودینامیک یک دانشجو اظهار داشت که «اگر به درس پردازیم سریعتر پیش می‌رویم». من هم صحبت از خدا را متوقف کردم و به درس ادامه دادم. بعد از

پایان ساعت درسی تقریباً تمامی دانشجویان دیگر حاضر در کلاس با این دانشجو به بحث پرداختند و او را قانع کردند که شیوه تدریس من خوب است. آنها اظهار می‌داشتند که مطالب درس را می‌توانند از کتاب هم فرا- بگیرند و دوست دارند بحث خدا، عظمت آفرینش و نیاز ما به سپاسگزاری از خداوند را بیشتر بشنوند.

درسهایم را به همان روش سابق ارائه می‌کردم ولی تصمیم گرفتم مطالب را جمع کرده و بصورت یک سخنرانی آنرا ارائه دهم و یا آنها را در مقاله‌ای بیاورم. عنوان «عشق، انتروپی و راه زندگی» را برای سخنرانی و مقاله خود انتخاب کردم. مقاله با همین عنوان در آذر ماه ۱۳۷۳ در مجله علمی، پژوهشی شریف چاپ شد.

در تابستان ۱۳۷۳ برای شرکت در یک مذاکره علمی به رادیو دعوت شدم. آقایان دکتر ایرج فاضل و دکتر فرامرز رفیع‌پور نیز در این مذاکره شرکت داشتند. محل مذاکره در استدیو رادیو در میدان ارگ تهران بود. آقای جاهد که مهندس مکانیک بودند این مذاکره را ترتیب داده بودند. خاطرم نیست که در این مذاکره علمی چه مطالبی را بیان کردم ولی با آشنا شدن با آقایان دکتر فاضل و دکتر رفیع‌پور و مهندس جاهد خوشحال بودم.

موضوع علاقه‌مندی خود برای ایراد یک سخنرانی با عنوان «عشق، انتروپی و راه زندگی» را به آقای مهندس جاهد ذکر نمودم. ایشان اظهار علاقه کردند که از رادیو برای ضبط این سخنرانی و پخش آن در برنامه-

ای از رادیو اقدام نمایند.

در آذر ماه ۱۳۷۳ اولین سخنرانی خود را با عنوان یاد شده در سالن جابرین حیان دانشگاه صنعتی شریف ایراد کردم که در آن عده زیادی از دانشجویان دانشگاه و گروه ضبط رادیو به سرپرستی آقایان مهندس جاهد و میرفخرایی شرکت داشتند. متعاقباً آقایان یاد شده برای مذاکره بیشتر به منزل ما (در امیرآباد) آمدند و مطالب را ضبط کردند.

در آن زمان برنامه‌ای در بعد از ظهرهای پنجشنبه از رادیو پخش می‌شد به نام «گفتگو». آقای میرفخرایی مدیر برنامه بودند. در یکی از این برنامه‌ها مطالب ارائه شده مرا با عنوان «عشق، انتروپی و راه زندگی» پخش کردند. با پخش این برنامه عده زیادی با من تماس گرفتند و نسبت به مطالب ارائه شده اظهار نظر کردند.

روز شنبه صبح که به دفترم در دانشگاه رفتم نامه‌ای را که از زیر در به دفترم انداخته بودند دیدم که طلبه‌ی جوانی نوشته بود و اظهار داشته بود که جوانان دیگر علاقه‌ای به شنیدن مطالبی درباره خدا و آفرینش از زبان افرادی مثل او ندارند، ولی اگر افرادی مثل من درباره خدا صحبت کنند، جوانان توجه خواهند کرد. در ضمن این طلبه علاقه‌مند (که نامش را ذکر نکرده بود) کتابهایی را به عنوان مرجع برای مطالعه بیشتر من پیشنهاد کرده بود.

پس از پخش برنامه یاد شده از رادیو، دعوت‌های بسیاری از دانشگاهیان کشور برای ایراد سخنرانی در دانشگاهشان دریافت داشتم.

اولین دعوت دریافت شده از دانشگاه صنعتی امیرکبیر و بعد از آن از دانشگاه فردوسی مشهد بود. بیشتر این دعوت‌ها توسط دانشجویان انجام می‌شد. از آن تاریخ تا زمان بازنشستگی از دانشگاه صنعتی شریف تقریباً در تمام دانشگاه‌های کشور سخنرانی کرده‌ام.

موضوع انتروپی (Entropy) در ترمودینامیک مورد بحث قرار می‌گیرد. دانشجویان مهندسی مکانیک و مهندسی شیمی و فیزیک و شیمی و احتمالاً سایر دانشجویان مهندسی و علوم پایه با این اسم آشنایی دارند. برای دانشجویان دیگر که با انتروپی آشنا نیستند سخنرانی دیگری را با عنوان «فرضیه دانشگاه زندگی» ارائه می‌کردم. پس از ارائه درس اخلاق مهندسی در دانشگاه و مکتوب کردن مطالب ارائه شده در کلاس بصورت کتابی با عنوان «اخلاق مهندسی و مهندسی اخلاق»، چندین سخنرانی در دوره‌های کوتاه‌مدت برای مهندسان شاغل و انجمن‌ها و کانون‌های مهندسی نیز ایراد کرده‌ام.

پس از ایراد اولین سخنرانی در دانشگاه با عنوان «عشق، انتروپی و راه زندگی» و ملاحظه اینکه دانشجویان به مطالب عرفانی علاقه‌مند هستند، تصمیم گرفتم هرازگاهی مطالب را در جعبه اعلانات پشت دفتر خود در دانشگاه نصب کنم. تعدادی از این مطالب در صفحات بعد دیده می‌شوند. تعدادی از دانشجویان علاقه‌مند به موضوع بعداً با من تماس می‌گرفتند و با هم صحبت می‌کردیم. غالباً آنها را به خواندن کتب مختلف، از جمله کتاب‌های «دانشگاه زندگی» و «شادی و زندگی» تشویق می‌-

کردم.

در خرداد ماه ۱۳۹۸ که حدود ۹ سال از بازنشستگی من از دانشگاه می‌گذشت نامه‌ای از یکی از دانشجویان مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف دریافت داشتم که درباره‌ی مطالب مقاله منتشر شده در روزنامه شریف با عنوان «عشق، انرژی و راه زندگی» سؤالاتی داشت.

در سخنرانی خود و همچنین در کلاس‌های درس از عظمت آفرینش صحبت می‌کردم و به مطالب زیر (که در جاهای مختلف خوانده‌ام) اشاره می‌کردم.

طبق نظر دانشمندان، جهان بین ۱۳/۵ تا ۱۵ میلیارد سال پیش بوجود آمد. نظر خود را چنین بیان می‌کردم که قبل از آن فقط خدا بود. خدا اراده کرد نظامی را تدوین کند به نام نظام آفرینش. طبق این نظام خدا از خود مایه گذاشت و نقطه‌ای خلق کرد به قطر ۰/۱ نانومتر (10^{-10} متر) که در برگیرنده تمام ۱۰۰ میلیارد کهکشان، از جمله کهکشان راه شیری با یک میلیارد ستاره مانند خورشید و همه‌ی سیاره‌هاست. طبق نظام آفرینش این کره‌ی بسیار بسیار کوچک و داغ انبساط کرده و کهکشان‌ها بوجود آمدند. منظومه شمسی ما که شامل خورشید، زمین و سایر سیاره‌هاست حدود ۵ میلیارد سال پیش بوجود آمد و اولین موجودات روی زمین حدود ۲ میلیارد سال پیش و اولین انسان، طبق این نظام آفرینش، حدود ۲ میلیون سال پیش بوجود آمدند، بین ۱۰ الی ۱۲ هزار سال پیش انسان به کشاورزی دست‌یافت و در منطقه گرم و پر آب جنوب غرب ایران و

جنوب شرق عراق (منطقه بین‌النهرین) اسکان یافت تا هر محصولی را که کاشته بود برداشت کند. در این مدت انسان به پیشرفت‌های زیادی نائل شد.

نظام آفرینش خداوندی طوری است که چیزی نیست که رخ بدهد و طبق این نظام نباشد. پیشرفت علم چیزی جز پی‌بردن به قسمتهایی از این نظام آفرینش نیست. پیامبران نیز قسمتهایی از این نظام آفرینش را بیان کرده‌اند. مثلاً در قرآن کریم (سوره طلاق آیات ۲ و ۳) خداوند چنین فرموده است:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.» (هر کسی تقوی پیشه کند برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و او را از جایی که گمانش را ندارد روزی می‌دهد و هر که بر خدا توکل کند خداوند او را کافی است.) در جلسات سخنرانی و در کلاس‌های درس که راجع به آفرینش صحبت می‌کردم نظر و باور خود را نیز اعلام می‌کردم که این نظام آفرینش برای پیشرفت معنوی یا عروج معنوی (که مترادف با دستیابی به شادی زایدالوصف است) تدوین شده و اینکه هر چه که برای من پیش می‌آید اولاً طبق این نظام آفرینش بوده و بستگی به اعمال، افکار، گفتار و کردار من دارد که از این زمان به عقب ابراز داشته‌ام و نظام آفرینش خداوند با لطف و عشق بی‌نهایت خداوند به من (و سایر موجودات) فراهم کرده است. «خودم کردم که رحمت بر خودم باد».

۲-۸ فعالیت‌های اجتماعی-عرفانی پس از بازنشستگی

از دانشگاه. در دهه ۱۳۷۰ که عارف و شاعر بزرگوار، حاج کمال-مشکسار، هر از چند هفته به تهران تشریف می‌آوردند و مهمان ما در منزل بودند، تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در جلسات بحث ایشان شرکت می‌کردند. یکی از این دانشجویان خانم الهام شیرازی بود که به فرمایشات و اشعار حاج کمال علاقه بسیاری نشان می‌داد. پس از فوت حاج کمال در سال ۱۳۸۱، خانم مهندس الهام شیرازی با تعداد زیادی از خانم‌ها (و آقایان) که مشکلاتی در زندگی خود داشتند تماس می‌گرفت و به آنان کمک می‌کرد.

خانم مهندس شیرازی از من دعوت کرد تا در جلسات هفتگی ایشان شرکت کنم. اولین جلسه شرکت من در دی ماه ۱۳۹۱ بود. از آن تاریخ (و در کلیه زمان‌هایی که در تهران بوده‌ام) به طور مرتب در جلسات روز جمعه ایشان شرکت کرده‌ام و استفاده‌های بسیاری برده‌ام. از چند سال پیش ایشان تصمیم گرفتند که تعداد جلسات را به ۳ نوبت در هفته افزایش دهند و من در تمام این جلسات، بر حسب بودن در تهران و برخورداری از سلامتی، شرکت کرده‌ام. برخی از مطالبی که در این جلسات به شرکت‌کنندگان داده شده نیز در صفحات بعد دیده می‌شوند.

آقای مهندس سجاد محمدرضاخانی، دانشجوی سابق و دوست بسیار مهربانم، برنامه‌ای را با عنوان «گفتگو در افزایش شادی در کار و زندگی» در نظر گرفتند و در این برنامه ۶۰ گفتگوی کوتاه مدت ۱۰-۱۲ دقیقه به

زبان فارسی از من ضبط کردند. دوست عزیز دیگرم، آقای مهندس مهرداد سلطانی، وبسایتی را با نام www.mehdibahadori.com برای گفتگوها به زبان فارسی طراحی کردند که علاوه بر ۶۰ برنامه شامل کتاب‌های «دانشگاه زندگی»، «شادی و زندگی»، «مهدی (ع) امام حاضر» و مقالات و مطالب عرفانی متعددی می‌باشد و برای ۶ برنامه به زبان انگلیسی وبسایتی با نام www.happinessyourhome.com در نظر گرفتند که حاوی مقالاتی چند به زبان انگلیسی و کتاب‌های:

«University of Life» ,

«Love to be Happy, Secrets of Sustainable Joy»

می‌باشد. پس از آنها، سجاد مطالب را روی CD هائی ضبط و به علاقه‌مندان می‌داد و کارت‌هائی نیز چاپ نمود که نمونه‌اش در صفحات بعد دیده می‌شود.

۳-۸ مقالات اجتماعی - عرفانی. این مقالات عبارتند از:

- ۱- عشق، انترپی و راه زندگی
- ۲- روزهایم را چگونه بگذرانم
- ۳- مسئولیت ما در پیشگاه خداوند
- ۴- فرصت‌های آسمانی
- ۵- سخنی با برادران و خواهران جوانترم که تصمیم به ترک وطن

گرفته‌اند

۶- پرورش اخلاق پژوهشی و اخلاق مهندسی

۷- اخلاق محیط زیستی

۸- پیشنهادهایی برای عروج معنوی و دستیابی به شادی پایدار

تعدادی از این مقالات در وبسایت www.mehdibahadori.com

نیز دیده می‌شوند.

مقاله ۱ - عشق و انترویی و راه زندگی

نشریه شریف در پی دستیابی به اهداف علمی-فرهنگی خود در زمینه انتشار مقالات علمی، برای نخستین بار اقدام به چاپ مقاله‌ای با عنوان «عشق و انترویی و راه زندگی» کرده است با این نیت که از این پس و در شماره‌های بعدی مجله، چاپ مقالاتی از این دست را تداوم بخشد. بدین روی، از تمامی نویسندگان، صاحبان قلم و علاقه‌مندان به مباحث چنین، تقاضامندیم تا با ارسال مقالات خود برای نشریه شریف، پویایی و استمرار چاپ چنین مقالاتی را محقق سازند.

خلاصه

در سیستم‌های مادی، انترویی معرف وجود اغتشاش، بی‌نظمی و آشفتگی بوده و در فرآیندهای ترمودینامیکی، هر چه اغتشاش، اصطکاک و آشفتگی بیشتر باشد مقدار تولید انترویی در آن افزونتر است. نتیجه این فرآیند (تولید انترویی)، آلوده شدن محیط زیست و زیان‌های اقتصادی و مالی فراوان است.

در این نوشتار، برای انسان و اجتماع انترویی تعریف و طی معادله‌ای، ارتباط شادی انسان با انترویی او نشان داده شده است. به طور کلی، انترویی هر فرد معیاری از درجه افسردگی یا کلیه عواملی است که از شادی کم می‌کند. همچنین، زیان‌های بالا بودن انترویی فردی و اجتماعی بیان شده است. هدف خلقت، لقاءالله و یا دیدن صورت خدا در هر کس

و هر چیز و بالا رفتن درجه آگاهی تا بدین مرتبه که: *جز خدا وجودی نیست و هر چه هست تجلی زیبا و منحصر به فرد اوست*، بیان شده است. در این مقاله، رابطه‌ای ارائه شده است که شادی را بر حسب ارزش‌های انسانی تعریف کرده و افسردگی را ناشی از رذائل اخلاقی در انسان، نشان می‌دهد. راه زندگی عبارت است از پایین آوردن انتروپی فردی و اجتماعی و یا بالا بردن درجه شادی. بهترین روش برای بالا بردن درجه شادی، تقوا، عشق و محبت ورزیدن بی توقع، خدمتگزاری بی‌ریا و برقراری ارتباط است با یک یا چند شخصیت والامقام روحانی که مظه‌ری از تقوا و عشق و خدمتگزاری هستند.

به طور خلاصه، *راه زندگی عبارت است از: عشق، خدمتگزاری، تقوا و ارتباط.*

مقدمه

برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌های ایران و سایر کشورهای جهان در جهت انتقال دادن دانش و یاد دادن حرفه تدوین شده است که در نهایت، فارغ‌التحصیل بتواند با فرا گرفتن آنها و انتخاب شغلی بهتر و درآمدی بیشتر، مرفه‌تر زندگی کند. به طور خلاصه، در دانشگاه‌ها مرفه‌تر زندگی کردن را می‌آموزیم ولی صحبتی از چگونه زندگی کردن نمی‌کنیم. چگونه زندگی کردن را دانشجو بایستی کجا یاد بگیرد؟ آیا این موضوع را

بایستی در برنامه‌های درسی او بگنجانیم و یا اینکه فرصتی فراهم کنیم که دانشجو خود آن را بیابد؟

همان‌طوری که در سنین پایین‌تر، نوجوانان دانش‌آموز هستند و دانش ارائه شده را می‌آموزند و وقتی که به دانشگاه می‌آیند و دانشجو می‌شوند بایستی دانش را جستجو کنند، بنابراین خود این جوانان هستند که بایستی در جستجوی حقایق باشند و بیابند که هدف زندگی چیست، برای چه منظوری خلق شده‌اند و چگونه باید زندگی کنند؟ دانشگاه‌ها بایستی فرصت این پویش را فراهم آورند.

هدف این مقاله، طرح مطالبی است که بنده معتقدم هدف و راه زندگی است. شما ممکن است با تمامی آنها موافق یا مخالف و یا با بعضی از آنها موافق باشید. من اصراری در اینکه شما آنها را بپذیرید ندارم ولی امیدوارم که با طرح این مطالب فرصتی برای شما پیش آید تا روی پرسش‌های اساسی که تمام جوانان از خود می‌کنند یعنی: «برای چه خلق شده‌ام؟ هدف زندگی کردن چیست و راه زندگی کدام است؟» قدری بیندیشید و با تحقیق و تفحص جواب آنها را بیابید. امیدوارم خود بیابید که چگونه بایستی زندگی کنید به طوری که، وقتی مثلاً به سن ۷۵ سالگی رسیدید و نوه ۱۵ ساله شما از شما بخواهد که او را نصیحت کنید تا چگونه زندگی کند، بتوانید حاصل ۶۰ سال زندگی پس از بلوغ خود را به او، که احتمالاً عزیزترین فرد زندگی شماست، منتقل کنید. به راستی اگر می‌توانستید زمان را به جلو ببرید و شما در این سن بودید و نوه شما

سوال فوق را مطرح می‌کرد، چه جوابی به او می‌دادید؟ شما برای او یقیناً بهترین را می‌خواستید ولی بهترین چیست؟ ثروت بیشتر؟ مقام بالاتر؟ شهرت بیشتر و یا اینکه شادی و خوشحالی بیشتر؟

در این مقاله، با طرح موضوع‌های عشق و انتروپی، اعتقاد خود را که ما برای چه خلق شده‌ایم و هدف و راه زندگی چه هستند بیان خواهم کرد. ابتدا به طور مختصر به تعریف انتروپی به عنوان یک خاصیت ترمودینامیکی خواهم پرداخت و سپس، به آثار تولید انتروپی در فرآیند تبدیل یا انتقال انرژی روی محیط زیست اشاره خواهم کرد و به دنبال آن، تعاریفی برای انتروپی‌های فردی، اجتماعی و محیط زیست ارائه خواهم کرد. در پایان بیان خواهم کرد که راه زندگی، بالا بردن میزان شادی و یا کم کردن انتروپی‌های فردی و اجتماعی و محیط زیست است.

عشق

عشق، حالتی است که عاشق نسبت به معشوق خود داشته و حاضر است به خاطر او از آنچه دوست دارد و برایش عزیز است، بگذرد. میزان این گذشت و فداکاری، به درجه و شدت عشق بستگی دارد. متتهای درجه عشق، دیدن معشوق در همه جا و همه چیز و فراموش کردن خود و فدا کردن تمام دار و ندار و هستی و زندگی خود برای معشوق است. عشق آن حالتی است که قابل توصیف نبوده و فقط بایستی تجربه کرد تا بتوان به وجودش پی برد. شاید بتوان گفت که بیش از هر موضوع

دیگر، در ادبیات جهان و ایران از عشق صحبت شده است. شاعران و عارفان ما در بیان احساسات درونی خود، ضمن بیان حقایقی از نظام و اسرار خلقت، هدف و راه زندگی را تبیین کرده و در لابلای سخنان گرانبهایشان صحبت از عشق داشته‌اند.

چند بیت زیر، نمونه‌ای از سخنان گهربار شاعر و عارف عالیقدر ایران،

حافظ شیرازی است:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
عالم از ناله عشاق مبادا خالی	که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد
کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر	حیف اوقات که یک عمر به بطالت برود
نیست بر لروح دلم جزالف قامت یار	چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

درباره عاشق و معشوق، عارف و شاعر عالیقدر معاصر، حاج کمال

مشکسار [۱] می‌فرماید:

دانی که کیست عاشق، عاشق به کل اشیا	دانی که چیست نامش، من بر زبان نرانم
دانی که کیست معشوق، هر دلبری که بینی	دانی که چیست دلبر، زیبایی جهانم

در مقایسه با عقل، شاعران ما مقامی بالاتر برای عشق قائلند. مثلاً

حافظ و سعدی می‌فرمایند:

حریم عشق رادرگه بسی بالاتراز عقل است	کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
آنجا که عشق خیمه‌زند جای عقل نیست	غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی

آثار عشق

شادی مفرط، خواستن هر چیز برای معشوق و آمادگی برای فدا کردن

خواست‌ها و همه چیز برای معشوق، از آثار عشق است. این شادی مفرط را عارفان و شاعران ما شاید به خاطر نبودن کلمات دیگر با حالت مستی و معشوق را با ساقی مقایسه کرده‌اند. مثلاً حافظ می‌فرماید:

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام مجلس انس و حریف همدمو شرب مدام

درجات عشق

عشق دارای درجات متفاوت است که از علاقه کم به چیزی شروع شده و در نهایت به عبودیت و اظهار بندگی در پیشگاه خالق ختم می‌شود. به طور خلاصه:

هر چه عاشق‌تر بنده‌تر، هر چه بنده‌تر نزدیک‌تر، هر چه نزدیک‌تر فنان‌تر و هر چه فنان‌تر شادتر.

ما به فرمایشات زیر کاملاً آشنا هستیم که نمونه‌ای از درجه عشق هستند:

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ (مولا علی علیه‌السلام)

فاش بگویم این سخن شمس من و خدای من (مولانا)

عشق، یک صفت خداوندی است که از طرف خداوند به تمام موجودات داده شده است. اینکه تمام موجودات علاقه‌مند به ادامه حیات و زندگی هستند، نشانه وجود عشق در آنهاست.

انرژی و انتروپی

انرژی و انتروپی، دو خاصیت ترمودینامیکی هستند که در بررسی قوانین اول و دوم ترمودینامیک تعریف می‌شوند. اصطلاح انرژی برای ما نامأنوس نیست و نسبت به آن دارای احساس هستیم. می‌دانیم که در هر فعالیتی و برای انجام هر کاری از قبیل تولید غذا و سایر مواد کشاورزی، فعالیت‌های صنعتی، ارائه خدمات، حمل و نقل و خلاصه برای آسایش زندگی نیاز به انرژی داریم. ولی نسبت به انتروپی دارای چنین احساسی نیستیم و این اصطلاح برای ما نامأنوس است. مثلاً اگر بخواهیم یک استکان چای داغ را خیلی سریع خنک کنیم یک قطعه یخ داخل آن می‌اندازیم. در این عمل چنانچه از تبادل حرارت بین استکان و هوای اطراف صرفنظر کنیم، اصل بقای انرژی می‌گوید که جمع انرژی موجود در چای داغ و یخ برابر با انرژی چای سرد شده است و با داشتن اطلاعاتی درباره جرم و دمای چای داغ و مقدار یخ، می‌توانیم دمای چای سرد شده را حساب کنیم. در حالی که ما نسبت به ثابت ماندن انرژی کل چای داغ و یخ حساس هستیم ولی نسبت به آنچه در عمل صورت گرفته (انداختن یک قطعه یخ به داخل چای داغ) و چیزی به نام انتروپی تولید شده است، هیچ گونه احساسی نداریم. با مخلوط کردن یخ و چای داغ، ما در حقیقت انتروپی تولید کرده‌ایم و چون این عمل یک فرآیند برگشت‌ناپذیر است ما با عملمان به بالا رفتن انتروپی جهان کمک کرده‌ایم. نظیر این مثال، می‌توان مخلوط کردن آب سرد و گرم را برای استحمام ذکر کرد

که انتروپی آب مصرفی بیشتر از مجموع انتروپی‌های آب سرد و داغ قبل از مخلوط شدن است. در طبیعت، کلیه فرآیندهای شناخته شده بازگشت-ناپذیر هستند و بنابراین، در طبیعت همواره انتروپی تولید می‌شود. به طور خلاصه قوانین اول و دوم ترمودینامیک (اصل بقای انرژی و اصل ازدیاد انتروپی) توأمأ روند و امکان‌پذیر بودن فرآیندها را در طبیعت تعیین می‌کنند.

انتروپی خاصیتی از سیستم است که معرف وجود اصطکاک، اغتشاش، درهم برهمی، بی‌نظمی و خلاصه آشفتگی در آن می‌باشد. هر چه این عوامل در یک سیستم بیشتر باشند انتروپی آن زیادتر است. اثر این آشفتگی یا Chaos، کم شدن توانایی انجام کار یا تولید کار مفید سیستم است. می‌توانیم برای تغییر انتروپی رابطه زیر را بنویسیم.

$$dS = (\delta Q + \delta C)/T \quad (1)$$

که T دمای مطلق، δQ مقدار کم حرارتی است که به سیستم داده شده و δC ، مقدار کم کار از دست رفته و یا تولید نشده به علت وجود آشفتگی در سیستم است. در حالی که ممکن است δQ مثبت، منفی و یا صفر باشد، δC هرگز منفی نبوده و همیشه مثبت و یا حداقل برابر با صفر است. در فرآیندهای بازگشت‌پذیر که آشفتگی وجود ندارد، $\delta C = 0$ بوده و تغییرات انتروپی از رابطه

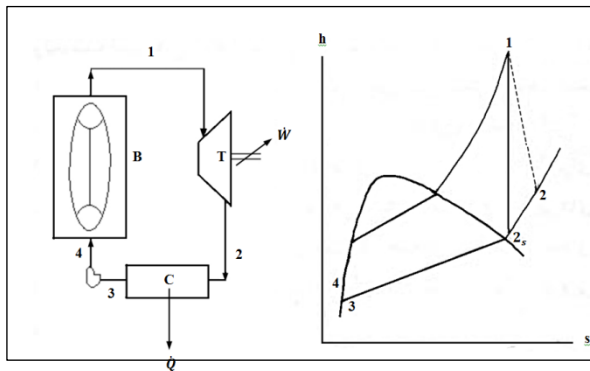
$$dS = (\delta Q/T)_{rev} \quad (2)$$

به دست می‌آید. رابطه ۱ نشان می‌دهد که به دو راه می‌توان انتروپی

یک سیستم را زیاد کرد اما به دلیل اینکه δC همیشه مثبت و یا در نهایت صفر است، تنها یک راه برای کم کردن انترپی وجود دارد و آن گرفتن حرارت از سیستم است. این موضوع، دلیل وجود «کندانسور» در نیروگاه-های بخاری و یا به طور کلی، منبع سرد در ماشین‌های حرارتی است.

اثر اصطکاک، اغتشاش و آشفنگی تولید انترپی در فرآیندهای ترمودینامیکی و پایین آمدن کارایی سیستم، زیان‌هایی است که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی وارد می‌شود. یک مثال مناسب در این زمینه، انبساط بخار در توربین‌های بخار نیروگاه‌های حرارتی است.

شکل ۱، طرح اجمالی یک نیروگاه بخاری و مدار ترمودینامیکی آن را در دیاگرام $h-s$ -یا انتالپی-انترپی- نشان می‌دهد.



شکل ۱- طرح اجمالی یک نیروگاه بخاری و مدار ترمودینامیکی

معمولاً یک نیروگاه حرارتی را برای توان الکتریکی بخصوص، مثلاً ۵۰۰ مگاوات، یا با در نظر گرفتن بازدهی برای ژنراتور الکتریکی، برای

توان مکانیکی معین \dot{W} طراحی می‌کنند. دو حالت را در نظر می‌گیریم؛ یکی اینکه کلیه فرآیندهای نشان داده شده بازگشت پذیر هستند و دیگر اینکه، تمام فرآیندها غیر از انبساط در توربین بازگشت پذیرند. از این رو، دو فرآیند انبساط در توربین، یعنی ۱-۲، که بازگشت‌ناپذیر است و در آن انرژی تولید می‌شود و ۱-۲S، که بازگشت پذیر است، در نظر می‌گیریم و فرض می‌کنیم که انتقال حرارت بین بخاری که در توربین انبساط می‌کند و هوای بیرون ناچیز باشد.

با صرف نظر کردن از تغییرات انرژی جنبشی و پتانسیل برای بخار ورودی و خروجی در توربین و کندانسور، می‌توانیم روابط زیر را که بیان قانون اول ترمودینامیک برای توربین و کندانسور است، بنویسیم:

$$\dot{W} = \dot{m}(h_1 - h_2) \quad (۳)$$

$$\dot{W} = \dot{m}_S(h_1 - h_{2S}) \quad (۴)$$

$$\dot{Q} = \dot{m}(h_2 - h_3) \quad (۵)$$

$$\dot{Q}_S = \dot{m}_S(h_{2S} - h_3) \quad (۶)$$

مقایسه روابط ۳ و ۴ نشان می‌دهد که چون h_2 از h_{2S} بزرگتر است، بنابراین برای یک توان معین \dot{W} ، \dot{m} یا مقدار جرم بخاری که بایستی در توربین به جریان انداخته شود، از \dot{m}_S بزرگتر است. به عبارتی، به خاطر بازگشت‌ناپذیر بودن فرآیند انبساط بخار در توربین که خود به علت وجود اصطکاک و اغتشاش و آشفته‌گی و در نتیجه تولید انرژی در این

فرآیند است، دیگ بخار بایستی بزرگتر باشد تا بتواند بخار بیشتری را تولید کند. به همین ترتیب اندازه توربین، کندانسور، پمپ جریان آب (بین کندانسور و دیگ بخار) و تمامی لوله‌کشی‌ها بزرگتر می‌شوند. بزرگتر شدن تمامی اینها، همراه با مصرف مواد و انرژی بیشتر در ساختن آنها و آلوده سازی بیشتر محیط زیست و صرف هزینه بیشتر است.

مقایسه روابط ۵ و ۶ نشان می‌دهد که چون h_2 از h_{2s} و \dot{m} از \dot{m}_s بزرگتر است بنابراین، \dot{Q} خیلی بزرگتر از \dot{Q}_s شده که بیانگر بزرگتر شدن کندانسور و انتقال حرارت بیشتر به محیط اطراف و آلوده‌سازی بیشتر محیط زیست است.

کوتاه سخن اینکه، وجود اصطکاک، اغتشاش و آشفتگی در انبساط بخار در توربین باعث تولید انترופی در این فرآیند شده و تولید انترופی، زیان‌های اقتصادی و مالی و زیست محیطی فراوانی را در بر دارد. برای تقلیل این زیان‌ها، بایستی در طراحی، ساخت و استفاده از توربین و سایر دستگاه‌های نیروگاه نشان داده شده، سعی شود که فرآیندها با تولید انترופی کمتری همراه باشند. چنین مطلبی را می‌توان برای کلیه فعالیت‌های بشر از قبیل فعالیت‌های صنعتی، کشاورزی، خدماتی و غیره نیز بیان کرد. به این معنی که، بایستی کلیه این فعالیت‌ها با حداقل تولید انترופی ممکن همراه باشد.

هدف خلقت و بودن روی زمین

اینکه ما برای چه خلق شده‌ایم و چرا روی زمین زندگی می‌کنیم، سوالی است که هر فرد از خود کرده است. آیا هدف این است که بهتر و بیشتر بخوریم و بیاشامیم و سایر نیازهای جسمانی خود را تأمین کنیم مانند آنچه که تمامی حیوانات و گیاهان انجام می‌دهند یا اینکه هدف و برنامه دیگری برای بودن و زندگی کردن ما انسان‌ها در روی زمین وجود دارد. هدف از خلقت انسان چیست؟

اسلام و یقیناً سایر ادیان الهی هدف خلقت و بودن روی زمین را لقاءالله یا دیدن چهره و صورت خدا در هر کس و هر چیز و بالا رفتن درجه آگاهی می‌داند در اینکه، درک کنیم چیزی جز خداوند وجود ندارد و هر چه هست تجلی و صورت اوست و جز او چیزی مؤثر نیست. اسلام راه رسیدن به این هدف را عبادت و پرستش خداوند، یعنی بالاترین درجه عشق ورزیدن می‌داند^۱

با توجه به درجه شادی و خوشحالی مفروضی که عشق ورزیدن یا پرستیدن و اظهار بندگی کردن در مقابل خالق و یا آگاه بودن از وجود خدا در هر کس و هر چیز باعث می‌شود، می‌توان رابطه زیر را بین شادی و آگاهی از وجود خدا در هر کس و هر چیز نوشت:

$$H = h + cA \quad (V)$$

^۱ و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. (سوره ذاریات، آیه ۵۶) (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریدیم)

که A معرف درجه آگاهی، H نشان دهنده میزان شادی، C یک ضریب تبدیل و h معرف شادی‌های کوچکی است که بر اثر برآوردن نیازهای جسمانی ممکن است عاید انسان شود. می‌توان گفت که هدف خلقت، بالا رفتن درجه آگاهی یا A و یا به عبارتی (با توجه به رابطه V) هدف خلقت بالا رفتن درجه شادی یا H است. یعنی اینکه می‌توانیم بگوییم ما برای شاد بودن یا شاد زیستن خلق شده‌ایم و روی زمین زندگی می‌کنیم.^۲ در زیر، رابطه‌ای بین شادی و انتروپی انسان ارائه داده و بحث خواهیم کرد که چگونه می‌توانیم انتروپی را تقلیل داده و شادی خود را بالاتر ببریم.

رابطه شادی سنجی

در فطرت بشر است که دنبال شادی بگردد و بخواهد که شادتر زندگی کند. اعتقاد اکثر این افراد این بوده است که ثروت، شهرت و قدرت برای انسان شادی می‌آفریند. این عقیده صحیح نیست زیرا، این عوامل اگر می‌توانست انسان را شادتر کند می‌بایستی ثروتمندترین، مشهورترین و قدرتمندترین افراد دنیا شادترین باشند و می‌دانیم که چنین نیست. البته، عبارت فوق به این مفهوم نیست که هر که ثروت و شهرت و قدرتش کمتر است شادتر است. معتقدم که اصلاً رابطه‌ای بین شادی و

^۲ موضوع بالا بردن درجه آگاهی یا A را در کتاب دانشگاه زندگی [۲ و ۳] و موضوع بالا بردن یا به حد اکثر رساندن شادی یا H را در کتاب شادی و زندگی [۴ و ۵] بحث کرده‌ایم.

این عوامل وجود ندارد، یعنی ممکن است انسان فقیر و یا غنی بوده و در عین حال شاد نیز باشد.

به عقیده من، تمامی فعالیت‌های انسان غیر از حداقلی که برای برآوردن نیازهای جسمانی اوست برای کسب شادی بیشتر بوده و تمامی یا اکثر مسائلی که انسان در زندگی خود به وجود آورده و می‌آورد به خاطر این اعتقاد بوده که هر چه ثروت و شهرت و قدرت او بالاتر برود و بیشتر شود او شادتر خواهد بود. اینکه می‌خواهیم لباس بهتر، مسکن بزرگتر و بهتر و اتومبیل بزرگتر و گرانتر داشته باشیم برای این است که معتقدیم اینها آسایش بیشتر و در نتیجه، شادی افزونتری را برای ما فراهم می‌کنند. در طول تاریخ، جنگها و حق‌کشی‌ها، لشکرکشی‌ها، کشورگشایی‌ها و غیره، اکثراً به خاطر این عقیده بوده که ثروت و قدرت شادی می‌آورند و به همان ترتیب که در بالا گفته شد، معتقدم که این صحیح نیست.

حال که این عوامل کمکی به شادتر بودن ما نمی‌کنند، پس چه عواملی باعث بالا بردن و یا کم کردن شادی می‌شوند؟ پاسخ این سوال را با رابطه شادی سنجی (Happiometry Equation) زیر ارائه می‌دهیم:

$$H = J - F - E \quad (۸)$$

$$H = J - M \quad (۹)$$

که J برای Joy، معرف تمام عواملی است که به انسان خوشی و

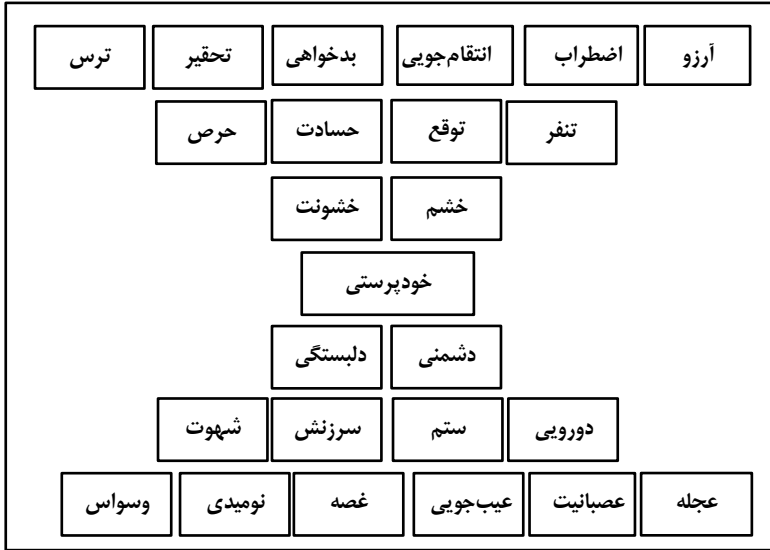
خوشحالی می‌دهد، M برای Misery، معرف تمام عواملی است که شادی را کم کرده و به بدحالی، ناشادی، دژم و یا افسردگی^۳، انسان کمک می‌کند F، معرف ناراحتی‌های جسمانی نظیر گرسنگی و درد و E ناراحتی‌های احساسی (Emotional Miseries) و ناشی از وجود رذائل اخلاقی در انسان است. در زیر، عوامل تشکیل دهنده J و E را شناسایی می‌کنیم:

برای J می‌توان عوامل زیر را ذکر کرد:

- | | |
|------------------|----------------------------|
| ۱- عشق و محبت | ۶- سپاسگزاری |
| ۲- احساس پیشرفت | ۷- رضایت |
| ۳- امید به آینده | ۸- گذشت |
| ۴- خوش بینی | ۹- مورد قدردانی قرار گرفتن |
| ۵- خیرخواهی | |

عوامل تشکیل دهنده E یا عواملی که به ناراحتی‌های احساسی کمک می‌کنند و یا رذائل اخلاقی که وجودشان انسان را افسرده و از شادی او کم می‌کنند فراوانند ولی می‌توان عوامل جدول ۱ را به عنوان ۲۵ عامل مهم ذکر کرد. در این جدول، خودپرستی به عنوان بدترین رذیلت اخلاقی در مرکز توجه قرار گرفته است.

^۳ لازم به ذکر است که در اینجا از کلمه «افسردگی» به مفهوم بدحالی، ناشادی، رنج، بدبختی یا (Misery) و غیره استفاده کرده‌ایم و با افسردگی که به مفهوم Depression است و در روانشناسی به کار می‌رود تفاوت دارد.



جدول ۱- ردائیل اخلاقی یا عوامل کمک کننده به ناشادی

استفاده از معادله شادی سنجی

برای اینکه از رابطه یا معادله شادی سنجی فوق استفاده کنیم، لازم است اعدادی را برای عوامل تشکیل دهنده آنها انتخاب کنیم. برای ساده شدن استفاده از این معادله، به طور قراردادی حداکثر ۱۰۰ نمره برای A، حداکثر ۲۰۰ نمره برای F (۱۰۰ نمره برای درد و ناراحتی‌های جسمانی و ۱۰۰ نمره برای گرسنگی) و حداکثر ۱۰۰ نمره برای E در نظر می‌گیریم. برای عوامل متشکله J و برای نشان دادن اهمیت نسبی این عوامل ۷۰ نمره برای عشق و محبت ورزیدن و بقیه ۳۰ نمره (از حداکثر ۱۰۰) را

برای سایر ۸ عامل در نظر می‌گیریم. برای ۲۵ عامل تشکیل دهنده E می‌توان ۴ نمره برای هر یک در نظر گرفت [۴ و ۵].

می‌توانیم جدولی تشکیل دهیم که تمام عوامل J, F, E در آن آمده باشد و سعی کنیم هر روز مثلاً قبل از خواب شب این جدول را برای خود تکمیل کنیم و برای H یا شادی خود در آن روز عددی به دست آوریم و معلوم کنیم که آن روز «چقدر» شاد و یا بد حال و افسرده بوده- ایم [۴ و ۵]. چنان چه عمل ارزیابی H را برای مدت زیادی انجام دهیم، می‌توانیم دریابیم چه عواملی وجود دارند که مثلاً مانع شادتر بودن ما هستند و سعی کنیم آنها را برطرف سازیم که در این زمینه در صفحات بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد. در صورتی که شخص هر روز مقادیر H را برای خود تعیین کرده و آن را در یک دیاگرام شادی بر حسب زمان (t) رسم کند، سطح زیر منحنی برای طول عمر او مثلاً از ۱۵ تا ۷۵ سالگی معرف کل شادی طول عمر او خواهد بود. با توجه به مطالبی که قبلاً مطرح کردیم می‌توان گفت که راه زندگی به حداکثر رساندن (ماکزیم کردن) این سطح است. معتقدم که تعالیم اسلام دقیقاً برای این منظور است.

اثر شادی و افسردگی سایر افراد و محیط زیست روی

شادی انسان

شادی و افسردگی سایر انسانها، حیوانات و گیاهان و به طور کلی

محیط زیست، روی شادی و افسردگی هر کدام از ما اثر می‌گذارد. ما همه از دیدن گل و گیاه و حیوانات سالم و بشاش و از بودن با افراد شاد و خوشحال، شاد می‌شویم و برعکس، از دیدن کسی یا چیزی که ناراحت است و درد می‌کشد به مصداق «چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نباشد قرار» ناراحت و افسرده می‌شویم. ولی لزومی ندارد که ما تماس عینی با این افراد، حیوانات و یا گیاهان داشته باشیم تا از آنها شاد یا متأثر شویم. معتقدم، هر جا که این موجودات باشند راحتی و شادی و یا ناراحتی و افسردگی آنان روی ما به طور غیرمستقیم تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، می‌توانیم شادی فردی را به صورت زیر بنویسیم:

$$H_i = H_p + e_h H_h + e_{en} H_{en} \quad (10)$$

که H_p ، شادی است که انسان در اثر عوامل ذکر شده در فوق (E,F,J) به دست می‌آورد و H_h ، شادی سایر انسان‌ها، e_h اثر این شادی روی شادی فرد، H_{en} ، ((شادی)) محیط زیست و e_{en} ، اثر این شادی روی شادی فرد است. رابطه ۱۰ را می‌توان به صورت زیر نوشت:

$$H_i = (J_p + e_h J_h + e_{en} J_{en}) - (M_p + e_h M_h + e_{en} M_{en}) = J_i - M_i \quad (11)$$

$$H_i = J_i (1 - M_i / J_i) \quad (12)$$

در این روابط M_i معرف بدحالی و یا افسردگی فردی و M_i / J_i معرف افسردگی نسبی فرد است.

تعاریفی برای انتروپی های انسان، اجتماع و محیط

زیست

برای انتروپی های انسان، اجتماع، محیط زیست و جهان تعاریف زیر ارائه می شود:

۱- انتروپی انسان

$$S_i = M_i/J_i \quad (۱۳)$$

۲- انتروپی اجتماع

$$S_s = \sum M_i/J_i \quad (۱۴)$$

۳- انتروپی محیط زیست

$$S_{en} = M_{en}/J_{en} \quad (۱۵)$$

۴- انتروپی جهان

$$S_{un} = S_s = S_{en} \quad (۱۶)$$

تعاریفی که در بالا برای انتروپی انسان و اجتماع ارائه داده ایم از تعریف میکروسکپیک انتروپی در ترمودینامیک دور نیست. در ترمودینامیک، انتروپی معرف وجود بی نظمی، اغتشاش و آشفتگی است. انتروپی تعریف شده برای انسان و اجتماع نیز شامل بی نظمی، آشفتگی، اضطراب، خودخواهی و بسیاری دیگر از عواملی که در جدول ۱ آمده

است می‌باشد.

رابطه بین شادی، افسردگی و انتروپی

با ترکیب روابط ۱۲ و ۱۳؛

$$H_i = J_i(1 - S_i) \quad (۱۷)$$

به دست می‌آید. ملاحظه می‌شود که S_i (انتروپی) معرف افسردگی نسبی هر فرد بوده و هر چه این افسردگی و یا انتروپی کمتر باشد، شادی انسان بیشتر است. در ضمن، این انتروپی از دو عامل اساسی تشکیل می‌شود که یکی به خاطر عوامل درونی و احساسی شخص و دیگری، اثر افسردگی سایر انسان‌ها و محیط زیست (محیط اطراف) روی فرد است.

آثار بالا بودن انتروپی فردی در روند زندگی

- ۱- افسردگی و بی‌حالی و بدحالی
- ۲- مریضی به خاطر افسردگی
- ۳- پایین بودن کارایی
- ۴- پایین بودن احتمالی آسایش جسمانی به خاطر پایین بودن کارایی و درآمد مالی برای تأمین آسایش جسمانی

آثار بالا بودن انتروپی اجتماع

- ۱- تضادهای اجتماعی
- ۲- پایین بودن کارایی اجتماع و اتلاف وقت، مواد، انرژی و سرمایه

۳- آلودگی محیط زیست و اثر متقابل آن روی افسردگی فردی و اجتماعی

تعیین انتروپی فردی

می‌توان در رابطه ۱۳ که S_i را نشان می‌دهد، با اختصاص دادن اعدادی برای عبارات مختلف، در نهایت عددی را برای S_i بدست آورد. این عمل که شباهت بسیاری با تعیین مقداری برای H دارد ممکن است با پر کردن جدولی که حاوی این عبارت است و یا با منظور کردن این عبارات در یک برنامه کامپیوتری انجام شود. هر فردی می‌تواند هر روز «مقدار» انتروپی خود را تعیین کند و پس از مدتی مثلاً یک ماه دریابد که بالا بودن انتروپی او به چه دلایلی بوده است. برای مثال، ممکن است فردی دریابد که انتروپی یا افسردگی او به خاطر وجود حسادت و توقع و اضطراب و غیره و کم بودن وجود عشق در اوست. سپس، این فرد می‌تواند چاره‌جویی کرده تا انتروپی یا افسردگی ماه دیگر او تقلیل یابد و یا شادی او بالاتر رود.

روش کم کردن انتروپی‌های فردی و اجتماعی

برای کم کردن انتروپی یک سیستم فیزیکی، فقط می‌توان از آن حرارت گرفت و یا باعث شد که سیستم به محیط اطراف خود حرارت منتقل کند. برای کم کردن انتروپی جهان فیزیکی (سیستم‌های فیزیکی و

محیط اطراف یا محیط زیست) راه شناخته شده‌ای وجود ندارد. یک بیان، قانون دوم ترمودینامیک این است که انتروپی جهان فیزیک دائماً در حال افزایش است. این موضوع دربارهٔ انتروپی فرد و اجتماع صادق نیست. به این معنی که، می‌توان انتروپی جهان «احساسی» را کم کرد.

طبق تعریف، انتروپی انسان، نمودار افسردگی فرد و تأثیر افسردگی سایر انسان‌ها، موجودات زنده و محیط زیست روی فرد است. برای کم کردن انتروپی، لازم است عواملی را که باعث این افسردگی‌ها می‌شوند از بین برد و یا کم کرد. از بین بردن یا کم کردن انتروپی یا افسردگی و یا به زبان ساده‌تر بالا بردن شادی و شاد زیستن، هدف کلیهٔ فعالیت‌های بشر غیر از حداقلی که لازم است او را سیر کرده و از گرما و سرما و باد و باران حفظ کند، بوده است. ولی برای رسیدن به این هدف انسان راه اشتباهی را دنبال کرده است. او معتقد بوده که ثروت، شهرت و قدرت یا برخورداری از موقعیت بالای اجتماعی به او شادی می‌دهد، در حالی که چنین نیست. برای شاد بودن، بایستی عوامل J رابطهٔ ۹ را بالا برد و تقویت کرد و عوامل M این رابطه را تقلیل داد. برای این کار، بایستی به تقویت ارزش‌های انسانی در خود پرداخت. وقتی افراد جامعه انتروپی خود را کم کنند، انتروپی آن جامعه نیز کم می‌شود و معتقدم که تولید انتروپی در جهان فیزیکی نیز کاهش خواهد یافت.

تمرین: نشان دهید که مقدار زیادی از آلودگی‌های محیط زیست به علت بالا بودن انتروپی جوامع است و با پایین بردن انتروپی این جوامع،

می توان تولید انتروپی در جهان فیزیکی را کم کرد.

تعالیم ادیان الهی و به ویژه اسلام به عنوان کامل ترین و جامع ترین آنها در جهت بالا بردن J و تقلیل M است. با تکیه بر ایمان، اظهار بندگی در پیشگاه خداوند (بالاترین درجه عشق)، خدمتگزاری بی توقع به عنوان بهترین راه تقویت عشق، ایجاد توکل و اجرای دستوراتی که به نام شریعت دین خوانده می شود و تقوا را در انسان تقویت می کند و یا M را تقلیل می دهد، اسلام سعی در به حداقل رساندن انتروپی فردی و اجتماعی و به حداقل رساندن افسردگی ها و نیز سعی در به حداکثر رساندن و بالا بردن درجه شادی انسان ها دارد.

در بسیاری از آیات قرآن، صحبت از ایمان و عمل صالح (خدمتگزاری) می شود. مثلاً:

وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

«سوگند به این زمان که آدمی در خسران است مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند.»
از نظر من انسانی که در خسران است، انسانی است که انتروپی او زیاد است و شادیش کم. این آیه، راهنمای کلی در جهت تقویت ارزش های انسانی برای نقصان انتروپی و افسردگی را ارائه می کند.

تقویت ارزش‌های انسانی جهت تقلیل انترویی فردی و

اجتماعی:

از بین ارزش‌های انسانی که لازم است آنها را در خود تقویت کنیم، فضائل زیر را می‌توان به عنوان عمده‌ترین آنها ذکر کرد:

۱- احترام به تمام موجودات و طبیعت

۲- ارتباط با یک یا چند شخصیت بسیار والا مقام روحانی که مظهر

عشق، تقوا و خدمتگزاری هستند

۳- اعتماد به نفس

۴- امید

۵- ایمان

۶- پذیرش افراد آن‌گونه که هستند

۷- پشتکار

۸- تحرک

۹- تحمل

۱۰- تقوا

۱۱- تواضع

۱۲- توکل

۱۳- جوانمردی

۱۴- خدمتگزاری بدون توقع

۱۵- خوش‌بینی

۱۶- خیر خواهی

۱۷- رضایت

۱۸- سپاسگزاری

۱۹- شجاعت

۲۰- صبر

۲۱- صداقت

۲۲- صرفه جویی

۲۳- عدم وابستگی

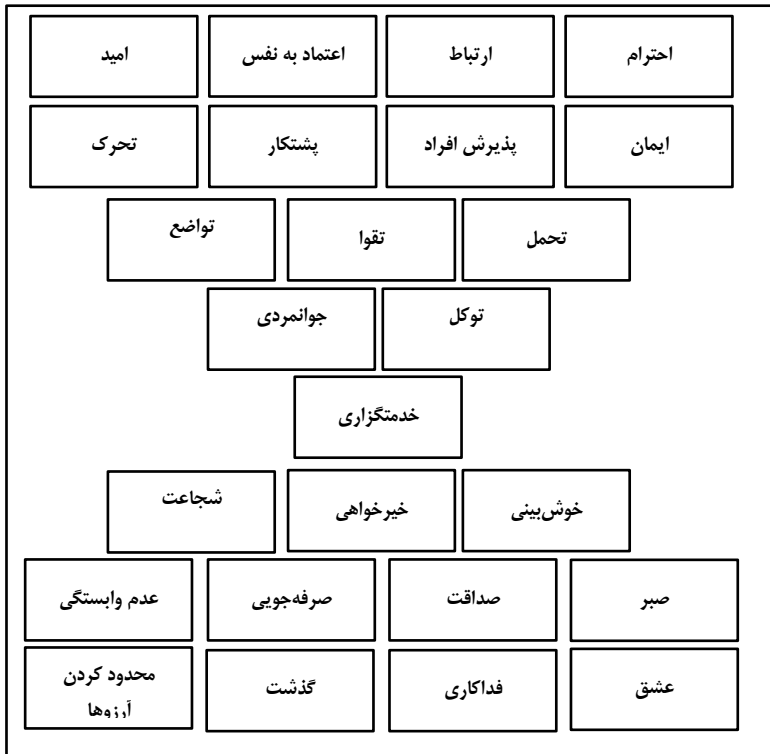
۲۴- عشق

۲۵- فداکاری

۲۶- گذشت

۲۷- محدود کردن آرزوها

جدول ۲، این ارزش‌ها را به ترتیب نشان می‌دهد. در این جدول خدمتگزاری بی‌توقع که ترجمان عشق و محبت بی‌توقع است به عنوان مهمترین ارزش انسانی در مرکز قرار گرفته است.



جدول ۲ - فضائل اخلاقی یا عوامل کمک کننده به شادی

تعیین اثر ارزش‌های انسانی روی هر یک از رذائل

اخلاقی

برای تعیین اثر هر یک از ارزش‌های انسانی برای زدودن رذائل اخلاقی، می‌توان جدولی مانند جدول ۳ ترتیب داد. در این جدول، به عنوان مثال ۱۰ ارزش انسانی و ۲۰ عامل افسردگی از فهرست مربوطه

انتخاب شده‌اند. می‌توانیم با دادن نمره‌ای بین ۱ تا ۲۰، اثر هر یک از ارزش‌های انسانی را در زدودن عوامل افسردگی تعیین کنیم. مثلاً داشتن توکل به خداوند که نیازهای من را با سعی و کوششی که خود انجام می‌دهم، می‌تواند اضطراب، توقع، حسادت، حرص، دلبستگی، غصه و نومیدی و غیره را تماماً از بین ببرد. بنابراین می‌توان به این اثر نمره مثلاً ۲۰ داد (در این جدول این نمرات در زیر ارزش انسانی «توکل» و مقابل رذائل اخلاقی یا عوامل افسردگی نوشته شده‌اند).

با تشکیل چنین جدولی، هر کس می‌تواند تشخیص دهد که تقویت کدام یک از ارزش‌های انسانی است که می‌تواند رذائل اخلاقی را که از عوامل مهم افسردگی بوده و باعث بالا بردن انتروی فردی او هستند، از بین ببرد. او می‌تواند سعی کند که این ارزش‌های انسانی را در خود تقویت نماید. [۴ و ۵]

ارزش‌های انسانی									عوامل افسردگی
گذشت	صبر	سیاست‌گذاری	رضایت	بهرخواهی	خودبینی	رنگارنگ	رهبری	آبرو	
						۲۰			اضطراب
									بدخواهی
									تحقیر
									ترس
									تنفر
						۲۰			توقع
						۲۰			حسادت
						۲۰			حرص
									خشم
									خودپرستی
									دشمنی
						۲۰			دل‌بستگی
									دورویی
									سرزنش
									شہوت
									عجله
									عصبانیت
									عیب‌جویی
						۲۰			غصه
						۲۰			ناامیدی

جدول ۳- تعیین ارزش‌های انسانی برای زدودن عوامل افسردگی

راه زندگی یعنی عشق، خدمتگزاری، تقوا و ارتباط

معتقدم که هدف زندگی، لقاءالله و به زبان دیگر، دستیابی به بالاترین حد درجه شادی است و برای نیل به آن، بایستی انثروپی فردی، اجتماعی و محیطزیست و یا افسردگی نسبی (M/J) را به حداقل خود(صفر) رساند. خلاصه راه زندگی کم کردن و در نهایت به صفر رساندن درجه افسردگی و به حداکثر رساندن درجه شادیت. این میسر نیست مگر با تقویت ارزشهای انسانی برای بالا بردن درجه تقوا و عشق و محبت ورزیدن بی توقع نسبت به هر کس و هر چیز. ترجمه این عشق بی توقع و یا راه تقویت این عشق و به روز رساندن این لطف الهی که بار خودخواهی آن را پوشانده و مانع از ظهور و جلوه آن می شود، خدمتگزاری بی ریا می باشد. در این باره خداوند به پیامبر گرامی اش می فرماید:

... فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا (سوره الکهف- آیه ۱۱۰)

(... هر کس که دیدار پروردگار خویش را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و درپرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد). این آیه حکایت از این دارد که هر کس امیدوار به لقاءالله است یا شادی مفرط می خواهد بایستی کار خیر انجام دهد و یا خدمتگزاری بی ریا بکند و پرستش یا بالاترین درجه عشق ورزی را مخصوص و منحصر به خدا بداند. خلاصه اینکه، عشق و خدمتگزاری، راههای رسیدن به خدا و کسب شادی مفرط هستند.

معتقدم، انسان یک موجود پنج بعدی است با ابعاد زیر:

۱- بعد جسمانی یا فیزیکی، با مشخصه‌های وزن، قد، فشار خون، ضربان قلب، دمای بدن و ...

۲- بعد عقلانی، با مشخصه‌های هوش، ذکاوت، قدرت تفکر و تعقل و تمرکز.

۳- بعد احساسی، با مشخصه‌های انترویی، تقوا، عشق و سایر ارزش‌های انسانی.

۴- بعد ادراکی، با مشخصه‌های آگاهی از وجود خدا در خود و همه چیز.

۵- بعد معنوی و روحانی، با مشخصه وجود و وحدت وجود.

تاکنون، بیشترین فعالیت انسان متوجه تأمین نیازهای جسمانی شده زیرا که، معتقد بوده است که انسان فقط همین جسم مادی است. در حالی که جسم مادی وسیله تحصیل انسان در دانشگاه زندگی است [۳ و ۲] و تأمین نیازهای بدن ضروری و برآوردن آنها به انسان لذت می‌دهد، لازم است که انسان به هدفی که به خاطر آن خلق شده و به روی زمین آمده توجه کند. یعنی اینکه به ابعاد چهارم و پنجم خود توجه بیشتری معطوف دارد.

معطوف داشتن توجه از بعد مادی به بعد معنوی همراه با بالا بردن درجه شادی بوده و هدف زندگی است. راه رسیدن به این هدف، همانا کم کردن انترویی از طریق تقویت تقوا و عشق و خدمتگزاری است.

بهترین روش برای بالا بردن درجه تقوا و عشق و خدمتگزاری، اجرای

تعالیم دین و ارتباط با شخصیتی است که مظهری از عشق و خدمتگزاری و تقوا محسوب می‌شود. ما در مذهب خود شخصیت‌هایی داریم که دارای چنین مشخصه‌هایی هستند. در ارتباط با حضرت امام حسین (ع) گفته: «إِنَّ الْأَحْسِينَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ الْبَرِّ»، نشان دهنده اهمیت این ارتباط است. در همین زمینه، عطار نیشابوری می‌فرماید:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمومنین حیدر بود
با مراجعه به معادله داده شده، در ارتباط با انروپی فردی، می‌توان نشان داد که انروپی چنین شخصیت‌های متقی و عاشق و خدمتگزار، صفر است.

یکی از این خاصیت‌ها و مشخصه‌های انسان این است که وقتی فکرش به مدت زیادی متوجه اعتقادات، صفات و رفتار کسی شد تدریجاً افکار و اخلاق و صفات این فرد در او جلوه می‌کند. چنان چه از اشعار زیر برمی‌آید، عرفای ما به این موضوع خیلی خوب واقف بوده‌اند:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای	مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی	ور بود خاری، تو هیمة گلخنی
گر در دل تو گل گذرد گل باشی	ور بلبل بی‌قرار بلبل باشی
تو جزئی، حق کل است، گر روزی چند	اندیشه کل پیشه کنی، کل باشی
ز بس بستم خیال تو شدم از پای تا سر تو	تو آمد خرده خرده رفت من آهسته آهسته

درباره اهمیت ارتباط، شعرا و عرفای ما بسیار گفته‌اند. از جمله:

گر بخواهی همنشینی با خدا رو نشین اندر حضور اولیا

مسجدی که اندر درون اولیاست	قبله گاه جمله است آنجا خداست
چشم روشن کن ز خاک اولیا	تا ببینی از ابتدا تا انتها
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر	دامن آن نفس کش را سخت گیر
چونکه دادی دست خود در دست پیر	پیر حکمت گو حکیم است و خیر
یار باید راه را تنها مرو	از سر خود اندرین صحرا مرو
دل‌م که مخزن اسرار بود دست قضا	درش بیست و کلیدش به دلستانی داد
اول ز حرف لوح وجودم خبر نبود	در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم
یا بنه بر خود که مقصد گم کنی	یا منه پای اندرین ره بی‌دلیل
من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه	قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

راه زندگی را عرفا در این مصرع خلاصه می‌کنند:

دلبری پیدا کن و پیشش بمیر

پرنده آراسته به بالهای عشق و خدمتگزاری:

می‌توان بحث راه زندگی را با مثال زیر بهتر درک کرد:

در رسیدن به هدف خود که لقاءالله یا شادی مفرط و بی‌نظیر است مانند پرنده‌ای هستیم که به دو بال عشق و خدمتگزاری مجهز شده‌ایم. ولی به پاهای این پرنده وزنه‌هایی وصل شده که همانا رذائل اخلاقی، عوامل افسردگی یا عوامل تولید اتروپی هستند که در جدول ۱ به آنها اشاره شد برای عروج و تعالی معنوی و یا دستیابی به شادی در بالاترین حد خود و دیدن خدا در هر کس و هر چیز، انسان بایستی بال‌های عشق

و خدمتگزاری خود را تقویت و این وزنه‌ها را از طریق تقوا بیندازد و یا اثرشان را کم کند (شکل ۲).

این پرنده برای پرواز و عروج خود نیاز به غذا دارد و آن، ارتباط با یک شخصیت والامقام معنوی و روحانی می‌باشد که نمونه‌ای از تقوا، عشق و خدمتگزاری است.



شکل ۲- عروج انسان به سوی خدا یا شادی مفراط، با عشق و خدمتگزاری و تقوا و ارتباط میسر است

انتخاب رشته تحصیلی و شغل و حرفه

موضوع رشته تحصیلی و انتخاب شغل و حرفه، فکر بسیاری از جوانان ما را به خود مشغول می‌دارد. در انتخاب حرفه بایستی تشخیص دهیم که با توجه به علاقه و استعداد خود بهترین خدمتی که می‌توانیم انجام دهیم کدام است و با تحصیل در آن زمینه خود را به بهترین وجه آماده و پس از فراغت از تحصیل، آن خدمت را با کمال تقوا و با عشق فراوان و بدون توقع انجام دهیم و در همه حال ارتباط خود را لااقل با یک شخصیت روحانی و معنوی حفظ کنیم. این راه زندگی، راه کم کردن

انترویی و راه شاد زیستن است. در این مسیر به این آیه قرآن ایمان داریم:
 ... وَ مَنْ يُتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ
 يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (سوره طلاق- آیات ۲ و ۳)

... هر کس تقواپیشه کند برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و از جایی که گمانش را ندارد روزیش می‌دهد و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است...

یعنی اینکه به جای داشتن اضطراب و نگرانی که از کجا درآمدی داشته باشیم تا هزینه‌های زندگی را تأمین کنیم، وقت و هم خود را صرف خدمتگزاری بی‌ریا به مردم می‌کنیم و می‌پذیریم و ایمان داریم که خداوند نیاز ما را تأمین می‌کند. (همان گونه که تاکنون کرده است). به طور خلاصه می‌پذیریم که:

هرچه عاشق‌تر، بنده‌تر، هرچه بنده‌تر نزدیک‌تر، هرچه
 نزدیک‌تر فناتر و هرچه فناتر شادتر و این بندگی در
 پیشگاه خالق را با خدمتگزاری بی‌ریا به مخلوق او به
 منصفه بروز می‌رسانیم.

مهدی بهادری‌نژاد

منابع

[۱] مشکسار، حاج کمال. گلزار عشق کمال، جلد دوم، تقدیم به حضرت مهدی (سلام

الله علیه)، ۱۳۷۳.

[۲] بهادری نژاد، مهدی، «دانشگاه زندگی».

[3] M. N. Bahadori, *The University of Life*, Blue Dolphin Publishing, Nevada City, California, 1993.

[4] M. N. Bahadori, *Love To Be Happy, The Secrets of Sustainable Joy*. Blue Dolphin Publishing, Nevada City, California, 1994.

[۵] بهادری نژاد، مهدی، «شادی و زندگی».

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۲ - روزهایم را چگونه بگذرانم

روزم را با عشق شروع می‌کنم، روزم را با عشق پر

می‌کنم و روزم را با عشق تمام می‌کنم.

عشق عالیترین نشانه انسانیت است

سری ساتیا سای بابا

هر روز از زندگی‌ام را به عنوان پاداشی به خود تلقی می‌نمایم که خداوند آن را به لطف و محبتش به من عطا کرده است. سعی می‌کنم این روز را با شادی و خوشحالی فراوان با اقدامات مشروح زیر بگذرانم:

۱- هر روز اذان صبح از خواب برمی‌خیزم و پس از ادای فریضه صبحگاهی، از خداوند برای الطاف و نعمات او به خود، از جمله دادن یک روز دیگر به من، سپاسگزاری می‌نمایم. سایر نعمات و الطاف الهی را به شرح زیر در ذهنم مرور می‌کنم و خدا را به خاطر آنها شکر می‌کنم: فرصتی که به من داده و توانایی‌ای که عطا فرموده تا در کمال خضوع و بندگی بتوانم شکرگزار او باشم، سلامتی همسر و فرزندان و خودم، برخورداری از یک زندگی نسبتاً مرفه، داشتن بستگان و دوستان خوب (آنها را یک به یک در ذهن خود مجسم می‌کنم)، از زندگی در شهر و کشوری که در آن

امنیت وجود دارد، برخورداری از موقعیت اجتماعی خوب و شغلی بسیار دوست داشتنی که در آن می‌توانم هر سال دوستان جدید و خوبی در بین جوانان این کشور پیدا کنم و از مصاحبت و همکاری همکاران ارزشمندی برخوردار باشم و ... نعمات و الطاف دیگر.

۲- در ادامه برنامه صبحگاهی برای «استادان» و سایر افرادی که در زندگی من نقش مؤثری داشته‌اند آموزش یا طول عمر با سلامتی و شادی آرزو می‌کنم، مراقبه می‌کنم و یا در ذهن خود با استادان معنویم دیدار می‌کنم، به آرامش خاطر می‌افزایم و برای افرادی که در زندگی من هستند و با آنان کار می‌کنم خیر می‌خواهم (هریک از این افراد را در ذهن خود مجسم کرده و به او خیر پیش می‌گویم).

۳- نام افرادی را که احیاناً از آنان دلخوری دارم یا حس می‌کنم که مرا ناراحت کرده‌اند یادداشت کرده و در حین مراقبه تک‌تک آنان را در ذهن خود مجسم کرده و آنان را می‌بخشم، آنان را به خدای بزرگ می‌سپارم و برایشان از درگاه خداوند خیر و نیکی می‌خواهم.

۴- در موقع صرف صبحانه (و غذاهای دیگر) خداوند را به خاطر دادن آن غذا به من و سلامتی و توانایی استفاده و لذت بردن از آن تشکر می‌کنم، برای تمام کسانی که کار کرده‌اند تا آن غذا را آماده

کنند طلب خیر و سلامتی می‌کنم.

۵- در ترک منزل و رفتن به سرِ کارم هر کسی را که در طول مسیر خود می‌بینم (به ویژه وقتی که در تقاطع خیابان‌ها منتظر باز شدن راه هستم) در ذهن خود برای آنان خیر می‌خواهم. افراد را تک‌تک نگاه کرده و در ذهن خود به آنان خیرپیش می‌گویم.

۶- وقتی از کنار ساختمان و محل تمیز و قشنگ می‌گذرم و گل و گیاه و درختان سرسبزی را می‌بینم، برای تمام افرادی که آنها را به وجود آورده‌اند طلب خیر می‌کنم.

۷- کار خود را به عنوان فرصتی برای محبت ورزیدن بی‌ریا به افرادی که با آنان کار می‌کنم و فرصتی برای ارائه خدمتی بی‌توقع می‌پندارم.

۸- ارزش انسانی توکل را در خود پرورش می‌دهم، اینکه خداوند بر حسب سعی و کوششی که تاکنون نموده‌ام و از طریق نظام زیبا و دقیق آفرینشش نیازهایم را تأمین کرده و بر حسب اعتقادات و باورهای من و سعی و کوششی که خواهم نمود باز هم خواهد کرد. این توکل به معنای واکسنی است که مرا در برابر آفات و ویروس‌هایی مانند اضطراب، حسادت، توقع، حرص، دلبستگی و غیره حفظ خواهد کرد.

۹- در کلاس‌های درس مهم‌ترین کارم را ساطع کردن محبت به دانشجویانم می‌دانم و سعی می‌کنم مطالب درسی را بر محمل

محبت سوار کرده و به دانشجویانم عرضه کنم.

۱۰- در ملاقات افراد در طول روز آنان را به عنوان عزیزترین انسان‌های

زندگیم نگاه کرده و به آنان عشق و محبت ساطع می‌کنم.

۱۱- از خداوند تقاضا می‌کنم که به من یک بینش دقیق عطا فرماید تا

تشخیص دهم که در هر زمان و مکان بهترین و مهمترین کاری را

که می‌توانم انجام دهم کدام است و یک توانایی عطا فرماید تا آن

کار را انجام دهم.

۱۲- امکانات مادی زندگیم را هدایا و اماناتی می‌دانم که خداوند از

طریق نظام دقیق آفرینشش برای تأمین نیازها و راحت‌تر شدن

زندگی طبق تلاش و کوششی که کرده‌ام در اختیارم گذاشته است.

در حالی که از خداوند به خاطر تمام آنها تشکر و سپاسگزاری

می‌نمایم ولی به هیچ یک از آنها دلبستگی و تعلق خاطر ندارم.

۱۳- تمام افرادی را که در گذشته در زندگی من بوده‌اند ولی حالا

نیستند و تمام افرادی را که در حال حاضر در زندگی من حضور

دارند به عنوان معلمان خود در دانشگاه زندگی دانسته که با

فرصت‌هایی که برای من به وجود آورده‌اند امکان تحصیل بهتر مرا

در این دانشگاه و پیشرفت سریعتر مرا در تکامل اخلاقی و پرورش

ارزشهای انسانی فراهم کرده‌اند. برای تمام آنان طلب خیر و

رحمت الهی را می‌نمایم.

۱۴- دریافت محبت از بستگان و دوستان و کسب درآمد را نتیجه افکار

و اعمال و سعی و کوشش خود و لطف و مرحمت خداوند از طریق نظام دقیق و زیبای آفرینشش می دانم. بنابراین با عشق و محبت ورزیدن بی توقع به دیگران و با پرورش ارزشهای انسانی بی چون امید، خوش بینی، خیرخواهی، سپاسگزاری، رضایت، گذشت، تواضع، صبر، صداقت و غیره و بخشش بی توقع قسمتی از درآمد ماهانه خود به نیازمندان، وظیفه خود را ادا می کنم و به شادی زائدالوصفی دست می یابم.

مهدی بهادری نژاد

آبان ۱۳۸۵

امیدوارم به لطف خداوند و باران

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۳ - مسئولیت ما در پیشگاه خداوند*

سألهاست بر این باورم که در پیشگاه خداوند مسئولیم نه تنها کار خوب انجام دهیم بلکه در هر زمان و مکان بهترین کار ممکن را انجام دهیم. امامان بزرگوار ما و سایر مردان (و زنان) بزرگ تاریخ چنین کرده‌اند. دیروز سالروز شهادت دکتر علی شریعتی بود و فردا سالروز شهادت دکتر مصطفی چمران است. این دو بزرگوار نیز بهترین کاری که تشخیص داده بودند انجام دادند. لازم است از خدا بخواهیم که به ما بینشی دهد تا بهترین کار ممکن را تشخیص دهیم و شهامت و قدرتی دهد تا آن را انجام دهیم.

همین مسئولیت برای هر گروه، جامعه یا نظام حکومتی نیز وجود دارد. نظام اسلامی ایران مسئولیت دارد در این برهه از زمان نه تنها کار خوب انجام دهد بلکه بهترین کار ممکن را انجام دهد. به نظر من بهترین و مهمترین کاری که نظام اسلامی ایران در این برهه از زمان می‌تواند انجام دهد عبارت است از: برقراری هر چه بیشتر

* آزادی * امنیت * ثبات * عدالت * نظم

به این ترتیب که هر چه این شرایط بیشتر در جامعه برقرار باشند امکان رشد و شکوفایی علمی و پیشرفت اقتصادی کشور و برخورداری مردم از رفاه و آسایش و آرامش خاطر و رضایت باطن یا شادی بیشتر

خواهد بود. همه جا صحبت از پیشرفت کشور می‌شود. معتقدم آنچه باعث پیشرفت یک جامعه می‌شود مانند آن شرایطی است که باعث پیشرفت یک فرد می‌شود. برای اینکه فرد بتواند پیشرفتی بنماید، به هدفی برسد یا به موقعیتی دست یابد باید هر سه شرط لازم و کافی زیر در مورد او برقرار باشد:

• **خواستن واقعی فرد برای رسیدن به آن هدف**

• **باور واقعی فرد که می‌تواند به آن هدف برسد**

• **تلاش واقعی و مستمر فرد برای رسیدن به آن هدف**

چنانچه این شرایط برقرار باشند نظام آفرینش خداوندی طوری عمل می‌کند تا فرد به هدف و خواسته‌هایش برسد.

برای اینکه جامعه اسلامی بتواند به یک شکوفایی علمی و یا پیشرفت اقتصادی و برخورداری از یک سطح رفاه و آسایش و بالاتر از همه به یک آرامش خاطر و شادی وافر دست یابد لازم است کلیه شرایط لازم و کافی زیر در جامعه برقرار باشند:

• **انگیزه و خواست واقعی جامعه برای برخورداری از یک**

شکوفایی علمی، یک سطح رفاه و آسایش و در نهایت یک

آرامش خاطر و شادی وافر

• **جامعه به این باور برسد که می‌تواند با توکل به خداوند و**

اتکا به خود به این هدف برسد

• جامعه حاضر باشد برای رسیدن به این هدف واقعاً تلاش نماید و کار کند.

این تلاش باید با توجه به نکات زیر باشد:

• صداقت، دقت و سرعت در کلیه کارها،

• مراعات حقوق دیگران،

• صرفه‌جویی در مصرف منابع،

• حفاظت از محیط زیست

بنابراین یکی دیگر از کارهای مهم نظام حکومتی در حال حاضر ایجاد انگیزه برای پیشرفت، احیای حس خودباوری و اتکاء به نفس در جوانان، ارتقای حس وطن دوستی و افتخار به ایرانی بودن و پرورش سایر ارزشهای انسانی چون: امید، ایمان، پشتکار، توکل به خداوند، جوانمردی، خوش‌بینی، خیرخواهی، سپاسگزاری، شجاعت، صبر، فداکاری و گذشت است.

پیشنهاد می‌نماید پژوهشکده‌ای به نام پژوهشکده پرورش ارزشهای انسانی یا مرکز مهندسی اخلاق با همت انسانهای خیر و وطن دوست در کشور تأسیس گردد تا روشهای پرورش ارزشهای انسانی را در جامعه مورد تحقیق قرار داده و به جامعه برای کسب شادی بیشتر که هدف آفرینش می‌باشد کمک نماید.

در حالی که برخورداری از رفاه و آسایش مادی ضروری است و همه فعالیت‌ها ظاهراً برای آنهاست، ولی مهمتر از آنها داشتن آرامش خاطر و رضایت باطن یا شاد بودن است. معتقدم خداوند ما را برای شاد زیستن آفریده و تمام امکانات و فرصت‌های لازم برای دستیابی به شادی وافر را نیز فراهم کرده است. در دستیابی به این شادی مانند پرنده-ای هستیم که مایل است عروج نماید و هر چه بیشتر بالا برود. این پرنده به بالهای عشق و خدمتگزاری مجهز شده است ولی به پاهای او وزنه‌هایی وصل شده که می‌توان آنها را رذائل اخلاقی نامید، رذائلی مانند اضطراب، بدخواهی، توقع، حسادت، خودپرستی، شهوت، عصبانیت، نومیدی و غیره.

برای عروج معنوی و دستیابی به شادی زایدالوصف باید مانند این پرنده بالهای عشق و خدمتگزاری خود را تقویت و وزنه‌های رذائل اخلاقی را کم کرده و در نهایت آنها را از خود دور کنیم. خلاصه اینکه باید دنبال فرصت‌هایی بگردیم که امکان محبت و رزیدن بی‌توقع، خدمتگزاری یسیریا و پیشه کردن تقوا (حذف رذائل اخلاقی) را برای ما فراهم می‌نماید.

معتقدم در ایران چنین فرصت‌هایی به وفور وجود دارند و ما باید از اینکه ایرانی هستیم و در ایران زندگی می‌کنیم و

می‌توانیم از چنین فرصت‌هایی استفاده کنیم، عروج معنوی
بنمائیم و شاد باشیم خداوند را سپاسگزاری کنیم.

امیدوارم شما همیشه شاد باشید

امیدوارم تمام مردم ایران همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام مردم جهان همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام موجودات جهان همیشه شاد باشند

مهدی بهادری نژاد

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۴ - فرصت‌های آسمانی

خدا مال همه است، مال من، مال شما، مال یکایک ما و شما. خدا نمایندگی انحصاری ندارد. خدا به تعداد آدم‌ها در زمین شعبه دارد. خدا تنها امکانی است که هیچ کس نمی‌تواند از من و شما بگیرد.

خدا تنها دارایی است که فقیران بیشتر از ثروتمندان دارند. خدا تنها ذخیره‌ای است که هیچ حکومتی نمی‌تواند مردم را از آن محروم کند یا توزیع آن را در اختیار خود بگیرد یا کوپنی و جیره‌بندی‌اش کند. خدا تنها قدرتی است که مظلومان بیش از ستمگران دارند. خدا تنها رفیقی است که در هیچ شرایطی رفیقش را تنها نمی‌گذارد و به او خیانت نمی‌کند. خدا پناهگاهی است که امنیتش هیچگاه به مخاطره نمی‌افتد و خلل نمی‌پذیرد.

خدا تنها روزنه‌ امید است که هیچ‌گاه بسته نمی‌شود. خدا تنها قدرتی است که با دهان بسته هم می‌توان صدایش کرد. با پای شکسته هم می‌توان به سراغش رفت. خدا تنها معشوقی است که به عاشقان خود عشق می‌ورزد. خدا تنها قاضی است که در قضاوتش احتمال ظلم و خطا نمی‌رود و عدالتش کمترین خدشه‌ای نمی‌پذیرد. خدا تنها خریداری است که اجناس شکسته را بهتر برمی‌دارد و بیشتر می‌خرد. خدا تنها حاکمی است که دنبال راهی برای خلاصی محکوم می‌گردد. خدا تنها دارنده‌ای است که بی‌منت و چشم داشت می‌بخشد. خدا تنها دادستانی است که راه‌های فرار را نشان خلافکار می‌دهد و کلید زندان را در جیب مجرم

می‌گذارد و چشمش را بر خطای گناهکار می‌بندد.

خدا تنها محبوبی است که محبان خود را تر و خشک می‌کند. خدا تنها حکمرانی است که هوای مخالفین خود را هم دارد و عصیانگران مملکت خود را هم از موهبت و لطفش محروم نمی‌کند. خدا تنها سلطانی است که دلش با بخشیدن خنک می‌شود نه با تنبیه کردن. خدا تنها کسی است که دشمنانش را هم بر سر سفرهٔ اطعامش می‌نشاند و به منکران و تکذیب‌کنندگان هم روزی می‌دهد.

خدا تنها کسی است که علی‌رغم دانستن، چشم می‌پوشد و در عین توانستن، درمی‌گذرد و می‌بخشد. خدا تنها حاکم مقتدری است که هیچ‌گاه در خانه‌اش را نمی‌بندد و هیچ‌کس را از خانه‌اش نمی‌راند. خدا تنها مالکی است که درخواست متقاضیان آزارش نمی‌دهد و اصرار و پافشاری خواهشگران، کلافه‌اش نمی‌کند. خدا تنها پادشاهی است که ملاقاتش نیاز به وقت قبلی ندارد. خدا تنها کسی است که برای همگان بهترین را می‌خواهد و از عهده تأمینش هم برمی‌آید. خدا تنها متعهدی است که اگر امانت وجودت را به دستش بسپاری بهتر از خودت مراقبت و محافظتت می‌کند و بیشترین سود را نصیب می‌سازد.

خدا تنها کسی است که اگر یک قدم به سویش برداری، ده قدم به سویت پیش می‌آید و اگر به سمتش بروی به سمت تو می‌دود. خدا تنها کسی است که اگر از تو محبت ببیند، زیر دینت نمی‌ماند و با قدردانی شگفت و بی‌نظیرش تو را شرمنده می‌گرداند. خدا تنها کسی است که

وقتی همه رفتند می ماند و وقتی همه پشت کردند، آغوش می گشاید و وقتی همه نهایت گذاشتند، محرمت می شود. خدا تنها حاکم مقتدری است که برای بخشیدن گناهکار، هزاران بهانه می تراشد، هزاران وسیله می سازد و انواع عذرها و بهانه‌ها را به دست خطاکار می دهد تا تبرئه اش کند ... و ماه رمضان یکی از بهانه‌ها و وسیله‌هاست. و از مهمترین و مؤثرترین و کارسازترین آنها. ماه رمضان، مهلت یا وقت اضافه‌ای است که خدا برای غفلت زده‌ها و در راه مانده‌ها و دیر رسیده‌ها فراهم می کند.

ماه رمضان، مهمانی دیار عالی است که خدا کارت دعوتش را برای همه مردم، از کوچک تا بزرگ و پیر و جوان، عابد و عاصی و صالح و طالح می فرستند. ماه رمضان مقطعی است که خدا ناز بندگان را می کشد، به دنبال فراریان و گریختگان می فرستد و هر شرط و شروطی را برای ورود به خانه و مهمان‌خانه اش برمی دارد.

بباید این فرصت آسمانی را دریابیم.

خدایا!

تو تنها دارایی هستی که هیچکس نمی تواند از ما بگیرد. تو نیز خودت را از ما بگیر!

خدایا!

سینه ما را چنان وسعتی ببخش که همه بندگان تو را دوست بداریم و خود را بهتر و برتر از دیگران نشماریم.

خدایا!

تو تنها دارنده‌ای که بی چشم داشت می‌بخشی!
ما را به بخشش بی‌منت و اعطای بی چشم داشت آشنا بگردان.

خدایا!

کمتر کسی است که گرفتار تلبیس هوای نفس نیست. کمتر کسی
است که خود را حق نمی‌شمرد و دیگران را باطل نمی‌داند. ما را از این
نیرنگ ناجوانمردانه شیطان مصون بدار!

خدایا!

تو تنها سلطانی هستی که دلت با بخشیدن خنک می‌شود نه با تنبیه
کردن.
شادی دل ما را تنبیه دیگران قرار مده و حلاوت و بخشش را به ذائقه-
های جانمان بچشان!

خدایا!

ما را اسباب عزت اولیاءات قرار ده. نه بانی و بهانه دلشان.

خدایا!

ما را خدمتگزار دینت قرار بده. و نه دینت را خدمتگزار ما!

خدایا!

تنها تویی که وقتی همه تنهایمان می‌گذارند، جلیس و مونس و
همدمان می‌شوی. تو تنهایمان نگذار.

خدایا!

بزرگترین نعمت تو و نیاز ما، پروای از توست، چنان که تو را بر همه رفتار و گفتار خود ناظر بینیم. و سر در لاک خود فرو نبریم و چشم بر نظارت تو نبندیم.

خدایا!

تو تنها معشوقی! که به عاشقان خود عشق می‌ورزی! به ما الفبای عشق‌ورزی را بیاموز!

خدایا!

تو تنها حاکم مقتدری هستی که هیچ‌گاه در خانه‌ات را نمی‌بندی، که هیچکس را از خانه‌ات نمی‌رانی. که ملاقاتت نیاز به وقت قبلی ندارد، که ارتباطت سلسله مراتب نمی‌پذیرد.

ای خدایی که در حاکمیت و داوری و در ربوبیت و بنده‌پروری مثل و نظیر نداری، ما را قدردان نعمت بی‌بدیل وجودت بگردان.

خدایا!

چنین نشود که شمردن عیب‌های دیگران ما را از دیدن عیب‌های خویش غافل کند و قضاوت درباره‌ی دیگران ما را از ارزیابی خطاها و کاستی‌های خود باز دارد.

خدایا!

مبادا که چنان به خواب غفلت رویم که هیچ فریادی بیدارمان نکند، و چنان مست قدرت شویم که هیچ سیلی‌ای هشیارمان نسازد.

خدایا!

تو تنها دادستانی که چشم بر خطای خلافکاران می‌بندی! به ما چنان ظرفیت و حیاتی مرحمت کن که با اغماض تو جسورتر نشویم.

خدایا!

تو آن امینی که امانت را نه تنها حفظ می‌کنی که کمال و اعتلا می‌بخشی.

بر ما منت بگذار و وجودمان را به امانت نزد خود نگاه دار، به امانتی که خودت صاحب اول و آخر آنی.

خدایا!

بسیاری از مردم برای آنچه ندارند، برای آنچه گمان می‌کنند که دارند، برای آنچه مالکیت می‌پندارند، چه احساس شادمانه و رضایتمندی دارند. اما داشتن تو حقیقی است، واقعی و سرنوشت‌ساز است، شیرین و دلنشین است، گرمی‌بخش و امید آفرین است. **یادمان بده که چگونه شکرگزار نعمت حضورت باشیم.**

مقاله ۵ - سخنی با برادران و خواهران جوانترم که تصمیم

به ترک وطن گرفته‌اند

حال که شما برای ادامه تحصیل یا زندگی در کشور دیگر تصمیم خود را گرفته‌اید یا در حال تصمیم‌گیری هستید لازم دیدم که چند کلمه - ای با شما عزیزان صحبت کنم. من خود سالها در کشورهای آمریکا و کانادا زندگی کرده‌ام. دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای خود را در آمریکا گذرانده و بعد از آن تا کنون جمعاً ۷ سال در سه دانشگاه آمریکا و ۵ سال در دو دانشگاه در کانادا به تدریس و تحقیق و حدود ۴۸ ماه نیز در طی ۱۴۰ بار سفر به ۳۶ کشور جهان در خارج از ایران گذرانده‌ام و با وضع زندگی مردم در کشورهای مختلف به ویژه کانادا و آمریکا تا اندازه‌ای آشنا هستم.

زندگی در دو کشور یاد شده بسیار آسان و علم و تکنولوژی در این دو کشور بسیار پیشرفته و نظم و نظافت و مراعات حقوق دیگران در این کشورها (و بسیاری از کشورهای غربی دیگر و ژاپن) بسیار چشمگیر است. خلاصه اینکه در این کشورها انسان می‌تواند از آسایش خوبی برخوردار و زندگی مرفه‌ای داشته باشد.

ولی آیا داشتن آسایش و برخورداری از رفاه مادی تنها چیزهایی

هستند که انسان به دنبال آنهاست؟

من داشتن آسایش در زندگی را نفی نمی‌کنم و خود از زندگی نسبتاً

مرفهی برخوردارم، ولی معتقدم که چیزهای دیگر علاوه بر رفاه و آسایش

وجود دارند که باید در نظر بگیریم. دقیقاً این مطلب است که مرا به نوشتن این چند سطر و صحبت با شما واداشته است.

معتقدم ما برای شاد زیستن آفریده شده‌ایم و در روی زمین زندگی می‌کنیم. جالب است توجه کنیم که بیشترین فعالیت انسان‌ها نیز در جهت کسب شادی است. ولی اکثریت مردم دنیا بر این باورند که ثروت و شهرت و قدرت شادی آنها را افزایش می‌دهد. می‌دانیم که اینطور نیست. حال که ثروت و شهرت و قدرت الزاماً برای انسان شادی نمی‌آفریند ببینیم چه عواملی واقعاً به کسب شادی انسان یا افزایش شادی او کمک می‌کنند.

مایلم عوامل کمک کننده به شادی و یا کم کننده آن را شناسایی کرده و آنها را در قالب رابطه‌ای که آن را معادله شادی سنجی می‌نامم معرفی نمایم. این معادله عبارت است از:

$$H = J - F - E \quad (1)$$

در این رابطه H معرف شادی و J معرف عواملی نظیر:

- ۱- عشق و محبت ورزیدن، ۲- خدمتگزاری نمودن، ۳- امید داشتن به آینده، ۴- احساس پیشرفت نمودن و موفقیت در کار، ۵- خوش‌بین بودن، ۶- خیرخواه دیگران بودن، ۷- سپاسگزاری نمودن، ۸- رضایت داشتن، ۹- گذشت داشتن، ۱۰- مورد قدردانی قرار گرفتن

می‌باشد. در رابطه فوق F معرف عواملی نظیر:

- ۱- گرسنگی و سوء تغذیه ۲- درد و بیماری و سایر ناراحتی‌های

جسمانی

E معرف عواملی است که مایلیم آنها را رذائل اخلاقی بنامیم. عوامل متشکله E بسیار زیادند ولی می توان ۲۵ عامل زیر را که (به ترتیب الفبا آورده شده اند) به عنوان مهمترین آنها ذکر کرد:

- | | | |
|------------------------|-----------------------|-------------------|
| ۱- آرزو(برای کسب ثروت، | ۱۰- حرص و زیاده خواهی | ۱۸- سرزنش |
| (شهرت و قدرت) | | |
| ۲- اضطراب | ۱۱- خشم | ۱۹- شهوت |
| ۳- انتقام جویی | ۱۲- خسونت | ۲۰- عجله |
| ۴- بدخواهی | ۱۳- خودپرستی | ۲۱- عصبانیت |
| ۵- تحقیر | ۱۴- دلبستگی | ۲۲- عیبجویی |
| ۶- ترس | ۱۵- دلتنگی | ۲۳- غصه |
| ۷- تنفر و کینه | ۱۶- دورویی | ۲۴- نوامیدی و یأس |
| ۸- توقع | ۱۷- ستم | ۲۵- وسواس |
| ۹- حسادت | | |

طبق رابطه شادی سنجی، برای کسب شادی لازم است عوامل متشکله J را درون خود پرورش داده و سعی نماییم آنها را بیشینه نماییم و عوامل متشکله F و E را در خود کاهش دهیم. یعنی اینکه دنبال فرصت هایی باشیم تا بتوانیم به دیگران محبت بی ریا بسوزیم و مؤثرترین خدمت بی توقع را عرضه کنیم، خیرخواه دیگران باشیم و برای آنچه که داریم و آنچه را که دیگران برای ما کسب کرده اند

سیاسگزاری نماییم. یعنی اینکه سعی کنیم تا هر چه بیشتر از عوامل متشکله J برخوردار شویم. همچنین باید سعی نماییم عوامل «منفی» رابطه شادی سنجی را کاهش دهیم، یعنی اینکه سعی نماییم خوب تغذیه کنیم و از سلامتی برخوردار باشیم و با پیشه کردن تقوا یا تزکیه نفس رذائل یا عوامل متشکله E را در خود کم نماییم. کاهش رذائل اخلاقی ذکر شده با پرورش ارزش‌های انسانی در خود امکان‌پذیر است. تعدادی از این ارزش‌ها عبارتند از:

۱- عشق و محبت	۱۰- تحرک	۱۹- سیاسگزاری
۲- خدمتگزاری	۱۱- تحمل	۲۰- شجاعت
۳- احترام به موجودات	۱۲- تقوی	۲۱- صبر
۴- ارتباط با استاد	۱۳- تواضع	۲۲- صداقت
۵- اعتماد به نفس	۱۴- توکل	۲۳- صرفه‌جویی
۶- امید	۱۵- جوانمردی	۲۴- عدم وابستگی
۷- ایمان	۱۶- خوش بینی	۲۵- فداکاری
۸- پذیرش دیگران	۱۷- خیرخواهی	۲۶- گذشت
۹- پشتکار	۱۸- رضایت	۲۷- محدود کردن آرزوها

بنابراین برای کسب شادی، یعنی دستیابی به آرامش خاطر و رضایت باطن، که برای برخورداری از آن آفریده شده‌ایم و در روی زمین زندگی می‌کنیم، باید دنبال فرصت‌هایی بگردیم که امکان عشق و محبت ورزیدن بی‌ریا و خدمتگزاری بی‌توقع، صبر نمودن، خیرخواه دیگران بودن، حقوق

دیگران را مراعات نمودن، صرفه‌جویی کردن، صداقت داشتن، خوش‌بین بودن و خلاصه اینکه پرورش ارزش‌های انسانی که در بالا به آنها اشاره شد را بیشتر فراهم می‌نماید. معتقدم چنین فرصتهایی در ایران به وفور وجود دارند و ما می‌توانیم علی‌رغم تمامی مشکلات موجود (که بسیاری از آنها در کشورهای دیگر هم وجود دارند) زندگی شادی را در ایران داشته باشیم. در پایان اجازه بدهید با مثال زیر نظرات خود را بهتر بیان نمایم:

در دستیابی به شادی وافر مانند پرنده‌ای هستیم مجهز به دو بال عشق و خدمتگزاری. ولی به پاهای این پرنده وزنه‌هایی بسته شده‌اند که همان رذائل اخلاقی یا عوامل متشکله E در رابطه شادی‌سنجی هستند. این پرنده برای عروج خود باید این دو بال را تقویت و این وزنه‌ها را با پرورش ارزش‌های انسانی یا تزکیه نفس کاهش داده و در نهایت حذف نماید.

این پرنده در کجا می‌تواند بیشترین عروج خود را داشته باشد، ایران، آمریکا، کانادا، استرالیا و یا جاهای دیگر؟ ارزش دارد قدری بیندیشیم و پاسخ این سوال را برای خود بیابیم.

مهدی بهادری‌نژاد

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۶ - پرورش اخلاق پژوهشی و اخلاق مهندسی

چکیده

با پیشرفت سریع علم و فناوری در جهان، جوامع صنعتی پیشرفته به مسأله اخلاق پژوهشی و مهندسی پرداخته‌اند. پرورش اخلاق در پژوهش و مهندسی در ایران جنبه حیاتی دارد.

در این مقاله به ذکر دلایل انجام کاری خلاف اخلاق، عوامل مؤثر در پیشرفت و توسعه، اصول اخلاقی پژوهشی و مهندسی و باورها در پرورش اخلاق پژوهشی و اخلاق مهندسی یا مهندسی نمودن اخلاق پرداخته شده است. پیشنهاد شده است که پژوهشگران و مهندسان کشور اخلاق حرفه‌ای خود را به خاطر دستیابی به شادی عمیق و دراز مدت طول عمر پرورش دهند و امیدوار باشند که خداوند از طریق نظام آفرینش خود به فعالیت‌های آنان برکت خواهد داد.

کلمات کلیدی: اخلاق پژوهشی، اخلاق مهندسی، شادی، برکت در

زندگی

مقدمه

با توجه به پیشرفت سریع علم و فناوری در چند دهه گذشته، جوامع پیشرفته صنعتی، به ویژه آمریکا، بر آن شدند که به مسأله اخلاق پژوهشی و مهندسی بیشتر بپردازند، به طوری که با رعایت اخلاق پژوهشگران و

مهندسان خود کنترل‌کننده فعالیت‌هایشان باشند. میزان این توجه در تأسیس مراکز مربوط به اخلاق، پایگاه‌های کامپیوتری، دایر کردن خط-های تماس برای مشاوره در امور مربوط به اخلاق پژوهشی و مهندسی، تدوین آیین‌نامه‌های اخلاقی در شرکت‌ها و موسسات و تعلیم پژوهشگران و مهندسان در دانشگاه‌ها، در تعبیر و تفسیر مفاد این آیین-نامه‌ها و انتشار مقالات و کتب فراوان درباره اخلاق در علوم مهندسی کاملاً مشهود است. بسیاری از شرکت‌های تجاری و سازمان‌های دولتی امروزی، دفاتر اخلاقی، خبرنگارهای اخلاقی، و برنامه‌هایی برای آموزش اخلاقی کارکنان دارند. حتی اتحادیه‌هایی متشکل از مسئولان دایره‌های اخلاق سازمانی تشکیل شده‌اند [۱ تا ۴].

نکات ذکر شده در این مقاله برای دانشمندانی که به تحقیقات بنیادی می‌پردازند و می‌توانند پدیده یا جسمی را کشف کنند، یا برای مهندسانی که به تحقیقات کاربردی می‌پردازند و در نهایت می‌توانند اختراع کنند، مشترک است.

تحقیقات علاوه بر شادمانی کشف و اختراع و پی بردن به قسمتی از نظام آفرینش، خشنودی‌های بسیار دیگری را نیز به همراه دارد. محققان فرصت آن را می‌یابند که با افراد زیادی همکاری داشته باشند؛ با همکارانی که نقش به‌سزایی در افزایش اطلاعات علمی انسان دارند و با هم‌تایانی که عمیقاً فکر می‌کنند و به موضوعات مورد علاقه مشترک به شدت اهمیت می‌دهند.

محققان اغلب در انتخاب چیزی که مورد بررسی قرار می‌دهند و در تصمیم‌گیری موارد برنامه‌ریزی زندگی حرفه‌ای و شخصی خود، آزادی قابل ملاحظه‌ای دارند. آنان بخشی از جامعه‌ای هستند که بر مبنای ایده-آل‌های اعتماد و آزادی بنا شده است؛ جایی که کار طاقت‌فرسا و موفقیت به عنوان عالی‌ترین پاداش‌های درخور توجه شناخته می‌شوند. کار محققان می‌تواند تأثیر مستقیم و آنی بر جامعه داشته باشد و این مسأله تضمین می‌کند که مردم به یافته‌ها و مفاهیم تحقیق علاقه‌مند باشند [۱].

تعریف اخلاق

اخلاق شامل صفاتی از انسان است. انسان کارهای مطابق و متناسب با این صفات را بدون تأمل و تفکر و دشواری انجام می‌دهد. هرگاه صفتی برای شخصی به صورت پایدار درآید و در او رسوخ کرده باشد به گونه‌ای که کارهای متناسب با آن را بدون تأمل زیاد و به سهولت انجام دهد می‌گویند آن صفت برای او «ملکه» شده است و در صورتی که چنین نباشد، بلکه صفتی زودگذر باشد و شخص در انجام کار متناسب با آن خود را به انجام آن وادار کند، آن صفت را «حال» می‌نامند [۵].

خُلُق در لغت به معنی صفت پایدار و راسخ یعنی ملکه است و اخلاق به مجموعه این گونه صفات اطلاق می‌شود. معنای لغوی اخلاق، اختصاص به صفات نیکو و پسندیده ندارد و شامل صفات زشت و

ناپسند نیز می‌شود [۵].

در حالی که اخلاق شامل هر دو صفات پسندیده و رذیله می‌شود، منظور ما از اخلاق در این جا صفات فاضله و نیکو و پسندیده است. مثلاً ایثارگری را صفتی اخلاقی و عمل دزدی را غیر اخلاقی می‌نامند. هدف علم اخلاق، دستیابی به کمال است و این علم عهده‌دار پرورش صفات ارزنده و حالات پسندیده و همچنین عهده‌دار از میان بردن صفات ناپسند و رذائل اخلاقی در وجود انسان است که به بالا بردن درجه شادی انسان کمک می‌کند [۶ و ۷].

اهمیت موضوع

در ایران مشکل و مسئله‌ای اساسی در کشاورزی، صنعت، خدمات، علم و فناوری و غیره نداریم. تنها مشکل و مسئله ما ناهنجاری اخلاقی و فرهنگی است و تا این مسئله حل نگردد کشور به شکوفایی علمی، پیشرفت صنعتی و رفاه اجتماعی نخواهد رسید و جامعه از آرامش خاطر و شادی وافر برخوردار نخواهد شد. دولت‌ها در برطرف نمودن مشکلات، بیشتر به «علامت درمانی» می‌پردازند تا «علت درمانی».

اگر می‌خواهیم حیات علمی داشته باشیم و به عنوان یک جامعه با تمدن چند هزار ساله حتی زنده بمانیم باید به پرورش اخلاق و ارزش‌های انسانی بپردازیم.

یعنی اخلاق را مهندسی نمائیم.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

ملک‌الشعراى بهار

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ ... (سوره رعد-آیه ۱۱)
 ... خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا مردم خود
 دگرگون شوند.

دلایل انجام کاری خلاف اخلاق

- یک فرد در فعالیت‌های روزمره خود ممکن است به یک یا چند دلیل زیر مرتکب اشتباه و یا ارتکاب عملی غیراخلاقی در حرفه خود گردد.
- ۱- عدم آگاهی از روش درست و صحیح برای انجام کار محول شده
 - ۲- بی‌دقتی، لاپرواہی، بی‌توجهی در انجام کار و عدم احساس تعلق به سازمان یا جامعه یا کشور خود
 - ۳- عدم وجود تشویق برای انجام کار درست و خوب، تنبیه برای کار اشتباه
 - ۴- خودخواهی و در نظر نگرفتن منافع شخصی که می‌تواند برای کسب ثروت، شهرت و یا قدرت باشد
 - ۵- استیصال (در حد مرگ و زندگی)

خلاصه نکاتی که باید مورد توجه پژوهشگران قرار

گیرد [۲ تا ۴].

صداقت در زندگی روزمره. پژوهشگر باید تمایل و جسارت کافی در مقابل دروغگویی و فریبکاری داشته باشد. صداقت آن است که هرگز نباید خود را فریب دهیم و این واقعیتی است که هر انسانی می-تواند خود را آسان‌تر از دیگران فریب دهد. منظور از صداقت فقط گفتن حقیقت نیست بلکه آن است که وضعیت موجود را به طور کامل و شفاف تشریح کنیم و اطلاعات مورد نیاز را برای تفکر و تصمیم‌گیری افراد در اختیار آنان قرار دهیم.

بی‌صداقتی در پژوهش‌های علمی به صورت‌های زیر بروز می‌کند:

۱- **سرقت اطلاعات:** رفتار با مالکیت فکری دیگران به نحوی که

انگار از آن خودمان است؛ بی‌آنکه اجازه گرفته باشیم.

۲- **زینت داده‌ها:** صاف کردن داده‌ها به نحوی که برای نتیجه‌گیری

مورد نظرم مناسب‌تر باشد.

۳- **پختن داده‌ها:** حفظ آن نتایجی که با تئوری ما سازگار باشد و

دور ریختن دیگر داده‌ها.

۴- **جعل داده‌ها:** جعل داده‌های پژوهشی و آزمایش‌ها.

سرقت داده‌ها در واقع دزدی است: غضب کار دیگران به نحوی که

گویی کار ما بوده است. سرقت داده‌ها دروغگویی نیز هست. مدعی می-

شویم که کار دیگران مال ماست. سرقت داده‌ها نه فقط بی‌احترامی به پدیدآورندگان واقعی است، بلکه تصویری کاذب از توانایی سارق ارائه می‌دهد. در مواردی، این امر ممکن است به استخدام شخص برای انجام کاری بشود که صلاحیتش را ندارد.

زینت، پختن و جعل داده‌ها نیز عواقب ناخوشایندی دارد. کسانی که به چنین ترفندهایی متوسل می‌شوند غالباً برای تبرئه خود مدعی می‌شوند که به استنتاج‌های خود اطمینان داشته‌اند یا می‌گویند وقت کافی برای تکمیل آزمون‌های زاید و اضافی را نداشته‌اند. اما، به ویژه در حوزه‌های پژوهش درباره سلامت و ایمنی، پژوهشگران و جامعه باید کاملاً مراقب مورد اعتماد بودن آزمون‌ها باشند. افشای دستکاری داده‌ها، اعتماد دیگر پژوهشگران و نیز مردم را از بین می‌برد؛ هر چند نتیجه‌گیری‌های پژوهش دستکاری شده درست باشد.

افشای دستکاری داده‌ها مسائل دیگری را نیز در بر خواهد داشت. این اقدام‌ها حتی اگر سبب زبان‌های واقعی به سلامت یا ایمنی نشود و حتی اگر دیگران در پژوهش‌های خود به این داده‌ها استناد نکنند، باز هم وجود داده‌های نامطمئن سبب شک و تردید نسبت به کل پژوهش‌ها در حوزه مورد نظر خواهد شد. پس قضیه صرفاً دامنگیر پژوهشگر ناصادق نمی‌شود؛ بلکه کل پژوهش‌ها را به محاق تردید می‌افکند. در ضمن، تصحیح پژوهش اولیه مستلزم صرف وقت و هزینه فراوان خواهد بود.

صداقت آکادمیک. پژوهشگر باید در حفظ استانداردهای صداقت

(راستگویی، قابلیت اعتماد) بکوشد و از تقلب، جعل اطلاعات، دزدی، کمک به دیگران در رعایت نکردن صداقت، عرضه نادرست و فریبکارانه، انجام ندادن سهم خود در فعالیت‌های گروهی، کارشکنی و دزدی پرهیز کند.

تخلف تحقیقاتی. پژوهشگر باید از زیر پا گذاشتن استانداردهای مورد نیاز در انجام تحقیقات سالم بپرهیزد.

رضایت آگاهانه. پژوهشگر باید تمام اطلاعات لازم در مورد نوع پژوهشی که قرار است انجام شود، همراه با خطرات احتمالی و منافع آزمایش‌ها، روش‌های جایگزین فرآیندهایی که به کار گرفته خواهد شد و هر نوع اطلاعاتی که لازم باشد در اختیار همکاران پژوهشی خود قرار دهد و آنان را بدون تهدید و اجباری برای اتخاذ تصمیم‌گیری در همکاری آزاد، آزاد بگذارد.

رعایت صداقت در نوشتن گزارش. پژوهشگر باید صداقت و راستگویی را در نوشتن رساله یا گزارش نهایی و یا تهیه مقالات یا سخنرانی‌هایی که دستاورد پژوهش او هستند مراعات کند و از سرقت ادبی، ارائه نادرست اطلاعات و رعایت نکردن ترتیب در نوشتن نام پژوهشگران بپرهیزد و در زمان دانشجویی، تهیه مقالات و سخنرانی‌ها را با اطلاع و موافقت استاد راهنما انجام دهد و مقررات دانشگاه را در ترتیب نوشتن نام خود، استاد راهنما و دیگر پژوهشگران همکار به

کارگیرد.

صداقت در مشاوره و در مقام شاهد متخصص. پژوهشگر باید در مواردی همچون تبلیغات، مزایده‌ها، تصفیه حساب‌ها و گزارش تخلفات و در اظهار نظرهای فنی و کارشناسی صداقت را مراعات و در قضاوت‌های خود بی‌طرفی را کاملاً رعایت کند و تحت تأثیر پول، هوای نفس، دلسوزی و گرایش‌های سیاسی قرار نگیرد [۲ تا ۴].

عوامل مؤثر در پیشرفت

برخورداری از هوش و استعداد و داشتن منابع طبیعی و مالی شرایط لازم و کافی برای پیشرفت اقتصادی نیستند و حتماً عوامل دیگری نیز وجود دارند که بدون آنها پیشرفت کند و یا غیرممکن می‌نماید. یقیناً عواملی نظیر انگیزه، باور و تلاش افراد درگیر در اجرای یک طرح یا فعالیت و برخورداری آنان از اخلاق حرفه‌ای، قوانین و مقررات موجود در جامعه، و به طور کلی نگرش و علاقه و توجه و حمایت مردم از طرح مورد نظر در اجرای موفقیت‌آمیز طرح یا فعالیت نیز مؤثرند.

نکات ارائه شده در بحث فوق را می‌توانیم در قالب زیر، که آنرا رابطه پیشرفت سنجی (Progressometry) می‌خوانیم، ارائه دهیم:

$$A_r = \alpha MERKS \quad (۱)$$

$$Q/t = \beta MERKS \quad (۲)$$

در این روابط Ar معرف میزان پیشرفت، M معرف انگیزه، E معرف اخلاق، R معرف منابع مالی، K معرف دانش، S معرف حمایت جامعه از فعالیت مورد نظر، Q معرف کیفیت، t معرف زمان و α و β ضرایب تبدیل می‌باشند.

باورها در پرورش اخلاق پژوهشی و مهندسی، یا

مهندسی نمودن اخلاق

۱- برای هر کاری که انجام می‌دهیم، روش بهتری نیز وجود دارد، لازم است این روش بهتر را بیابیم. این بهینه‌سازی یک فرآیند دینامیکی بوده و باید در تمام مراحل انجام آن فعالیت ادامه داشته باشد.

۲- برای روش زندگی‌یی که داریم، روش بهتری نیز وجود دارد، لازم است این روش بهتر را بیابیم. این بهینه‌سازی نیز یک فرآیند دینامیکی بوده و باید در تمام دوران زندگی ادامه داشته باشد.

۳- «روشهای بهتر» در انجام کار و یا زندگی در جهت پیشینه شدن شادی واقعی طول عمر می‌باشد که خداوند ما را برای آن آفریده است.

۴- بیشترین شادی دراز مدت انسان در پرهیزگاری کامل و ارائه مؤثرترین خدمت بی‌ریا همراه با عشق‌ورزی بی‌توقع به

نیازمندترین افراد به دست می‌آید.

۵- برای ارائه مؤثرترین خدمت لازم است سطح آگاهی و معلومات خود را در حرفه‌ای که انتخاب کرده‌ایم بالا برده و دانش خود را همیشه به روز نگه داریم.

۶- خدمتگزاری بی‌ریا به نیازمندترین افراد را یک عبادت دانسته و خداوند را به خاطر چنین فرصتی که برایمان فراهم نموده همیشه سپاسگزاری می‌نماییم.

۷- با ایمان و اعتقاد به آیات:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (سوره طلاق، آیات ۲ و ۳)

هر کسی تقوایش کند برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و از جایی که گمانش را ندارد روزیش می‌دهد و هر که بر خدا توکل کند، خداوند او را کافی است ...

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا
يُجْزَىٰ بِإِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (سوره انعام، آیه ۱۶۰)

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر ببیند تا ستمی بر آنها نرفته باشد.

اضطرابی برای تأمین زندگی خود نداریم و با پیشه کردن تقوا(برخورداری از ارزشهای انسانی و اخلاق پژوهشی و مهندسی) فقط

برای خدمتگزاری بی‌ریا به کسانی که بیشترین نیاز را دارند تلاش می‌نماییم و باور داریم که خداوند از طریق نظام دقیق و ظریف آفرینش نیازهای ما را تأمین و به فعالیت و حرفه ما برکت، و در زندگی ما شادی می‌آفریند.

۸- اخلاق را برترین و عالیترین سرمایه بشری می‌دانیم.

۹- پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور را مرهون برخورداری وافر مردم از اخلاق و ارزشهای انسانی می‌دانیم.

۱۰- سرفرازی صنعتی و پیشرفت اقتصادی کشور را مرهون تربیت انسان‌هایی می‌دانیم که علاوه بر برخورداری از اخلاق پژوهشی و مهندسی دارای ابتکار و خلاقیت بوده و ایران را متعلق به خود دانسته و به آن عشق می‌ورزند و در حراست از منابع ملی و حفاظت از محیط زیست کوشا می‌باشند.

از فرمایشات حضرت محمد در ارتباط با اخلاق*

۱- *أَنَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ* (من برای تکمیل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام).

۲- برخورداری از اخلاق یکی از عوامل گشایش در رزق و روزی و عدم آن باعث تنگدستی و فقر می‌شود.

۳- گنج‌های رزق در اخلاق خوب نهفته است.

* تأثیر این نکات را می‌توان در رابطه ۳ (در آخر این مقاله) دید.

- ۴- اخلاق نیکو نصف دین است و موجب زیادت در روزی می‌شود.
- ۵- به درستی که انسان گاهی به دلیل انجام گناه [بدی اخلاق] از روزی مقرر خود محروم می‌ماند.
- ۶- عدم برخورداری از اخلاق باعث رفتارهای ناشایست انسان می‌شود و علت اصلی محرومیت‌های انسان اعمال و رفتارهای ناشایست خود اوست.

معیارهای مؤثر در پیشرفت جوامع

- ۱- خواست و انگیزه واقعی برای پیشرفت
 - ۲- صداقت در افکار و گفتار و رفتار
 - ۳- دقت و سرعت در انجام کار
 - ۴- پشتکار
 - ۵- مراعات حقوق دیگران
 - ۶- استفاده بهینه از منابع ملی مانند آب، انرژی، غذا، دارو، پول و وقت
 - ۷- حفاظت از محیط زیست
 - ۸- خودباوری و خوداتکایی
- اگر این معیارها را در نظر گرفته و به ترتیبی مراعات نکات اخلاقی فوق را در کشورهای مختلف اندازه‌گیری نمایم. معتقدم پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در جوامع و رفاه و آسایش مردم و شادی آنان بستگی به معیارهای اخلاقی فوق دارند.

برای حفظ بقاء خود به عنوان یک ملت با تمدن و فرهنگ چند هزار ساله ما باید به معیارهای فوق توجه کنیم. خلاصه اینکه، اگر می‌خواهیم کشوری آباد با مردمی که از رفاه و آسایش مادی و شادی وافر برخوردارند داشته باشیم، لازم است که ارزش‌های انسانی را در خود پرورش دهیم.

پرورش ارزش‌های انسانی شرط لازم برای دستیابی به

شادی

اگر می‌خواهیم مردمی که از آرامش خاطر و شادی وافر برخوردارند داشته باشیم لازم است که در باورهای خود در دستیابی به شادی، یعنی کسب ثروت و شهرت و قدرت (که قاطبهٔ مردم دنیا به آنها برای کسب شادی خود توجه دارند)، بازننگری کرده و شادی خود را در پرورش ارزش‌های انسانی زیر جستجو کنیم [۷].

- عشق و محبت ورزیدن بی‌توقع به یکدیگر و به تمام موجودات
- ارائه مؤثرترین خدمت بی‌ریا به کسانی که بیشترین نیاز را دارند
- اعتماد به نفس و خودباوری
- صبر
- امید
- تحرک
- ایمان
- تحمل
- پذیرش دیگران
- تقوی

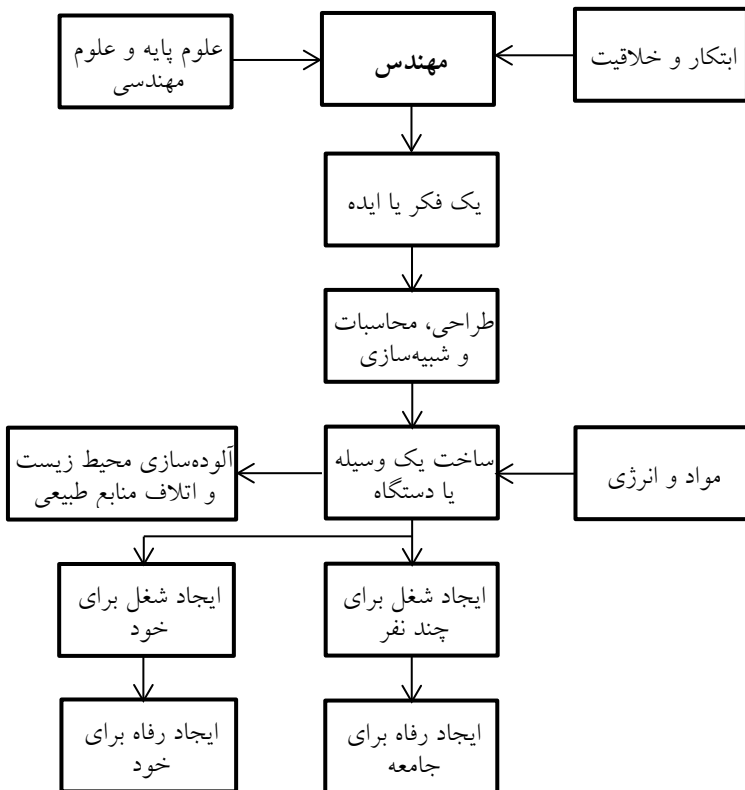
- پشتکار
- حفاظت از محیط زیست
- خوش بینی
- صداقت
- خیرخواهی
- صرفه‌جویی
- سپاسگزاری
- عدم وابستگی
- شجاعت
- فداکاری
- تواضع
- گذشت
- جوانمردی
- محدود کردن آرزوها

معیارهای توسعه اقتصادی در ایران

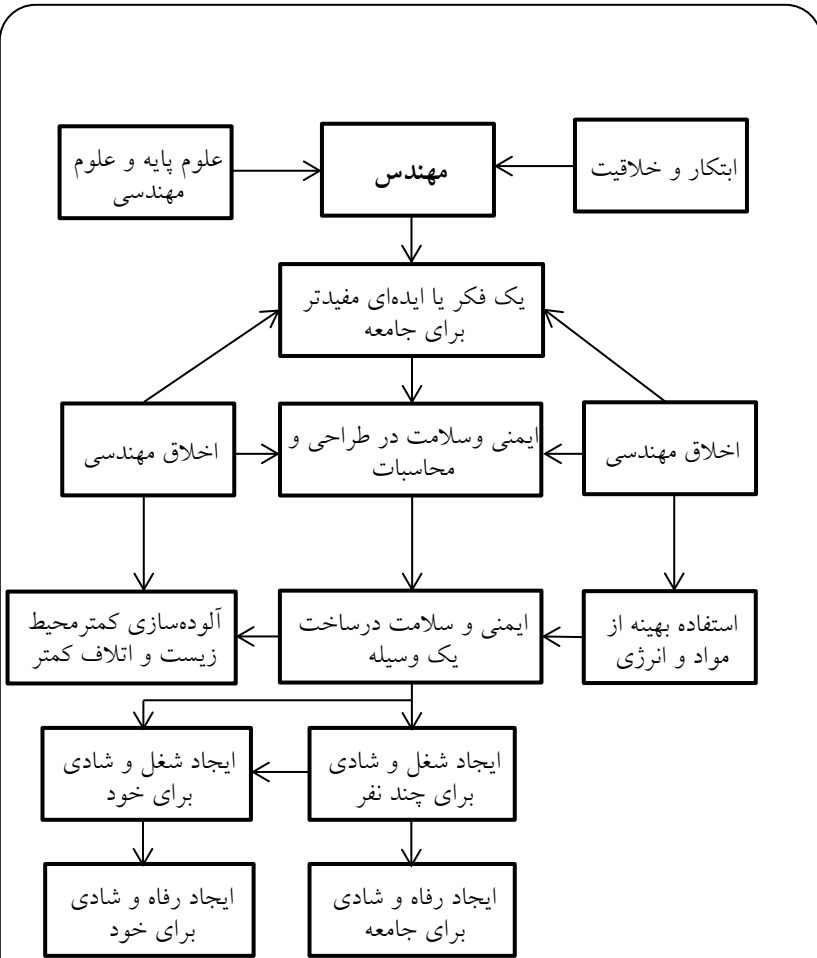
توسعه اقتصادی در گرو پیشرفت صنعت کشور و توانایی رقابت در صحنهٔ بین‌المللی است و این میسر نمی‌شود مگر با داشتن پژوهشگران و مهندسانی که:

- دارای انگیزه و پشتکارند،
- قادر به تشخیص مسائل و نوآوری هستند،
- برخوردار از اعتماد به نفس در حل مسائل و نوآوری هستند،
- متعهد و مسئولیت‌پذیر هستند،
- با صداقت، دقت، سرعت و مراعات حقوق دیگران کار می‌کنند،
- دارای ابتکار و خلاقیت بوده، از آنها در حل مسائل و نوآوری‌ها استفاده می‌کنند،
- قادر به کار گروهی و همکاری با دیگران هستند،

- از معلومات پایه در رشته خود برخوردارند،
 - توانایی فراگیری دانش‌های جدید را دارند.
- نمودارهای ۱ و ۲، به ترتیب فعالیت و افتخار یک نفر مهندس و یک نفر مهندس برخوردار از اخلاق مهندسی را نشان می‌دهند [۸].



نمودار ۱ - فعالیت و افتخار یک نفر مهندس



نمودار ۲- فعالیت و افتخار یک نفر مهندس برخوردار از اخلاق

اصول اخلاقی مهندسی [۸]

۱- مهندسی حرفه‌ای است که در زندگی مردم نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. از صاحبان این حرفه انتظار می‌رود که این نقش را در

کمال صداقت، بی‌طرفی، انصاف و عدالت و با مراعات اصول و قواعدی ایفا نمایند.

۲- مهندسان می‌دانند که زندگی، ایمنی، سلامت و رفاه عموم مردم بستگی به قضاوت‌ها، تصمیمات و کارهای مهندسی اجرا شده در سازه‌ها، ماشین‌آلات، محصولات، فرآیندها و وسایل دارند. مهندسان می‌دانند که نقش بسیار مهمی در جهان برای توسعه، با هدف دستیابی به دنیایی آرام و مرفه‌تر ایفا می‌کنند.

۳- از مهندسان انتظار می‌رود که خدمات خود را با مراعات بالاترین درجه ایمنی، سلامت و رفاه جامعه ارائه دهند و خود را به رعایت بالاترین درجه اخلاق حرفه‌ای متعهد بدانند.

۴- مهندسان ایمنی، سلامت و رفاه عمومی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند.

بحث مهندسی نمودن یا پرورش اخلاق بر این باور (نویسنده) استوار است که:

ما برای شاد زیستن خلق شده‌ایم، ما زنده هستیم تا شاد باشیم و این حق ماست که شاد باشیم و تمام وقایع و رخداد‌های زندگی ما فرصت‌هایی هستند تا ما بتوانیم شادی درازمدت طول عمر خود را بیشینه‌نمائیم. بنابراین یک نفر پژوهشگر یا مهندس می‌تواند به شغل و مسئولیت خود به عنوان فرصتی برای این منظور و برای رسیدن به

هدف فوق نگاه کند.

روش‌های دستیابی به شادی عمیق و دراز مدت

در اینجا فشردهٔ مراحل پیشنهادی در این بحث برای دستیابی به شادی فردی و اجتماعی ارائه می‌شود (برای بهره‌گیری بیشتر از قدرت تلقین، در بیان مطالب از ضمیر اول شخص مفرد استفاده می‌کنیم):

- ۱- می‌پذیرم که برای شاد بودن زندگی می‌کنم و می‌پذیرم که در زندگی شادمانی‌هایی هستند که از لذات جسمانی بسی عمیق‌ترند.
- ۲- می‌پذیرم که من خود به تنهایی مسئول شادی خود هستم و با نگرشی مناسب و جهد و کوشش فراوان می‌توانم به آن دست یابم.
- ۳- می‌پذیرم که شادی و سعادت عمیق را می‌توان از راه محبت ورزیدن بی‌چشمداشت و خدمتگزاری بی‌ریا به دست آورد.
- ۴- بسته به علایق و استعدادها، کمر به انجام مؤثرترین و مهم‌ترین خدمت بی‌ریا به کسانی که بیشترین نیاز را دارند می‌بندم. وقتی برای کار یا حرفه‌ای برنامه‌ریزی می‌کنم با کمال علاقه خود را برای خدمت مؤثرتر آماده می‌سازم و مجسم می‌کنم که در آن حرفه کاملاً موفق هستم.
- ۵- می‌پذیرم که نظام آفرینش بسیار سخاوتمند و کاملاً غنی است و کلیهٔ نیازهای مرا با توجه به افکار و کوشش‌هایم و برخورداری من از تقوا یا اخلاق پژوهشی و مهندسی برآورده می‌کند. پس من به

هیچ کس نیاز ندارم و هیچ‌گاه نگران معاش خود نیستم چون به خداوند توکل می‌کنم. او به وسیله نظام آفرینشش زندگی مرا تأمین می‌کند.

۶- در خدمتی که پیش می‌گیرم هرگز به ثروت، شهرت و قدرت و ثمره کارهایم نمی‌اندیشم. فقط بی‌چشمداشت و بی‌ریا و در کمال عشق و محبت، خدمت می‌کنم. اگر این خدمت ثروت و شهرتی برایم به همراه آورد هرگز به آن دل نمی‌بندم، مغرور نمی‌شوم و از آن برای خدمت مؤثرتر و بیشتر استفاده می‌کنم.

۷- از همه دانش و توانایی‌های خود برای برنامه‌ریزی و اجرای کاری که می‌خواهم انجام دهم استفاده می‌کنم و در همه حال راضی و تسلیم رضای خدا هستم.

۸- می‌پذیرم آنچه بر سر من می‌آید و هر موقعیتی که در آن قرار دارم، نتیجه افکار، اعمال، خواسته‌ها و آرزوهای خود من در گذشته است که نظام آفرینش با کمال قدرت، عشق و محبت برایم فراهم کرده است.

۹- می‌پذیرم که با توجه به هدف دراز مدت زندگی، این وضعیت بهترین موقعیت ممکن برای پیشرفت معنوی و بیشینه شدن شادی من در تمام عمر است.

۱۰- تنها به صفات نیک کسانی که ذهن مرا به خود مشغول می‌کنند می‌اندیشم. فهرستی از این صفات را آماده می‌کنم تا هرگاه

کاستی‌های آنها به ذهنم خطور کردند بتوانم به آن رجوع کرده، نیکی‌های آنها را ببینم، برای هر کس و هر چیزی که می‌بینم یا به آن می‌اندیشم طلب خیر می‌کنم.

اعتقاد و باور ما نقش بسیار مهمی را در شاد زیستن ما دارند، به طوری که اگر همه جریان‌ها، وقایع و حوادث زندگی را فرصت‌هایی برای خدمت بی‌ریا و ابراز محبت بی‌چشمداشت بدانیم، زندگی واقعاً شیرین می‌شود.

همیشه باید به دنبال فرصت‌هایی برای خدمت باشیم و بدون هیاهو و چشمداشت و فقط به عنوان انجام وظیفه و در کمال تواضع و فروتنی و با محبت‌ورزی کامل خدمت کنیم.

برکت در زندگی

نظام آفرینش خداوندی طوری عمل می‌کند که به فعالیت‌های فرد، گروه، یا جامعه‌ای که از اخلاق یا ارزش‌های انسانی برخوردار است «برکت» داده می‌شود و این افراد کارهایشان در کمال شادی و آرامش خاطر و به راحتی در زمانی کمتر و با کیفیتی بالاتر انجام می‌شود.

با برخورداری از تقوا و با خدمتگزاری بی‌ریا، از مواهب نظام آفرینش بیشتر بهره‌مند و شادتر می‌شویم. می‌توانیم مواهب نظام آفرینش یا همکاری نظام طبیعت در امور زندگی خود را نسبت به خدمتی که می‌کنیم با رابطه‌ی زیر نشان دهیم:

$$CU = 10^S \quad (۳)$$

که در این رابطه S معرف خدمت و CU معرف «برکت» یا کمک نظام آفرینش می‌باشد.

منابع

- 1- *National Academies, On Being a Scientist, Responsible Conduct in Research*, National Academy Press, Washington D.C., 1995.
- 2- www.nspe.org/ethics
- 3- M.W.Martin, R. Schinzinger, *Ethics in Engineering*, Mc Graw-Hill Publishing Co, New York, 2005.
- 4- Charles E. Harris Jr., Michael S. Pritchard, Michael J. Rabins, *Engineering Ethics, Concept and Cases*, 3rd.ed., Wadsworth Belmont,CA., 2000.

۵- مجتبی مصباح، فلسفه اخلاق، قم، مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۶.

۶- احمد حسین شریفی، آئین زندگی (اخلاق کاربردی)، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.

۷- مهدی بهادری‌نژاد، شادی و زندگی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مدیسه، ۱۳۸۵.

۸- مهدی بهادری‌نژاد، اخلاق مهندسی و مهندسی اخلاق، تهران، انتشارات یزدا، ۱۳۸۸.

نتیجه‌گیری

اگر می‌خواهیم در ایران حیات علمی داشته باشیم و به عنوان یک جامعه با تمدن چند هزار ساله حتی زنده بمانیم باید به پرورش اخلاق و ارزش‌های انسانی در خود پردازیم. من دین خود را به کشورم با این تعهد ادا می‌کنم:

از امروز کمر همت می‌بندم

تا با پرهیزگاری کامل

مؤثرترین خدمت بی‌ریا را

همراه با عشق‌ورزی بی‌توقع

به نیازمندترین افراد ارائه دهم،

و به واسطه آن وبه لطف خداوند، عروج معنوی نموده

و به بالاترین درجه شادی و آرامش خاطر دست یابم.

مهدی بهادری‌نژاد

خرداد ۱۳۹۱

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۷ - اخلاق محیط زیستی

مقدمه

محیط زیست کشور در یک وضعیت بسیار بحرانی قرار دارد. موارد زیر بخشی از پیامدهای این بحران است:

۱- فزونی بیماری‌ها و مرگ و میرهای ناشی از گسترش آلودگی هوا در تهران و بیشتر شهرهای بزرگ کشور

۲- تولید رو به افزون انواع ضایعات شهری و دفع غیر اصولی آنها در کنار جاده‌ها، حاشیه رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و زمین‌های اطراف شهرها (آلودگی آب‌های سطحی و زیرزمینی)

۳- تجاوز به حریم پارک‌های شهرها (از جمله تهران) به ویژه توسط شهرداری‌ها و به بهانه ساخت و ساز فضاهای اداری، تفریحی و ...

۴- فرسایش و نابودی نگران‌کننده خاک‌های کشاورزی و پوشش گیاهی

۵- کاهش نگران‌کننده سطح جنگل‌های کشور (۲۰۰ هزار هکتار در سال) و پارک‌های محلی؛ از جمله گلستان، خجیر، سرخه‌حصار و ...

۶- آلودگی نگران‌کننده بسیاری از روزدخانه‌های کشور؛ از جمله کارون، سفیدرود، چالوس، زرچرب، آستارا، بابل و ...

۷- انقراض (کنونی یا به زودی) نسل بسیاری از حیوانات؛ از جمله شیر و ببر ایرانی، پلنگ، یوزپلنگ، گوزن ایرانی، آهو و ...

۸- نابودی (کنونی یا به زودی) نسل بسیاری از آبزیان؛ از جمله تمساح

ایرانی، فک و ماهیان خاویاری دریای خزر، مرجان‌ها و دلفین‌های خلیج فارس و ...

۹- نابودی (کنونی یا به زودی) نسل بسیاری از پرندگان؛ از جمله

پلیکان خاکستری، عروس غاز، قوی کوچک، عقاب طلایی و ...

۱۰- خشک شدن (کنونی یا به زودی) بیشتر دریاچه‌ها و تالاب‌های

کشور؛ از جمله دریاچه‌های زریبار، ارومیه، مهارلو، هامون، بختگان

و ... و تالاب‌های گاوخونی، انزلی، یادگارلو، آلاگل، نهبندان و ...

محیط زیست جهانی نیز در یک وضعیت بحرانی قرار دارد. گرم شدن

اتمسفر زمین که ذوب شدن یخهای قطبی، بالا آمدن سطح اقیانوس‌ها و

دریاها و آوارگی تعداد زیادی از مردم (حدود ۵۰۰ میلیون نفر)، اختلال

در روند نزولات جوی، طوفان‌ها، سیل‌ها و خشکسالی در بسیاری از نقاط

جهان را دربر دارد بخشی از پیامدهای این بحران است. برآورد می‌شود

که خسارت مالی ناشی از گرم شدن اتمسفر زمین بیش از تمام خسارات

وارد در اثر طوفان‌ها و سیل‌ها باشد.

تمام مردم، به ویژه مهندسان اخلاقمند، مسئولیت خطیری برای

جلوگیری از انهدام محیط زیست و احیای آن برای زندگی انسان‌ها،

حیوانات و گیاهان دارند. مهندسان باید حداکثر ملاحظات ایمنی،

بهداشتی، بهزیستی عمومی را رعایت کنند و نیز در راستای پایبندی و

تعهد به عملکرد وظایف حرفه‌ای خود با اصول توسعه پایدار کوشا

باشند. پیشرفت اقتصادی-اجتماعی و توسعه پایدار در ایران و سایر

کشورها فقط با احیا و حفاظت از محیط زیست امکان‌پذیر خواهد بود. [۱]

در طراحی‌هایی که توسط مهندسان صورت می‌پذیرد باید اثرات آن بر روی اجتماع و محیط زیست نیز به دقت در نظر گرفته شود. از میان رفتن محیط زیست و نتایج ناشی از آن در حقیقت بهائی است که آدمی باید به خاطر پیشرفت بی رویه پرداخت کند. در مواردی اگر سؤال یا انتقادی درباره آثار پیشرفت و ترقی صنایع بر روی اجتماع و محیط زیست از جانب کسی مطرح شود متهم به مخالفت با پیشرفت و ترقی می‌شود که علت اصلی آن ناآگاهی از معضلات زیست‌محیطی و اثرات مخرب پیشرفت غیر اصولی است. از این روست که تمایل جامعه جهانی به بررسی مسائل زیست‌محیطی و توسعه پایدار ناشی از عدم توسعه مناسب جهان است. مهمترین نشانه‌هایی که ناشی از توسعه ناپایدار است، علاوه بر تبعات زیست‌محیطی، پایین بودن سطح زندگی مردمی است که در کشور زندگی می‌کنند. با توجه به اینکه برابر آمارهای ارائه شده بیش از ۲۰٪ از جمعیت جهان زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند، لزوم توجه به محیط زیست و توسعه پایدار بیش از پیش آشکار می‌شود [۲]

با توجه به اینکه مهندسان از مهمترین اقشاری هستند که به طور مستقیم به توسعه علم و تکنولوژی و انتقال آنها به کشور به طور پایدار ارتباط دارند، لذا این قشر باید واجد ویژگی‌ها و خصوصیات باشد که بتواند نقش خود را به عنوان پل ارتباطی میان جامعه و محیط زیست ایفا

کند. باور عمومی و جهانی بر این است که یک مهندس باید دارای آگاهی‌ها و مهارت‌های فراوانی باشد که فراتر از مهارت‌های فنی و تکنولوژی اوست. یک مهندس خوب علاوه بر آگاهی به تجزیه و تحلیل تئوری‌ها و کاربرد عملی آنها باید دارای قدرت آنالیز در مواقع بحرانی، مهارت‌های مؤثر، ارتباط برقرار کردن در جامعه، قدرت تطابق با شرایط موجود در مجموعه‌ای که با آن کار می‌کند، مهارت‌های مدیریتی و ظرفیت آموزش و یادگیری دراز مدت و همچنین دارای فضائل اخلاقی محیط-زیستی باشد. مهندسانی که به چنین صفاتی آراسته‌اند نه تنها قادر به استفاده از این قابلیت‌ها در حرفه مهندسی خود خواهند بود بلکه از این مهارت‌ها در پژوهش‌های مدیریتی ارتباط با جامعه و پاکسازی محیط زیست بهره خواهند برد.

در حقیقت مهندسی محیط زیست حرفه‌ای است که مستقیماً با حقوق انسانی ارتباط دارد. در تمامی تعریف‌هایی که برای مهندس و حرفه مهندسی صورت می‌پذیرد، این حرفه به نوعی با حل مشکلات و گرفتاری‌های موجود در جامعه که در ارتباط با حق و حقوق انسانی هستند، مرتبط است. امروزه مهندسان موفق به افرادی گفته می‌شود که طراحی‌های انجام یافته توسط آنها در خدمت جامعه و رفع مشکلات آن و حفاظت از محیط زیست باشد، نه فقط در سودآوری برای فرد طراح. با توجه به این دیدگاه، آموزش مهندسان باید شامل مواردی باشد که آنان را با حقوق محیط زیست و توسعه پایدار آشنا سازد. [۲۰۱]

تمام مهندسان باید به طور جدی در مورد ارزش‌های زیست محیطی تأمل کنند و نیز اینکه چگونه این ارزش‌ها را درک و در حل مسائل ادغام سازند. مهندسان باید قادر باشند در یک فضای سازمانی کار کنند که در آن دوستدار محیط زیست بودن دارای ارزش باشد و توسط ابزار، اطلاعات و انگیزه‌های لازم برای موفقیت حمایت شود. فراتر از آن باید در بازاری که برای محصولات و فرآیندهای پایدار ارزش قائل است و در یک فضای سیاسی کار کنند که حفاظت از محیط زیست را تشویق کنند.

جوامع در سطح محلی و حتی ایالتی، مسئولیت ویژه‌ای را در حفظ منابع و زیبایی‌های طبیعی برای نسل‌های آینده به عهده دارند. آنها همچنین در پیشگیری از حوادث طبیعی نظیر طوفان، سیل‌ها، آتش‌سوزی-ها و زلزله مسئولند تا تبدیل به فاجعه نشوند. مجموعه‌ای از اقدامات وجود دارند که جوامع برای کاهش یا تخفیف بلایا می‌توانند انجام دهند. [۳]

مجموعه اقدامات دفاعی شامل محدودیت‌ها یا ملزوماتی است که بر زیستگاه‌های بشر اعمال می‌شوند. به عنوان مثال؛ منازل نباید در مسیل‌ها ساخته شوند. خانه‌هایی که در مزارع ساخته می‌شوند لازم است پناهگاه مخصوص طوفان داشته باشند. مناطق شیبدار باید به منظور جلوگیری از رانش زمین تثبیت شوند. سازه‌ها باید در مقابل زلزله و آب و هوای سخت مقاومت کنند. پوشش‌های سقفی باید از مواد غیر قابل اشتعال

ساخته شوند و برآمدگی‌های سقفی باید طوری ساخته شوند که ذرات معلق در آنها گیر نکنند. این‌ها مقررات گزافی نیستند، بلکه صرفاً وظیفه آبادگران و سازندگان را به آنها گوشزد می‌کنند. این اقدامات، شامل تقویت طول عمر تأسیسات اساسی نظیر آب (به خصوص برای آتش-نشانی) و برق هستند.

این اقدامات شامل سازه‌های دفاعی خاص، مانند؛ سدها، خاکریزها، بندهای آب، موانع ضد بهمن و وسایلی که از آسیب رساندن سیلاب بر تأسیسات تصفیه‌خانه فاضلاب که در مناطق پست قرار دارند و فاضلاب منطقه را با نیروی ثقلی جمع‌آوری می‌کنند، هستند [۳].

همچنین مجموعه این اقدامات باید از خروجی‌های مطمئن در شکل جاده‌ها و گذرگاه‌ها به عنوان راه فرار، سازه‌های مخصوص پناهگاه‌های اضطراری، تسهیلات کلینیکی کافی و توافق با جوامع همسایه برای استفاده مشترک در مواقع اورژانس، برخوردار باشند.

در تخمین هزینه‌های تمام شده یک محصول، از مواد کشاورزی گرفته تا مواد پلاستیکی، مبالغ معمولاً شامل هزینه‌های مستقیم کارگر، مواد خام و استفاده از تأسیسات است. وقتی به ما قیمت ریالی داده می‌شود در بهترین حالت یک قیمت تقریبی است. لازم است قیمت واقع عوامل غیرمستقیم بسیاری، نظیر آثار آلودگی، تحلیل رفتن منابع انرژی و مواد خام، دفع مواد زائد و هزینه‌های اجتماعی را نیز شامل شود. اگر این هزینه‌ها یا تقریبی از آنها درونی شوند (به قیمت اضافه شوند) سپس

آنهايي که برايشان افت محيط زيستي اتفاق افتاده بايد مستقيماً مسئوليت را براي اقدامات اصلاحي بپذيرند.

علت پيش آمدن بحران محيط زيستي در ايران و جهان

هر شخصي داراي حق برخورداري از يك محيط زيست قابل زندگي است که شايسته انسانيت اوست و به اين دليل که يك محيط زيست قابل زندگي براي تأمين ظرفيت‌هاي بشري ضروري است و با در نظر گرفتن خطري که امروزه در مقابل محيط زيست قرار دارد و در نتيجه خطري که در مقابل وجود انسان قرار دارد، دسترسي به يك محيط زيست قابل زندگي بايد به عنوان يك حق تلقی شود که يك تعهد اخلاقي براي احترام به محيط زيست را براي هر شخص ايجاب مي‌کند [۳].

ما عادت داريم که همواره به دنبال اثر کلي و آنی باشيم و همه چيزهاي ديگر را نادیده بگيريم. ما وجود خطر را انکار مي‌کنيم مگر اينکه در يك آن و به شکلي واضح که غيرقابل اغماض باشد؛ ظاهر شود. ما تمايل به بي‌فکري در مورد چيزهايي را داريم که شخصاً مالک آنها نيستيم و چيزهايي که به نظر مي‌رسند داراي منابع نامحدود باشند.

براي جلوگیری از انهدام محيط زيست در ايران و جهان لازم است بررسي کنيم که چرا چنين بحراني به وجود آمده است. نگرش مهندسي ايجاب مي‌کند که چنانچه مثلاً پلي خراب شود و لازم است ترميم گردد

ابتدا باید به علت خرابی آن پی برد.

به نظر این نویسنده علت و پیدایش بحران‌های محیط زیستی در ایران و جهان عدم برخورداری مهندسان، مدیران و سایر اقشار مردم از اخلاق در تعامل با محیط زیست بوده است. یعنی اینکه عدم آگاهی از روش تعامل صحیح با منابع طبیعی و محیط زیست، حرص و طمع، خودخواهی و کمبود یا نبود احترام و عشق‌ورزی به موجودات زنده، از جمله محیط زیست، عامل اصلی مشکلات زیست محیطی امروزه در ایران و جهان می‌باشد. تمام این مطالب بر این اعتقاد غلط اکثر مردم ایران و جهان استوار است که ثروت و شهرت و قدرت برای انسان شادی می‌آفریند [۴].

چگونه می‌توان محیط زیست را از منهدم شدن نجات

داد و زیبایی و سلامتی را به آن بازگرداند؟

تا نگرش و اعتقاد و باور خود را در کسب شادی تغییر ندهیم امکان جلوگیری از انهدام محیط زیست به وجود نخواهد آمد و مردم از آرامش خاطر و شادی وافر که حق خدادادی تمام مردم جهان است برخوردار نخواهند شد [۴و۱].

برای ما مردم، بدون پرورش اخلاق در خود و دیگران امکان ادامه حیات به عنوان ملتی صاحب فرهنگ چند هزار ساله به وجود نخواهد آمد. بنا به فرمایش ملک‌الشعرا بهار:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنیست

ملک‌الشعرا بهار

مشکلات ما در محیط زیست علی‌رغم تعالیم و دستوراتی است که پیامبر عظیم‌الشان ما به ما ابلاغ فرموده‌اند [۵]. تمدن ایران باستان و دین اسلام توجه مخصوصی به حفاظت محیط زیست داشته و دارند.

در فرهنگ‌های سنتی شرق و به ویژه اسلام و در تصور و اندیشه شیعی و ایران زرتشتی قبل از اسلام، طبیعت ودیعه‌ای الهی است که انسان موظف به رعایت احترام، قداست و حفظ تعادل در آن است و نمی‌تواند جهان طبیعت و عالم وجود و اجزای آن را پوچ و بی‌اراده قلمداد کند. به نظر او طبیعت از مجموعه هماهنگ پدیده‌ها و نمودها با نظام دقیق علمی تشکیل شده است و متوجه هدف متعالی است. انسان امروزی برای حفاظت از محیط زیست و برای اصلاح وضع موجود در ارتباط با محیط زیست و طبیعت باید نگرش خود را به عالم هستی تغییر دهد.

ایرانیان قبل از اسلام با الهام از تعالیم مذهبی آیین زرتشت، به طبیعت، به ویژه آب، خاک، آتش و هوا و گیاهان به مثابه عناصری مقدس می‌نگریستند، که نه تنها آلودن آنها گناه به شمرده می‌شد، که پاک‌نگه داشتن و پاک‌گرداندن آن وظیفه دینی تلقی شده و پاداش مفیدی داشته است. کوروش پادشاه هخامنشی (که احتمالاً همان ذوالقرنین است که در

قرآن به او اشاره است) از پایه گذاران حقوق بشر و رعایت اصول انسانی و حمایت از منابع طبیعی و زیست محیطی، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ بوده است [۵].

علاوه بر احترام به حقوق دیگر موجودات روی زمین و حفاظت از محیط زیست، اسلام بر استفاده بهینه از منابع طبیعی و اسراف نکردن آن تأکید می‌ورزد:

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»
(سوره الاسراء- آیه ۲۷)

«اسرافکاران با شیاطین برادرند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود».

یک فرد در فعالیت‌های روزمره خود ممکن است به یک یا چند دلیل زیر مرتکب اشتباه شود و یا به ارتکاب عملی غیراخلاقی در حرفه خود یا در حفاظت از محیط زیست دست زند [۱]:

۱- ناآگاهی از روش درست و صحیح برای انجام کار محول شده یا در حفاظت از محیط زیست؛

۲- بی‌دقتی، لاپرواہی، بی‌توجهی در انجام کار و نداشتن احساس تعلق به سازمان یا جامعه یا کشور خود؛

۳- برخوردار نبودن از تشویق برای انجام کار درست و خوب؛ و تنبیه برای انجام کار اشتباه؛

۴- خودخواهی و در نظر گرفتن منافع شخصی، که می‌تواند برای

کسب ثروت، شهرت و یا قدرت باشد؛

۵- درماندگی (در حد مرگ و زندگی)؛

۶- اجبار از سر درماندگی؛

با توجه به هوش و استعداد شگفت‌انگیز ایرانیان، به نظر می‌رسد که موضوع بند نخست کمتر مطرح باشد و افرادی که به شغلی گمارده می‌شوند می‌توانند به زودی روش صحیح انجام کار محول شده یا چگونگی استفاده از منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست را فرا گیرند. موضوع بندهای ۵ و ۶، در حالی که نمی‌توان وجود آنها را نفی کرد ولی به ندرت پیش می‌آیند. بنابراین به نظر می‌رسد که فقط بندهای ۲ و ۳ و ۴ باشند که مشکل اساسی ما ایرانیان را در حفاظت از طبیعت زیبای خود، در پیشتازی در علم و فناوری، در دست‌یابی به رفاه و آسایش بالا و کسب آرامش خاطر و شادی وافر تشکیل می‌دهند. در ارتباط با موضوع بند ۳ که مربوط به تنبیه و تشویق می‌شود، می‌توان قوانین و مقررات و ضوابط دقیق و خوبی را تدوین کرد ولی در عمل به خاطر وجود مطالب بندهای ۲ و ۴ این قوانین و مقررات کارایی خود را از دست می‌دهند.

معتقدم موضوع بند ۲، یعنی بی‌دقتی، لاپرواہی‌گری در انجام کار و نداشتن احساس تعلق به سازمان، جامعه و یا کشور خود و موضوع بند ۴، یعنی خودخواهی و در نظر گرفتن منافع شخصی در کسب ثروت، شهرت و یا قدرت، اساسی‌ترین مشکل ما در حفاظت از محیط زیست، پیشرفت به لحاظ کسب رفاه و آسایش و دست‌یابی به آرامش و شادی

وافر است [۱].

ما که از منابع و امکانات این کشور استفاده کرده و مدارج علمی را طی کرده‌ایم به هموطنان خود مدیونیم. دین ما به وطن در کاهش و در نهایت زدودن دو موضوع بندهای ۲ و ۴ فوق در جامعه است.

با بحث فوق معلوم می‌شود که برخورداری از هوش و استعداد و داشتن منابع طبیعی و مالی، شرایط لازم و کافی برای برخورداری از محیط زیستی زیبا و سالم و پیشرفت اقتصادی نیستند و حتماً عوامل دیگری نیز وجود دارند که بدون آنها نمی‌توان پیشرفت کرد. یقیناً عواملی نظیر: باور و تلاش افراد در اجرای یک طرح یا فعالیت و برخورداری آنان از اخلاق حرفه‌ای و وجود قوانین و مقررات در جامعه و به طور کلی نگرش و علاقه و توجه و حمایت مردم از طرح موردنظر در اجرای موفقیت‌آمیز یک طرح یا فعالیت (مثلاً برگرداندن زیبایی و سلامت به محیط زیست) نیز مؤثرند.

نکات ارائه شده در بحث بالا را می‌توانیم در قالب رابطه زیر، که آن را رابطه پیشرفت‌سنجی* می‌خوانیم، ارائه دهیم [۱].

$$A_r = \alpha MERKS \quad (1)$$

در این رابطه A_r نشان دهنده میزان پیشرفت با کیفیت در یک فعالیت به خصوص (مثلاً پاکسازی محیط زیست)، K نشان‌دهنده دانش و تجربه

* Progressometry

در انجام آن کار، R نشان دهنده منابع مالی برای انجام کار و فعالیت مورد نظر، E نشان دهنده میزان برخورداری از اخلاق حرفه‌ای آن عده از افرادی که مستقیماً در فعالیت مورد نظر درگیر هستند، M نشان دهنده انگیزه افراد درگیر اجرای طرح یا فعالیت در به ثمر رساندن آن که شامل باور این افراد در موفقیت طرح و فعالیت و تلاش مستمر آنان در این زمینه نیز هست، S نشان دهنده تأثیر مقررات موجود در جامعه و علاقه و توجه و حمایت مردم برای موفقیت طرح و α یک ضریب تبدیل است.

معتقدم بیشترین شادی درازمدت انسان در ارائه مؤثرترین خدمت بی-ریا و عشق‌ورزی بی‌توقع به کسانی که بیشترین نیاز را دارند حاصل می-شود. *جلوگیری از انهدام محیط زیست چه در ایران و چه در جهان می‌تواند خدمت بزرگی به مردم ایران و جهان باشد:* انسانها و سایر موجوداتی که حق دارند از محیط زیستی زیبا و کاملاً سالم بهره‌مند شوند. به نکات زیر توجه داریم که [۱]:

۱- برای ارائه مؤثرترین خدمت، لازم است سطح آگاهی و معلومات خود را در حرفه‌ای که انتخاب کرده‌ایم و یا در فعالیتی که انجام می‌دهیم بالا ببریم و دانش خود را همیشه به روز نگه داریم.

۲- *خدمتگزاری بی‌ریا به نیازمندترین افراد را یک عبادت بدانیم* و خداوند را همیشه به خاطر چنین فرصتی که برایمان فراهم آورده سپاسگزار باشیم.

۳- با ایمان و اعتقاد به آیات:

... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (سوره طلاق، آیات ۲ و ۳)

... هر کس تقوای الهی پیشه کند، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و او را از جایی که گمانش را ندارد روزی می‌دهد و هر که به خدا توکل کند، خداوند او را کافی است...

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (سوره انعام، آیه ۱۶۰)

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر ببیند تا ستمی بر آنها نرفته باشد.

اضطرابی برای تأمین زندگی خود نداریم و با در پیش گرفتن تقوا (برخورداری از ارزش‌های انسانی و اخلاق حرفه‌ای) فقط برای خدمتگزاری بی‌ریا به کسانی که بیشترین نیاز را دارند تلاش می‌کنیم و باور داریم که خداوند از طریق نظام دقیق و ظریف آفرینش خود نیازهای ما را تأمین می‌کند و به فعالیت و حرفه ما برکت می‌دهد و در زندگی ما شادی می‌آفریند.

۴- اخلاق را برترین و عالی‌ترین سرمایه بشری می‌دانیم.

۵- پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور را وام‌دار برخورداری وافر مردم از اخلاق، ارزش‌های انسانی و اخلاق محیط زیستی می‌دانیم.

۶- برخورداری جامعه از محیط زیستی سالم و زیبا، سرافرازی صنعتی و پیشرفت اقتصادی کشور را وام‌دار تربیت مهندسانی می‌دانیم که علاوه بر برخورداری از اخلاق مهندسی، دارای ابتکار و خلاقیت- اند، ایران را متعلق به خود می‌دانند و به آن عشق می‌ورزند و در حراست از منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست آن کوشا هستند.

۷- نظام آفرینش خداوندی طوری عمل می‌کند که به فعالیت‌های فرد، گروه، یا جامعه‌ای که از اخلاق یا ارزش‌های انسانی برخوردار است برکت داده می‌شود و کارهای این افراد در کمال شادی و آرامش خاطر، به راحتی و در زمانی کمتر و با کیفیتی بالاتر انجام می‌شود.

اقداماتی را که می‌توان انجام داد به طور خلاصه عبارتند از:

۱- بالا بردن سطح آگاهی مردم در اهمیت برخورداری آنان از یک محیط زیست سالم و زیبا.

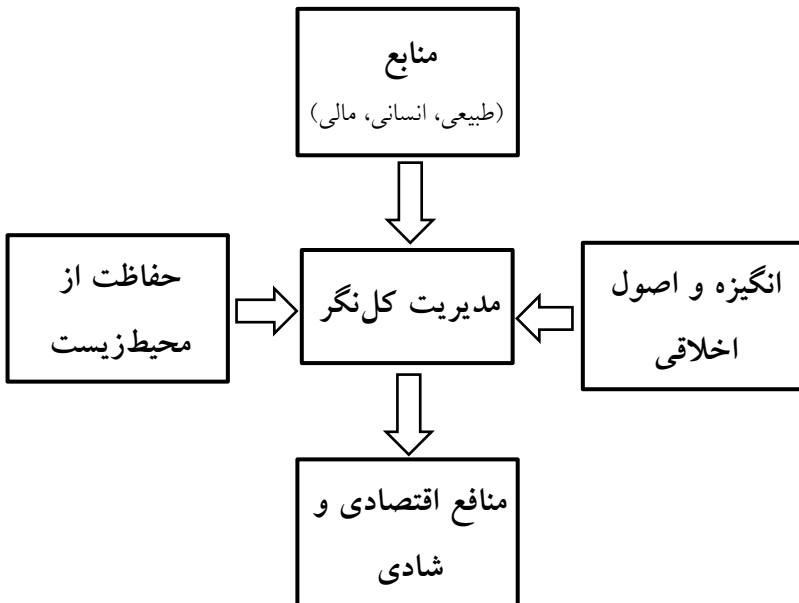
لازم است از تمام رسانه‌ها و شیوه‌های اطلاع‌رسانی، از جمله شبکه‌های رادیو تلویزیونی محیط زیست، در برخورد و تعامل

صحیح انسان با محیط زیست استفاده گردد.

۲- پرورش یک حس احترام، محبت و عشق‌ورزی در بین مردم نسبت به تمامی موجودات روی زمین.

۳- آموزش و پرورش این باور در مردم که فعالیت در جلوگیری از انهدام محیط زیست و بازگرداندن سلامتی و زیبایی به آن خدمتی شایسته و مورد پسند خداوند بوده که برای آنان شادی وافر و آمرزش همراه خواهد داشت.

۴- نگرشی کل‌نگر به مدیریت‌ها، به طوری که اصول اخلاقی و حفاظت از محیط زیست در آن به عنوان اصل پذیرفته شده باشد. شکل ۱، مدیریت کل‌نگر را به طور اجمالی نشان می‌دهد.



مراجع

- ۱- مهدی بهادری نژاد، اخلاق مهندسی و مهندسی اخلاق، چاپ دوم، انتشارات یزدا، ۱۳۹۲.
- ۲- مهدی بهادری نژاد و محمود یعقوبی، ویژگی یک مهندس و اخلاق مهندسی، فرهنگستان علوم، بهمن ۱۳۸۲.
- 3- M.W.Martin and R.Schinzinger, **Ethics in Engineering**, 4th. Ed., Mc Graw Hill Publishing Co., New York, 2005.
- ۴- مهدی بهادری نژاد، شادی و زندگی، چاپ چهارم، انتشارات مدیسه، ۱۳۸۵.
- ۵- سید مصطفی محقق داماد، حمایت از منابع زیست محیطی در فرهنگ اسلامی، مجله آموزش مهندسی ایران، فرهنگستان علوم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۴، صفحات ۴۵ تا ۵۵.

مهدی بهادری نژاد

خرداد ۱۳۹۱

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزوی بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مقاله ۸ - پیشنهادهایی برای عروج معنوی و دستیابی به

شادی پایدار

- ۱- برای دستیابی به شادی پایدار لازم است انسان در اعتقاد، باور و روش زندگی خود تجدید نظر کند.
- ۲- انسانهای شاد احترام و محبت ویژه‌ای برای تمامی انسانها، جانوران و گیاهان و منابع طبیعی قائلند و از آنان عشق و محبت ساطع می‌شود و زندگی شاد و بسیار ساده‌ای دارند.
- ۳- عواملی که باعث شادی انسانها می‌شود: پیشرفت، رضایت، گذشت، سپاسگزاری، امید، خوش‌بینی، خیرخواهی، عشق و محبت، مورد قدردانی قرار گرفتن.
- ۴- برخورداری از ارزشهای انسانی وسیله بسیار مهمی برای کاستن عوامل کم‌کننده شادی می‌باشد. این ارزشها عبارتند از: ایمان، صداقت، تقوا، عشق، صلح و آرامش، همدردی، علاقه به خدمت بی‌چشمداشت.
- ۵- لازمه سلامتی شاد بودن است.
- ۶- شادی و خرسندی حالتی درونی است که از آرامش خاطر و رضایت باطن سرچشمه می‌گیرد.
- ۷- رابطه‌ای بین ثروت و شادی وجود ندارد و شادی را نمی‌توان با پول خرید.

۸- سن، جنسیت، موقعیت اجتماعی، محل زندگی، نژاد و سطح

تحصیلات هیچ کمکی به شادی نمی‌کنند.

۹- زندگی بدون عشق پوچ و خسته کننده است.

۱۰- عواملی که باعث ناراحتی و افسردگی انسانها می‌شود: گرسنگی و

سوء تغذیه و درد و بیماری.

۱۱- برای افزایش شادی لازم است رذایل اخلاقی را کاهش دهیم که

عبارتند از: آرزو برای کسب ثروت و شهرت و قدرت، اضطراب،

انتقامجویی، بدخواهی، تحقیر، ترس و تنفر و کینه، توقع، حسادت،

حرص و زیاده‌خواهی، خشم، خشونت، خودپرستی، دلبستگی،

دلتنگی، دورویی، ستم، سرزنش، شهوت، عجله، عصبانیت،

عیبجویی، غصه، نومیدی و یأس، وسواس.

۱۲- با گذشت و بخشش، عشق و محبت و بالاخره با قدردانی و

شکرگزاری برای آنچه که داریم می‌توانیم بر شادی خود بیفزاییم.

۱۳- بسیاری از بیماری‌ها را به غیر از دارو می‌توان با تغییر عقیده و طرز

تفکر و یا کم کردن عوامل ناراحتی درمان کرد.

۱۴- عشق و محبت، از عوامل دیگر جهت بالا بردن شادی هستند.

۱۵- نشانه عشق و محبت، خدمت است که حد و حصری ندارد و

همیشه و همه جا امکان پذیر است.

۱۶- تقویت عوامل مثبت شادی و همزمان کاستن از عوامل منفی

ناشادی، سبب بالا رفتن میزان شادی می‌شود.

۱۷- هر کار و شغلی می‌تواند برای عاملش شریف و ارزشمند باشد به شرطی که عامل با دید خلاق به آن بنگرد و ارزش تلاش‌هایش را درک کند.

۱۸- مهمترین و در عین حال مشکلترین بخش دستیابی به شادی که همه به دنبالش هستیم، انتخاب و پرورش نظام اعتقادی درست است.

۱۹- برای دستیابی به شادی دراز مدت باید نظام اعتقادی مبتنی بر اصول زیر را در پیش گرفت و در خود پرورش دهیم:

- آفریده شده‌ایم تا شاد باشیم. دستیابی به حدی از شادی که دلخواه من است امری است مشخص و وظیفه و مسئولیت آن بر عهده خودم است. علاوه بر آن می‌پذیرم که برای به دست آوردن شادی باید تلاش کنیم زیرا هیچ چیز بدون تلاش به دست نمی‌آید.
- در زندگی شادی‌هایی به مراتب عمیقتر از لذات جسمانی وجود دارند که می‌توانیم به آنها دست یابیم. این کار نیاز به صرف وقت، تلاش و نیز صبر و حوصله دارد.
- خداوند از طریق نظام عظیم و دقیق خلقتش و با کمال محبت و سخاوت زندگی تمامی موجودات روی زمین از جمله زندگی من (بر حسب اعتقادی که داشته‌ام و تلاشی که کرده‌ام) تأمین کرده و باز هم خواهد کرد.

- لزومی ندارد نگران تأمین نیازهای زندگی‌ام باشم ولی لازم است سعی و کوشش کنم و باور داشته باشم که نظام خلقت نیازهایم را رفع خواهد کرد.
 - از هیچ کس انتظاری ندارم، می‌دانم که نظام خلقت خداوندی از من همچون دیگران مراقبت می‌کند.
 - می‌توانم بخشندگی و سخاوت جهان را بیشتر متوجه خود کنم و بیاموزم که چگونه مشمول لطف و عنایت خداوندی شوم تا به شادی عمیقتری دست یابم.
 - اعتقاد دارم که آنچه تا کنون بر من رفته نتیجه افکار، رفتار، خواسته‌ها و آرزوهای خودم است که در گذشته به عالم عرضه کرده‌ام.
 - همیشه از نتیجه اعمالم راضی‌ام و گلایه‌ای ندارم.
 - سلامتی محیط زیست و شادی تمام موجودات (به خصوص انسانها) بر شادی و حالت روانی من اثر می‌گذارند. بنابراین برای شادیشان تلاش می‌کنم.
- ۱- ایمان و اعتقاد بر تمامی ابعاد زندگی ما اثر می‌گذارند.
 - ۲- توکل به خداوند و نظام خلقت او عناصر منفی چون اضطراب، توقع، ترس، حرص، حسادت، بی‌صبری، غصه و نومیدی و ... را از بین می‌برد و انسان شادتر می‌شود.

- ۳- ایمان و توکل به خداوند را می‌توان از اندازه شادی و عشق و علاقه آنان به خدمت بی‌توقع دریافت.
- ۴- وقتی بی‌هیچ چشمداشت و انتظاری به کسی چیزی می‌بخشیم، جهان (این یار و یاور فداکار و شریک بزرگ و سخاوتمند ما در زندگی) چندین برابر به ما می‌بخشد.
- ۵- باید آنچه برایمان عزیز است ببخشیم نه چیزهایی را که دیگر نیاز نداریم و برایمان بی‌ارزشند. (نیکی را نخواهید یافت تا آنگاه که از آنچه دوست دارید انفاق کنید، سوره آل عمران، آیه ۹۳)
- ۶- «جبر زمانه» چیزی جز پاسخ پرمحبت و دوستانه جهان به باور، افکار، خواسته‌ها و آرزوهایی که در گذشته داشته‌ایم نیست.
- ۷- با تمام موجودات عالم از جمله خودمان با محبت، ملایمت و حرمت رفتار کنیم و ایمان داشته باشیم که با در پیش گرفتن این روش و با خدمت بی‌چشمداشت، می‌توانیم راحتی و شادی زندگی خود را تأمین کنیم.
- ۸- در دنیا بد وجود ندارد و هر چه که هست درست است، ما باید منافع دراز مدت معنوی خود و دیگران را در نظر بگیریم نه منافع گذرای مادی را.
- ۹- هر گاه کاری را به خوبی به پایان برسانیم احساس شادمانی می‌کنیم، اما در هیچ شرایطی کبر و نخوت به خود راه نمی‌دهیم. همواره قدردانی و سپاسگزاری خود را به عالم برای سخاوت و

لطفش ابراز می‌کنیم و از کلیه کسانی که در پیشبرد کارمان به ما کمک کرده‌اند تشکر می‌کنیم.

۱۰- نظام خلقت با توجه به باور، ایمان و اعتقاد ما، در ذهن کلیه افرادی که با آنان در تماسیم افکار مناسبی قرار می‌دهد و آنها اقداماتی انجام می‌دهند که ما را به خواسته‌هایمان می‌رساند.

۱۱- زندگی خیلی شیرین است اگر ما به افرادی که در زندگیمان هستند و به جریانات و وقایعی که برایمان رخ می‌دهند به صورت فرصتهایی برای محبت و خدمت بی‌چشمداشت نگاه کنیم.

۱۲- هر چه عاشقتر، بنده‌تر، هر چه بنده‌تر نزدیکتر، هر چه نزدیکتر فنانتر و هر چه فنانتر شادتر.

۱۳- بی‌عشق شادی و نشاط زندگی به حداقل می‌رسد. در نبود عشق عوامل منفی شادی ممکن است حاکم شود و تمام امتیازهای مثبت نظیر: احساس پیشرفت کردن، مورد قدردانی قرار گرفتن و ... را ختنی کند.

۱۴- برای افزایش عشق در خود لازم است: الف) ناآگاهی خود را از وجود خدا کم کنیم یعنی بر آگاهی خود بیفزاییم، ب) گرد و غبار ناشی از رذائل اخلاقی را پاک کنیم.

۱۵- شروع کار برای رسیدن به عروج معنوی و شادی در انسان خدمت بدون چشمداشت و خیرخواهی و مهربانی کامل است. بعد از آن باید تلاش به از بین بردن رذائل اخلاقی کرد.

۱۶- خدمتگزاری را باید یک انجام وظیفه تلقی کرده و فقط باید سپاسگزار باشیم که فرصت خدمت به ما داده شده است.

۱۷- اگر بتوانیم ذهن خود را طوری تربیت کنیم که وقتی به موضوع خاصی فکر نمی‌کنیم به یکی از استادان معنویمان بیندیشیم و در اوقات فراغت خود درباره آنان مطالعه یا صحبت کنیم یقیناً سریعتر می‌توانیم در جهت کسب شادی گام برداریم.

۱۸- ارتباط با استاد معنوی مکمل عشق و خدمت است نه جایگزین آنها.

۱۹- اصل مهم در ارتباط قلبی، ذهنی، معنوی و روحانی، عشق و علاقه به استاد معنوی است و ایمان به اینکه او می‌تواند شما را راهنمایی کند.

۲۰- عشق و ارادت به استاد معنوی و برقراری ارتباط با ایشان نباید منحصر به اوقات سخت زندگی باشد و لازم است یاد استاد معنوی را در ذهن داشته باشیم و به ایشان فکر کنیم و اجازه دهیم ذهن ما را اشغال کند.

۲۱- وقتی پیشرفت می‌کنیم یا موفق می‌شویم باید از خداوند سپاسگزاری کنیم که به وسیله نظام آفرینشش آنها را برای ما امکان‌پذیر کرده است. سپاسگزاری تکبر، حسادت و کینه را از ما دور می‌کند.

۲۲- خوش بینی و خیرخواهی شیوه‌ای برای کسب سریع شادی هستند.

۲۳- لازم است دیدن و جستجوگری چیزهای خوب زندگی را بیاموزیم.

۲۴- هر اتفاقی حاوی یکی از دروس دانشگاه زندگی است و من به

علت ناآگاهی از نظام خلقت بعضی وقایع را خوب و بعضی را بد

می‌نامم، در حالیکه همه چیز مناسب و درست است.

۲۵- می‌توانیم با تمرین و ممارست مانع تسلط افکار بد بر ذهن خود

شویم. می‌توانیم بکوشم فکرمان را بر نکات مثبت و خوب متمرکز

کنیم.

۲۶- نباید هیچ نفرت و کینه‌ای به دل بگیریم.

۲۷- دروس دانشگاه زندگی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) صبر،

ب) پذیرش افراد (آنطور که هستند نه آنطور که ما می‌خواهیم)، ج)

توکل به خداوند، د) تسلیم رضای آفریدگار بودن. هر واقعه‌ای در

زندگی ما حاوی حداقل یک درس در یکی از ۴ گروه فوق می-

باشد، ارزش دارد دریابیم این درس کدامند.

۲۸- خوش‌بینی نقش مهمی در سلامتی جسمانی ما ایفا می‌کند.

۲۹- افراد خوش‌بین شکست را نشانه بی‌لیاقتی خود ندانسته، بلکه

راهنمای خود در آینده می‌دانند.

۳۰- با خیرخواهی برای کسانی که به ما آسیب رسانده‌اند یا ما را آزوده-

اند می‌توان به شادی دست یافت.

۳۱- برخورداری از رضایت و خشنودی برای انسان شادی و مسرت

فراوان در بر دارد.

۳۲- سپاسگزاری و قدردانی از خداوند، انسان را به شادی زایدالوصفی می‌رساند و کمکهای نظام آفرینش را بیشتر شامل حال خود می‌کند.

۳۳- به ازای هر کمبودی که در زندگی احساس می‌کنیم، دهها و شاید صدها مزیت وجود دارد. بنابراین خودمان باید انتخاب کنیم که بهتر است به کمبودها بیندیشیم و احساس بدبختی و فلاکت کنیم و یا به مزیت چیزهایی که داریم فکر کنیم و سپاسگزار باشیم و از این سپاسگزاری شاد شویم.

۳۴- گذشت و بخشایش علاوه بر بیماری جسمانی، بسیاری از اختلالات روانی را نیز درمان می‌کند.

۳۵- وقتی کسی را می‌بخشیم در واقع او را به کائنات واگذار می‌کنیم تا به بهترین شکل ممکن به او بپردازد، در واقع بار تعقیب و پیگرد را از دوش خود برمی‌داریم و آرامش می‌یابیم.

۳۶- اهمیت گذشت و بخشایش در خانواده به ویژه بین زوجها بیش از هر جای دیگر احساس می‌شود.

۳۷- شیوه بهتر کسب شادی این است که مواد و انرژی را تلف و اسراف نکنیم، زندگی متعادلتری را در پیش بگیریم و درآمد اضافی مان را صرف کمک به یتیمان و خانواده‌های بی‌سرپرست، تأسیس مراکز پژوهشی برای حل مشکلات مختلف اجتماعی، ساختن مدارس، بیمارستان و مراکز آموزش عالی و یا پاکسازی

محیط زیست و ... کنیم.

۳۸- نکته اساسی زندگی این است که اولاً سقفی برای آرزوها و خواسته‌های خود تعیین کنیم و ثانیاً به امکانات رفاهی دل‌بستگی پیدا نکنیم. بیایم افق‌هایمان را گسترش دهیم و سعادت و آسایش همه (نه فقط خودمان) را در نظر بگیریم.

۳۹- اگر می‌خواهید بر مشکلات خود غلبه کنید، ارزشهای زیر را کاملاً در خود پرورش دهید و در زندگی‌تان به کار گیرید:

۴۰- ایمان، عشق، امید، جوانمردی، شهامت، شور زندگی و شادی. بدین ترتیب به موفقیتی دست می‌یابید که تا به حال تجربه نکرده-اید.

۴۱- تقلیل و حذف عوامل احساس ناشادی با پرورش و تقویت ارزشهای انسانی امکان‌پذیر می‌شود.

۴۲- پنج ارزش انسانی از دید ساتیا سایی‌بابا: حقیقت، پرهیزگاری، صلح، عشق و عدم خشونت.

۴۳- فهرست ارزشهای انسانی: ۱-عشق، ۲- احترام به موجودات، ۳- ارتباط با استاد معنوی، ۴- اعتماد به نفس، ۵- امید، ۶- ایمان، ۷- پذیرش دیگران، ۸- پشتکار، ۹- تحرک، ۱۰- تحمل، ۱۱- تقوا، ۱۲- تواضع، ۱۳- توکل، ۱۴- جوانمردی، ۱۵- خدمت، ۱۶- خوش‌بینی، ۱۷- خیرخواهی، ۱۸- رضایت، ۱۹- سپاسگزاری، ۲۰- شجاعت، ۲۱- صبر، ۲۲- صداقت، ۲۳- صرفه‌جویی، ۲۴- عدم

- وابستگی، ۲۵- فداکاری، ۲۶- گذشت، ۲۷ محدود کردن آرزوها.
- ۴۴- ارتباط با استاد معنوی راهی برای پرورش ارزش‌های انسانی است.
- ۴۵- جهان فقط چیزهایی را به ما می‌دهد که باور داریم می‌توانیم داشته باشیم.
- ۴۶- دستگاه دفاعی بدن ما وقتی شاد هستیم بهتر با بیماری‌ها مبارزه می‌کند تا وقتی که اندوهگین هستیم.
- ۴۷- اگر می‌خواهیم سالم باشیم و پیشرفت داشته باشیم باید شاد باشیم.

۴-۸ مطالب و مقالات کوتاه اجتماعی - عرفانی که به دانشجویان و شرکت کنندگان جلسات عرفانی داده شده و یا در جعبه اعلانات پشت دفترم در دانشگاه به نظر دانشجویان رسانده شده‌اند.

در میان تمام فعالیت‌ها

ارائه موثرترین خدمت بی‌ریا

با عشق و ورزی بی‌توقع

و پرهیزگاری کامل

به نیازمندترین افراد

مهمترین کار است.

افتخار چنین خدمتی می‌تواند نصیب هر فردی بشود.

«بامن»

دلت را خانه ما کن، مصفا کردنش بامن
 اگر کم کرده ای ای دل، کلید استجابت را
 پیشان قطره اشکی، که من، ستم خیدارش
 اگر در با برویت بسته شد، دل بر کن، باز آ
 به من گو حاجت خود را، اجابت می کنم آنی
 بیاض از وقوع مرگ، روشن کن حسابت را
 چو خوردی روزی امروز ما را سگر نعمت کن
 به قرآن آیه رحمت، فراوان است ای انسان
 اگر عمری کنه کردی، مشو نوید از رحمت

به ما درد دل افشاکن، مداوا کردنش بامن
 بیا یک محطه با ما باش، پیدا کردنش بامن
 بیاور قطره ای اخلاص، دریا کردنش بامن
 در این خانه دق الباب کن، وا کردنش بامن
 طلب کن آنچه می خواهی، مهتا کردنش بامن
 بیاور نیک و بد را، جمع و منگ کردنش بامن
 غم فردا مخور، تا این فردا کردنش بامن
 بخوان این آیه ها، تفسیر و معنا کردنش بامن
 تو نامه توبه را بنویس، امضا کردنش بامن

نماد: ژولیده نیشابوری

امیدوارم بیش از پیش در

ارائه مؤثرترین خدمت بی ریا با عشق و رزوی بی توقع به نیازمندترین افراد

موفق باشید

امیدوارم شما همیشه شاد باشید

امیدوارم تمام مردم ایران همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام مردم جهان همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام موجودات روی زمین همیشه شاد باشند

صدی جهانی شاد

شعر «بامن»، ژولیده نیشابوری

عزم من در سال جدید

به منظور پیشینه‌ساز شدن شادی در از مدت در طول عمرم

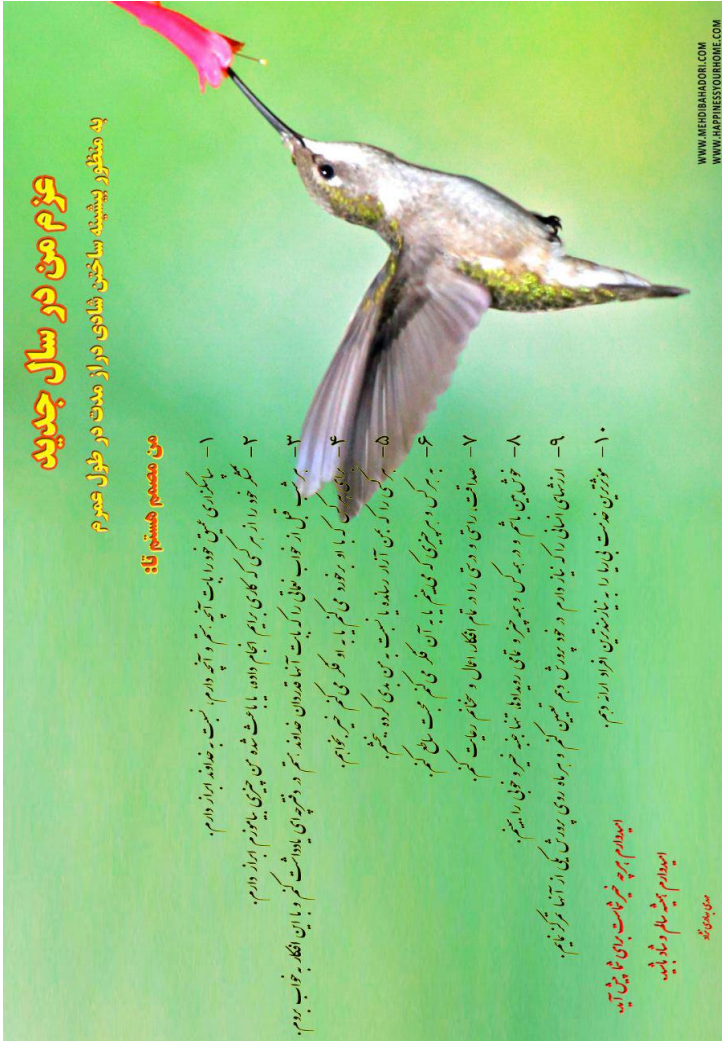
من مصمم هستم تا:

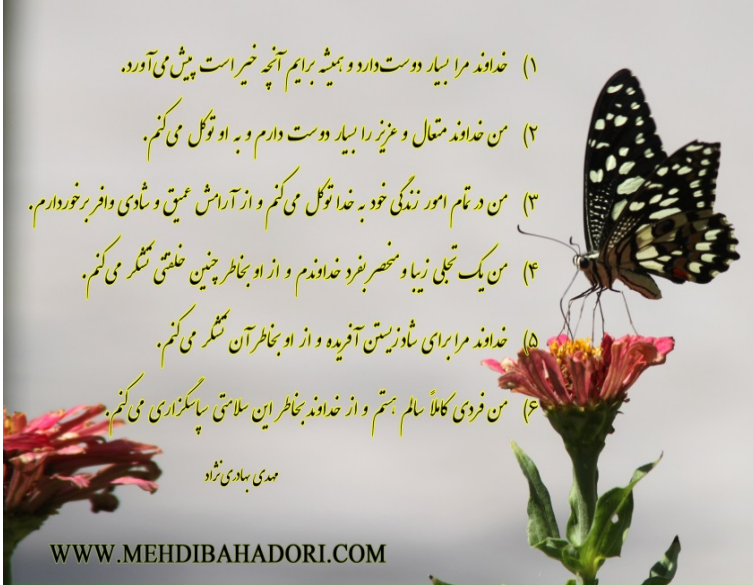
- ۱- سالگردی من خود را بابت آنچه کردم و آنچه دارم، نسبت به خداوند ابراز دارم.
- ۲- شکر خود را از هر کسی که کارهای برایم انجام داده، یا است شده من چیزی یا موزم ابراز دارم.
- ۳- هر شب قبل از خواب تقاضای راکر بابت آسایش‌دهان خداوند کنم در قهقهه‌های پاداشت کنم و با این انگار خواب بروم.
- ۴- صبحی هر کسی که با او برخورد می‌کنم یا با او همکاری کنم خیر بخواهم.
- ۵- هر کسی را که من آزار رسیده یا نسبت به من بدی کرده می‌بخشم.
- ۶- به هر کسی که می‌توانم یا به آن کسی که نمی‌توانم کمک کنم.
- ۷- صداقت را در حق و در راه تمام نگاه‌ها و سخنانم رعایت کنم.
- ۸- خوش بین باشم و در هر کسی و همه چیز و مکانی دیدارم، تنها جنبه خیر و خوبی را ببینم.
- ۹- ارزشهای انسانی را که نیاز دارم در خود پرورش دهم همین که هر راه‌دهی پرورش کسی از آسانا مرکز بنامیم.
- ۱۰- مؤثرترین خدمت بی‌سارا را به نیازمندترین افراد ارائه دهم.

امیدوارم هر چه خیر خواست برای من پیش آید.

امیدوارم همیشه سالم و شادان باشم.

منی منی کنه





امیدوارم

همه دانشجویان، معلمان، استادان و کارمندان دانشگاه زندگی

همیشه شاد باشند.

امیدوارم با بهتر فرا گرفتن درس دانشگاه زندگی

توانید زندگی شادتری داشته باشید.

روزم ربا عشق شروع می کنم،

روزم ربا عشق پر می کنم

و

روزم ربا عشق تمام می کنم.

عشق عالیترین نشانه انسانیت است.

خدایا از تو سپاسگزارم که به من لطف فرموده و
توانایی داده‌ای تا تمام انسان‌ها دوست بدارم.

الهی در دلم نوری بی‌غروب...

هرچه عاشق تر، بنده تر، هرچه بنده تر نزدیکتر،

هرچه نزدیکتر فایده و هرچه فایده شادتر

و این بندگی در پیشگاه خالق را

باخذ مکنزاری بی ریا به مخلوق او

به منصبه بروزمی رسانیم.

شروع برنامهٔ روزانه، با ارتباط با

حضرت مهدی (ع)

پیشنهاد می‌کنم قبل از خروج از منزل و شروع برنامه روزانه خود، حدود ۵ دقیقه وقت صرف کنید: در گوشه‌ای در اتاق خود نشسته و چشمان خود را ببندید و پس از چند نفس عمیق، با حضرت مهدی (ع) به ترتیب زیر گفتگو کنید:

یا مهدی

امروز از طریق من فکر کن

امروز از طریق من ببین

امروز از طریق من بشنو

امروز از طریق من صحبت کن

امروز از طریق من کارهای روزانه‌ام را انجام ده

(می‌توانید این موارد را در ذهن خود مرور کنید)

یا مهدی

اجازه فرما این روز من در کمال نشاط و شادمانی صرف

ساطع کردن عشق و محبت تو به دیگران شده و صرف ارائه

مؤثرترین خدمات بی‌ریا به مردم و جامعه بشری گردد.

امیدوارم شما همیشه شاد باشید

امیدوارم تمام مردم ایران همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام مردم جهان همیشه شاد باشند

امیدوارم تمام موجودات جهان همیشه شاد باشند

از امروز کمر همت می‌بندم تا با پرستارگری کامل

مؤثرترین خدمت بی‌ریا را

همراه با عشق و ریزی بی‌توقع

به نیازمندترین افراد ارائه دهم،

و به واسطه آن وبه لطف خداوند، عروج معنوی نموده

و به بالاترین درجه شادی و آرامش خاطر دست یابم.

پروردگارا

ای هستی بخش وجود

مرا بر نعمت بی کرانت توان شکر نیست

ذره ذره وجودم برای تو و نزدیک شدن به تومی تپد

ای مراد دکن تا دانش اندکم نه زربانی باشد برای

فزونی تکبر و غرور

نه حلقه ای برای اسارت و نه دست مایه ای برای تجارت

بلکه گامی باشد برای تجلیل از تو و

متعالی ساختن زندگی خود و دیگران

امیدوارم به لطف خداوند و

با ارائه موثرترین خدمت بی‌ریا

به نیازمندترین افراد،

همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهیزکاری کامل عروج معنوی نموده و

به شادی عمیق دست یابید

از خداوند عزیز و مهربان سپاسگزارم که

به من توفیق عنایت فرمود تا بتوانم در ماه مبارک رمضان،

رزائل اخلاقی را از خود زودوده و فضائل اخلاقی:

ایمان، توکل، پذیرش، پشتکار، تحمل، تواضع، خوش بینی، خیرخواهی، رضامندی،

سپاسگزاری، صبر، صداقت و گذشت

را در خود پرورش داده و بتوانم نور عشق را به عزیزان و اطرافیان خود تابانده و به

آنان حکم نایم تا به لطف خداوند از

آرامش خاطر و شادی وافر برخوردار گردیم.

ساختن زندگی - ۱

از خداوند سپاسگزارم که به من لطف فرموده تا ارزشهای انسانی زیر را در خود پرورش داده و در نهایت از آنها برخوردار باشم و بتوانم زندگی شادی را همراه با سلامتی برای خود و خانواده‌ام بسازم.

۱- عشق و محبت ورزیدن بی توقع به تمامی افراد که در زندگی من هستند.

۲- ارائه موثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین افراد

۳- توکل به خدا که نیازهای مرا با تلاشی که می‌نمایم برآورده می‌کند.

۴- ایمان

۵- رضامندی و تسلیم رضای خدا بودن

۶- بخشش و گذشت

۷- خیرخواهی برای تمامی افراد و موجودات

۸- سپاسگزاری برای کلیه نعماتی که خداوند به من عطا فرموده است.

۹- بزرگواری

۱۰- خوش‌بینی

۱۱- امید به آینده

۱۲- صبر

۱۳- صداقت داشتن در کلیه امور

۱۴- برقراری ارتباط با حضرت مهدی(ع) و یا یک امام بزرگوار دیگر

ساختن زندگی - ۲

در راستای ساختن یک زندگی شاد همراه با سلامتی برای خود و خانواده‌ام، اقدامات زیر را انجام می‌دهم:

الف- وضع مطلوب خود را در هر یک از فعالیتها یا موضوعات زیر در سال ۱۴۰۰ پیش‌بینی می‌نمایم:

- ۱- ایمان و توکل به خداوند
- ۲- عشق ورزی بی‌ریا و خدمتگزاری بی‌توقع به نیازمندترین افراد.
- ۳- داشتن امید به آینده و راضی بودن به رضای خداوند
- ۴- گذشت و خیرخواهی و بخشش
- ۵- داشتن صداقت در کلیه امور
- ۶- سپاسگزاری از نعمات خداوند و خوش‌بینی
- ۷- میزان شادی
- ۸- مثبت‌اندیشی و دقت
- ۹- شغل و رضایت از آن
- ۱۰- صرفه‌جویی در آب، انرژی، غذا و وقت
- ۱۱- داشتن مطالعات آزاد
- ۱۲- پرداختن به ورزش و مسافرت

تبصره: در ارزیابی وضع موجود و پیش‌بینی وضع مطلوب می‌توان از

نمره صفر (۰) تا بیست (۲۰) استفاده کرد.

ب- وضع موجود خود را در فعالیتها و یا موضوعات فوق ارزیابی می‌نمایم.

پ- اقداماتی را که در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ لازم است انجام دهم تا از وضع موجود به وضع مطلوب برسیم موصلا شرح می‌دهم و خود را متعهد به انجام آنها در سالهای یاد شده می‌دانم.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

برای عروج معنوی و دستیابی به شادی عمیق درازمدت، عاشقان و شیفتگان خاندان نبوت(ص)، با ارتباط قلبی دائمی با صاحب الزمان حضرت امام مهدی(ع) اقدامات زیر را معمول می‌دارند:

- ۱- عشق‌ورزی و محبت بی توقع به کلیه مخلوقات و تجلیات خداوند.
- ۲- ارائه مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین افراد.
- ۳- توکل به خداوند که او تاکنون نیازهای ما را بر حسب سعی و تلاش ما و بر طبق نظام آفرینش خود برآورده کرده و باز هم خواهد نمود.
- ۴- ایمان به اینکه جهان هستی دارای یک آفریننده و مدیر به نام خداوند می‌باشد که جهان را طبق نظام آفرینش به بهترین نحو و در کمال زیبایی و لطف به موجودات اداره می‌کند.
- ۵- همیشه از کارکرد نظام آفرینش خداوندی نسبت به خودم که به خاطر باورها، آرزوها، دعاها، افکار و اعمال خودم بوده رضایت کامل را دارم و این کارکرد را برای عروج معنوی خود ضروری می‌دانم.
- ۶- در کلیه امور زندگی خود با مردم و سایر موجودات بزرگوارانته

- رفتار می‌کنم.
- ۷- برای همه کس و همه چیز خیر می‌خواهم.
- ۸- همیشه سپاسگزار الطاف و نعمات خداوند به خود، خانواده و دوستانم هستم.
- ۹- بخشش را سرلوحهٔ فعالیت‌های خود نسبت به رفتار سایر انسانها و موقعیت‌ها قرار می‌دهم.
- ۱۰- همیشه در کلیه امور خوش‌بین هستم.
- ۱۱- همیشه امیدوار دریافت الطاف الهی هستم.
- ۱۲- برای دستیابی به آنچه برای آنها برنامه‌ریزی نموده‌ام صبور هستم.
(صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید)
- ۱۳- از خداوند سپاسگزارم که به من توانائی داده است تا همیشه در همه افکار، اعمال و گفتار خود صداقت را رعایت نمایم.
- ۱۴- ارتباط قلبی خود را با مولایم حضرت مهدی(ع) حفظ نموده و یاد این استاد عظیم‌الشان را همیشه در خاطر خود زنده نگه می‌دارم.

مختار بحسب خاصّی

(حروف اول کلمات کلیدی چهارده گانه)

دیدگاه زیبای گاندی

از نظر گاندی هفت مورد است که بدون هفت مورد دیگر
خطرناک هستند:

- ۱- ثروت، بدون زحمت
- ۲- لذت، بدون وجدان
- ۳- دانش، بدون شخصیت
- ۴- تجارت، بدون اخلاق
- ۵- علم، بدون انسانیت
- ۶- عبادت، بدون ایثار
- ۷- سیاست، بدون شرافت

به نام خدا

انسان های بزرگ می بخشند

انسان های متوسط به دل می گیرند

انسان های کوچک انتقام می گیرند

انسان های بزرگ درباره عقاید سخن می گویند

انسان های متوسط درباره وقایع سخن می گویند

انسان های کوچک پشت سر دیگران سخن می گویند

انسان های بزرگ درد دیگران را دارند

انسان های متوسط درد خودشان را دارند

انسان های کوچک بی دردند

انسان‌های بزرگ عظمت دیگران را می‌خواهند

انسان‌های متوسط به دنبال عظمت خود هستند

انسان‌های کوچک عظمت خود را در تحقیر دیگران می‌بینند

انسان‌های بزرگ به دنبال کسب حکمت هستند

انسان‌های متوسط به دنبال کسب دانش هستند

انسان‌های کوچک به دنبال کسب سواد هستند

انسان‌های بزرگ به دنبال طرح پرسش‌های بی‌پاسخ هستند

انسان‌های متوسط پرسش‌هایی می‌پرسند که پاسخ دارد

انسان‌های کوچک می‌پندارند پاسخ همه پرسش‌ها را

می‌دانند

انسان‌های بزرگ به دنبال خلق مسئله هستند

انسان‌های متوسط به دنبال حل مسئله هستند

انسان‌های کوچک مسئله ندارند

انسان‌های بزرگ سکوت را بر سخن گفتن برمی‌گزینند

انسان‌های متوسط گاه سکوت را بر سخن گفتن ترجیح

می‌دهند

انسان‌های کوچک با سخن گفتن بسیار، فرصت سکوت را از

خود می‌گیرند

چند نکته مهم در مورد بخشیدن

اگر میخواهید ببینید که آیا از کسی کینه‌ته دلتان مانده یا نه، ببینید آیا راضی هستید که او از ته دل شاد باشد و یا اتفاقات خوب برایش پیش بیاید یا نه؟ اگر حتی چند درصد احساس کردید شادی و اتفاق خوب را حق او نمی‌بینید، لطفاً اول او را ببخشید، حتی قبل از آنکه فکر کنید که چگونه باید با او رفتار کنید و یا چه چیزی را باید به او بگوئید و خلاصه چه رابطه‌ای باید با او داشته باشید.

اگر کسی را ببخشید رفتارهای شما متعادل، مملو از محبت خواهد شد و صحیح‌ترین تصمیم را راجع به وی خواهید گرفت.

ولی اگر آن فرد را نبخشیده باشید امکان ندارد بتوانید بر رفتارهای خود بخوبی مسلط شوید و تصمیم درستی در مورد خود یا آن فرد بگیرید.

وقتی از کسی رنجش و کینه‌ای به دل میگیرید، در حقیقت برده او میشوید او افکار شما را تحت کنترل خود میگیرد، اشتباهی شما را از بین می‌برد، آرامش ذهن و نیت خوب شما را می‌رباید و لذت کار کردن را از شما میگیرد، اعتقادات شما را از بین می‌برد و مانع از استجابات دعا‌های شما می‌گردد.

او آزادی فکر را از شما می‌گیرد و هر کجا که می‌روید برایتان

مزاحمت ایجاد می کند.

هیچ راهی برای فرار از او ندارید، تا زمانی که بیدارید او با شماست و وقتی که خوابیده‌اید وارد رویاهای شما می شود. وقتی مشغول رانندگی هستید یا وقتی در محل کار خود هستید او در کنار شماست. هرگز نمی-توانید احساس شادی و راحتی کنید.

او حتی بر روی تَنِ صدای شما نیز تأثیر دارد او مجبورتان می کند تا بخاطر سوء هاضمه، سردرد و یا بی حالی دارو مصرف کنید. او لحظات شاد و فرح بخش زندگی را از شما می دزدد. بنابراین اگر می خواهید یک برده باشید در دل نسبت به دیگران کینه و رنجش داشته باشید.

تبریک سال نو

انسان نیاز دارد هر از گاهی با خود خلوت نموده و اعمال و افکار گذشته خود را مورد ارزیابی قرار داده و برای آینده خویش برنامه‌ریزی کند. این عمل می‌تواند مثلاً هر شب قبل از خواب باشد یا هر زمان مناسب دیگر. در این زمان انسان می‌تواند اعمال و افکار روز خود را در خلوت خدای درون خود مرور نموده، از اشتباهات و قصورات خود از خدا پوزش بطلبد و نسبت به کارهایی که نموده و موفقیت‌هایی که داشته خداوند را به خاطر نظام زیبای آفرینشش که چنین فرصتهایی را به او داده است سپاسگزاری نماید. یقیناً این راز و نیاز با خدا، یعنی عذرخواهی و پوزش از محضر خداوند و سپاسگزاری از او، به انسان آرامش خاطر می‌دهد و او را برای گذراندن فردائی بهتر آماده می‌سازد.

برای عید نوروز محسنات بسیاری گفته شده است و یقیناً به خاطر این محسنات بوده که مردم ایران این عید را زنده نگهداشته و مراسم آنرا برای قرن‌ها برپاداشته‌اند. یکی از این محسنات فرصتی است که این عید بوجود می‌آورد تا انسان بتواند با خدای درون خود خلوت و اعمال و افکار سال گذشته خود را ارزیابی نماید، از قصورات و کوتاهی‌ها و اشتباهات خود در این سال از محضر او پوزش بطلبد و خدا را به خاطر تمام نعماتش سپاسگزاری نماید. ارزش دارد که انسان در این خلوت و

دیدار قلبی با خدا این نعمات را یک یک بر شمرد و از خداوند تقاضا نماید تا او را در سال نو به کارهائی وادارد که در نهایت او را به خدا نزدیکتر می گرداند. در حالی که در این آرامش به سر می برد و در کمال بندگی و خضوع و خشوع با خدای خود راز و نیاز می نماید، او می تواند منتظر پاسخ بماند و ببیند چه کارهائی به ذهن او خطور می کنند تا برای انجام آنها در سال نو برنامه ریزی کند، کارهائی که او می تواند با عشق و محبت فراوان و تنها به عنوان یک وظیفه و خدمتی کوچک و بدون هیچ چشمداشتی انجام دهد و خدا را به خاطر فرصتهائی که برای این محبت ورزیدن و خدمت کردن بی ریا به او خواهد داد سپاسگزاری نماید. در این حال او می تواند مطمئن باشد که خداوند به دعای:

یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهار
یا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال

او که در تحویل سال نو زمزمه می کند پاسخ بدهد و حال او را در سال نو همراه با آرامش و شادی فراوان بگرداند.

سال نو را به شما خواننده عزیز و همکار ارجمند مهندسی مکانیک تبریک گفته و سلامتی و شادی شما و خانواده عزیزتان را از درگاه خداوند متعال خواهانم و امیدوارم در این سال بیش از سالهای گذشته موفق به ارائه موثرترین خدمت بی ریا به جامعه بشوید. امیدوارم در این سال نو شما همیشه شاد باشید، تمام مردم ایران و جهان همیشه شاد باشند و تمام موجودات روی زمین نیز همیشه شاد باشند.

تعهد می‌کنم حدود ۳/۳٪ وقت خود را در هر ماه صرف:

- محبت ورزیدن بی توقع
 - خدمتگزاری بی ریا
 - خیرخواهی نمودن
 - سپاسگزاری کردن
 - صرفه‌جویی نمودن
 - گذشت کردن
- بنمایم.

این زمان می‌تواند اولین پنجشنبه هر ماه شمسی باشد.
 پس از این تمرین، شادی خود را ارزیابی می‌کنم. اگر افزایش
 یافت، تمرین را در سایر پنجشنبه‌های هر ماه تکرار می‌کنم و اگر
 شادی من باز هم افزایش یافت آنرا به تدریج در سایر روزهای هر ماه
 نیز انجام می‌دهم.

جدول ۱- ارزیابی روزانه برخورداری از رذائل اخلاقی

تاریخ (روز و ماه و سال)

هر روز نسبت به برخورداری از هر یک از رذائل اخلاقی ذکر شده در زیر نمره ای بین صفر تا ۲۰ به خود بدهید و این نمره را در مقابل آن رذیله اخلاقی بنویسید. نمره صفر معرف عدم برخورداری و نمره ۲۰ معرف برخورداری شدید شما از آن خصوصیت اخلاقی می باشد.

- | | | |
|-----|---------------------------------------|----------------------|
| () | ۱- آرزو (برای کسب ثروت و شهرت و قدرت) | () |
| () | ۲- اضطراب | ۱۵- دروغ () |
| () | ۳- انتقامجویی | ۱۶- دلبستگی () |
| () | ۴- بدخواهی | ۱۷- دلتنگی () |
| () | ۵- تحقیر | ۱۸- دورویی () |
| () | ۶- ترس | ۱۹- ستم () |
| () | ۷- تملق و چاپلوسی | ۲۰- سرزنش () |
| () | ۸- تنفر و کینه | ۲۱- شهوت () |
| () | ۹- توقع | ۲۲- عجله () |
| () | ۱۰- حسادت | ۲۳- عصبانیت () |
| () | ۱۱- حرص | ۲۴- عیبجویی () |
| () | ۱۲- خشم | ۲۵- غصه () |
| () | ۱۳- خشونت | ۲۶- نومیدی و یاس () |
| () | ۱۴- خودپرستی | ۲۷- وسواس () |
- جمع کلیه نمرات داده شده در روز ()

جدول ۲- ارزیابی ماهانه برخورداری از رذائل اخلاقی

ماه و سال

با مراجعه به جدول ۱ نمراتی را که برای برخورداری از هر یک از رذائل اخلاقی در روزهای ماه به خود داده اید جمع نموده و حاصل آنرا در مقابل آن رذیله با خصوصیت اخلاقی بنویسید.

- | | | |
|-----|---------------------------------------|-----|
| () | ۱- آرزو (برای کسب ثروت و شهرت و قدرت) | () |
| () | ۲- اضطراب | () |
| () | ۳- انتقام‌جوئی | () |
| () | ۴- بدخواهی | () |
| () | ۵- تحقیر | () |
| () | ۶- ترس | () |
| () | ۷- تملق و چاپلوسی | () |
| () | ۸- تنفر و کینه | () |
| () | ۹- توقع | () |
| () | ۱۰- حسادت | () |
| () | ۱۱- حرص | () |
| () | ۱۲- خشم | () |
| () | ۱۳- خشونت | () |
| () | ۱۴- خودپرستی | () |

جمع کلیه نمرات داده شده در ماه ()

جدول ۳- ارزیابی روزانه برخورداری از ارزشهای انسانی

تاریخ (روز و ماه و سال)

هر روز نسبت به برخورداری از هر یک از ارزشهای انسانی ذکرشده در زیر نمره ای بین صفر و ۲۰ به خود بدهید و این نمره را در مقابل آن ارزش اخلاقی بنویسید. نمره صفر معرف عدم برخورداری و نمره ۲۰ معرف برخورداری شدید از آن خصوصیت اخلاقی می باشد.

۱-ایمان به خدا ()

- | | | | |
|-----|-----------------------|-----|--------------------|
| () | ۱۵- خدمت | () | ۲- عشق و محبت |
| () | ۱۶- خیرخواهی | () | ۳- امید به آینده |
| () | ۱۷- رضایت | () | ۴- اعتماد به نفس |
| () | ۱۸- سپاسگزاری | () | ۵- پذیرش دیگران |
| () | ۱۹- شجاعت | () | ۶- پشتکار |
| () | ۲۰- صبر | () | ۷- پیشرفت و موفقیت |
| () | ۲۱- صداقت | () | ۸- تحرک |
| () | ۲۲- صرفه‌جویی | () | ۹- تحمل |
| () | ۲۳- عدم وابستگی | () | ۱۰- تقوی |
| () | ۲۴- فداکاری | () | ۱۱- تواضع |
| () | ۲۵- گذشت | () | ۱۲- توکل |
| () | ۲۶- محدود کردن آرزوها | () | ۱۳- جوانمردی |
| () | ۲۷- وفای به عهد | () | ۱۴- خوش‌بینی |

جمع کلیه نمرات داده شده در روز ()

جدول ۴- ارزیابی ماهانه برخورداری از ارزشهای انسانی

ماه و سال

با مراجعه به جدول ۳ نمراتی را که برای برخورداری از هر یک از ارزشهای انسانی در روزهای ماه به خود داده‌اید جمع نموده و حاصل آنرا در مقابل آن ارزش انسانی با خصوصیت اخلاقی بنویسید.

۱-ایمان به خدا ()

- | | | | |
|-----|-----------------------|-----|--------------------|
| () | ۱۵- خدمت | () | ۲- عشق و محبت |
| () | ۱۶- خیرخواهی | () | ۳- امید به آینده |
| () | ۱۷- رضایت | () | ۴- اعتماد به نفس |
| () | ۱۸- سپاسگزاری | () | ۵- پذیرش دیگران |
| () | ۱۹- شجاعت | () | ۶- پشتکار |
| () | ۲۰- صبر | () | ۷- پیشرفت و موفقیت |
| () | ۲۱- صداقت | () | ۸- تحرک |
| () | ۲۲- صرفه‌جوئی | () | ۹- تحمل |
| () | ۲۳- عدم وابستگی | () | ۱۰- تقوی |
| () | ۲۴- فداکاری | () | ۱۱- تواضع |
| () | ۲۵- گذشت | () | ۱۲- توکل |
| () | ۲۶- محدود کردن آرزوها | () | ۱۳- جوانمردی |
| () | ۲۷- وفای به عهد | () | ۱۴- خوش بینی |

جمع کلیه نمرات داده شده در ماه ()

خودارزیابی مراعات تعدادی از معیارهای مسلمان بودن

تاریخ پایان ارزیابی: .../.../۱۳۹۷

ده مراعات هر یک از موارد ذکر شده نمره‌ای بین صفر و ده به خود بدهید

معیارها	روز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	جمع
۱ اقامه نماز به موقع												
۲ صداقت در پندار گفتار و کردار												
۳ مراعات حقوق دیگران												
۴ میرا بودن از حسادت، عشم و خودخواهی												
۵ میرا بودن از اضطراب، افسردگی و ترس												
۶ میرا بودن از غصه، غیبت کردن و نگرانی												
۷ عشق و محبت ورزیدن به بستگان، دوستان و دیگران												
۸ برسرورداری از خورشید، خیمه‌سواهی و گذاشت												
۹ امیدوار بودن به آینده رضامندی و سپاسگزاری												
۱۰ ارائه خدمت می‌ریا به نیازمندترین افراد												
۱۱ اتلاف نکردن آب، انرژی، غذا و وقت												
۱۲ حفاظت از محیط زیست جانورهای و عمومی												
۱۳												
۱۴												
جمع												

نام ارزیابی کننده:

تشخیص ۱۰ فضیلت برتر خانواده و خودم، یا
سه نفر که در زندگیم بیشترین تماس را با آنان دارم.

نام و نسبت افراد با من

۱-۱	۲-۲	۳-۳	خودم (.....)
۱			
۲			
۳			
۴			
۵			
۶			
۷			
۸			
۹			
۱۰			

وصیت من به دانشجویان عزیز دانشگاه زندگی

زندگی در روی زمین مانند تحصیل در یک دانشگاه است، دانشگاه زندگی. در این دانشگاه هر کس یک دانشجو و همزمان یک معلم بوده و تمام منابع طبیعی به منزله کارمندان این دانشگاه هستند که به تحصیل این دانشجو کمک می‌کنند. خداوند مؤسس و رئیس دانشگاه زندگی و پیامبران و اولیاء خدا استادان مدعو این دانشگاه هستند. قرآن جامع‌ترین کتاب درسی دانشگاه زندگی است.

من به عنوان یکی از دانشجویان دانشگاه زندگی که شاید چند سالی بیش از شما در این دانشگاه تحصیل کرده باشد و در حال حاضر خود را برای رفتن به تعطیلات تابستانی آماده می‌کند، نکات زیر را به شما عزیزان توصیه می‌نمایم:

۱- بپذیرید که ما همه برای پیشرفت معنوی و افزایش آگاهی از این حقیقت که چیزی جز خدا وجود ندارد وارد دانشگاه زندگی شده‌ایم. بپذیرید هر آنچه که ما از طریق حواسمان به آنها پی می‌بریم و یا از طریق دل از آنها آگاه می‌شویم تصاویر و تجلیاتی از خداوند بوده و به این ترتیب منحصر به فرد و زیبا هستند.

۲- بپذیرید که تمام وقایع و رخدادها در زندگی ما حاوی دروسی از دانشگاه زندگی می‌باشند و تمام افرادی که به نحوی در زندگی ما

بوده و یا هستند نقش ارزشمند و بسیار مهم معلم را برای ما بازی می‌کنند. این رخدادهای و معلمان زندگی ما فرصت‌هایی را برای ما فراهم می‌کنند که دروس دانشگاه زندگی را بهتر و سریعتر فرا بگیریم. زمینه‌های اصلی دروس دانشگاه زندگی عبارتند از: توکل به خدا، صبر و بردباری، گذشت و خیرخواهی و پذیرش افراد همانطور که هستند.

۳- هر رخداد و واقعه‌ای در زندگی ما حاوی یک یا چند درس در زمینه‌های فوق‌الذکر است.

۴- خداوند نظامی را تدوین فرموده که می‌توان آن را نظام آفرینش نامید. تمام وقایع و رخدادهای طبق این نظام می‌باشد. در طی حدود ۲ میلیون سال حیات خود در روی زمین، انسان به خاطر کنجکاوایی که خدا طبق نظام آفرینش به او عطا کرده است به قسمت‌هایی از این نظام پی برده و آنها را «قوانین طبیعت» نامیده است. نظام آفرینش برای پیشرفت معنوی و بالا رفتن آگاهی انسان طراحی شده است.

۵- پذیرید که طبق نظام آفرینش آنچه امروز بر سر شما می‌آید نتیجه اعمال و افکار و خواسته‌های خود شما بوده که از این لحظه به عقب به نظام آفرینش ابراز داشته‌اید. با اعمال و افکار و خواسته‌های امروزتان شما رخدادهای آینده خود را تعیین می‌کنید. به عبارت دیگر شما محصول اعمال و افکار و خواسته‌های گذشته و

معمار و آرشیستک آینده خود می‌باشید.

۶- در محدوده قوانین طبیعت اگر شما چیزی را واقعاً بخواهید و اگر واقعاً باور داشته باشید که می‌توانید آن چیز را به دست آورید و اگر واقعاً برای به دست آوردن آن چیز تلاش کنید نظام آفرینش طوری عمل می‌کند که شما آن چیز را به دست آورید. یعنی شرایط داشتن یک چیز و یا دستیابی به یک موقعیت خواستن، باور داشتن و تلاش کردن است.

۷- پس از اندیشیدن فراوان یک رسالت و یک هدف برای زندگی خود تعیین کنید و کارهای خود را طوری برنامه‌ریزی کنید که بتوانید به آن هدف برسید. از چیزها و یا کارهایی که در جهت رسالت و یا هدف شما نیستند پرهیز کنید. تجسم کنید که به هدف خود رسیده‌اید و در آن موقعیت قرار دارید.

۸- در پیشگاه خداوند مسئولید که در هر زمان و هر مکان مهمترین و بهترین کاری را که می‌توانید انجام دهید. از خداوند استدعا کنید که به شما بیشی بدهد که تشخیص دهید این کار چیست و قدرتی دهد که بتوانید آنرا انجام دهید.

۹- انسان برای شاد زیستن آفریده شده است، ولی این شادی با لذات جسمانی تفاوت دارد. شادی واقعی با پیشرفت معنوی و بالا رفتن آگاهی انسان از حقیقت وجود افزایش می‌یابد. راه دستیابی به شادی زایدالوصف یا راه زندگی عبارت است از:

۱۰- عشق و محبت ورزیدن بی‌ریا

۱۱- خدمتگزاری بی‌توقع

۱۲- پرورش ارزش‌های انسانی برای حذف ردائیل اخلاقی

۱۳- ارتباط با شخصیتی معنوی که الگو و نمونه عشق و خدمت و تقوا،

یا برخوردار از ارزشهای انسانی است.

برکت خداوند

در مکالمات روزمره مان در بسیاری موارد از عبارت «خدا برکت بدهد» استفاده می‌کنیم. ولی چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم تا خدا برکت دهد؟

احتمالاً تأثیر موسیقی‌های آرام در رشد سریعتر گیاهان و شیردهی بیشتر گاو و گوسفند را شنیده‌اید.

آزمایشات متعددی توسط باغداران و دامداران در کشورهای خارج به عمل آمده که با نواختن موسیقی کلاسیک توانسته‌اند محصولات باغی بیشتر و بهتر و یا شیر بیشتر تولید کنند. در ارتباط با حالات ذهنی افراد در رشد گیاهان و یا رام نمودن حیوانات مطالبی خوانده‌ام که در زیر شرح می‌دهم.

در روستایی در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی هتلی وجود دارد که در مجاورت آن دو قطعه زمین به مساحت برابر و با شرایط خاک و آب و هوای برابر برای کاشت محصولات باغی و گل استفاده شده است. از افرادی که در هتل اقامت می‌کنند و یا از ساکنان روستا می‌خواهند که در محیط یکی از این زمین‌ها به حالت مراقبه نشسته و به گل و گیاه و درختانی که در این قطعه زمین کاشته شده‌اند «محبت» ساطع نمایند، در حالی که به گیاهان زمین دیگر (زمین شاهد) از این نظر توجهی نمی‌شود.

شرایط آبیاری، کود و نور خورشید و غیره برای هر دو قطعه زمین یکسان است ولی پس از چند ماه ملاحظه نمودند که گیاهانی که از انسان‌ها «محبت» دریافت داشته‌اند دارای رشدی بیشتر، شاداب‌تر و پربارتر هستند و گیاهان موجود در قطعه زمین شاهد رشدی معمولی دارند.

در یکی از دانشگاه‌های تایلند یکی از اعضای هیئت علمی آزمایش زیر را انجام داد. او با همکاری و نظارت یکی از متخصصین گل و گیاه، تخم گل‌های متفاوتی را انتخاب و در دو قطعه زمین مجاور آنها را کاشت. پس از اینکه ساقه گلها از خاک بیرون آمدند و به ارتفاع معینی رسیدند گل‌ها را به دو گروه مساوی تقسیم کرد، یک گروه به عنوان شاهد و گروه دیگر برای دریافت «محبت» از دانشجویان. از دانشجویان خواست که هر یک مقابل دو بوته یا گلدان نشسته و در یک حالت مراقبه به مدت محدود ۳۰ دقیقه در هر روز به گل‌های مقابل خود محبت ساطع نمایند و در دل خود با گل‌ها صحبت کنند و آنها را مورد محبت و تمجید قرار دهند. پس از چند هفته ملاحظه کردند که تمامی گل‌هایی که از دانشجویان محبت و تمجید دریافت داشته بودند دارای رشد بیشتر، شاداب‌تر و زیباتر از گلهایی بودند که در قطعه زمین شاهد، پرورش یافته بودند. شرایط آب و هوا و کود و نور خورشید و غیره برای تمام گل‌ها یکسان بودند. پس از پایان آزمایش ملاحظه نمودند که دو عدد از بوته گل‌های مورد توجه نه تنها رشد بیشتری نداشتند بلکه کاملاً کوچک و ضعیف و در حقیقت پلاسیده بودند. همه از این نتیجه تعجب کردند و

دنبال یافتن دلیل برآمدند تا اینکه دانشجوی مربوطه که قرار بود به آن بوته‌های گل محبت ساطع کند اقرار کرد که نه تنها به این گل‌ها محبتی ساطع نکرده و زیبایی آنها را تمجید و تحسین نکرده بلکه برعکس در تمام مدت به آنها تنفر ساطع می‌کرده و در دل خود به آنها می‌گفته که چقدر زشت و بی‌مقدار هستند.

بسیار خوانده‌ام که افرادی که توسط حیوانات و یا انسان‌های جنایتکار مورد تهدید قرار گرفته و جانشان در خطر بوده با محبت ساطع کردن به آنها حیوانات را رام خود کرده و یا جنایتکاران را از قصدی که داشته‌اند منصرف کرده‌اند، در اینجا فرصت شرح جزئیات این ماجرا نیست.

آزمایشات فوق نشان می‌دهند که شرایط ذهنی انسان روی محیط اطرافش، اعم از اینکه گیاه باشد یا حیوان یا انسان، اثر می‌گذارد. یک جامعه می‌تواند با دعا و راز و نیاز با خداوند، با خیرخواهی برای یکدیگر، با خوش‌بینی و گذشت نسبت به هم، با تمجید و تحسین کارهای خوب و حتی کوچک یکدیگر و خلاصه با محبت ورزیدن به یکدیگر باعث سلامتی بیشتر و شادتر شدن خود و دیگران شود، بزهکاری‌های جامعه و آسیب‌های اجتماعی-اقتصادی آنها را کاهش دهد و باعث رشد سریعتر و شادابی بیشتر گیاهان و تولید بیشتر مواد حیوانی شده و به این ترتیب بیشتر مشمول «برکت خداوند» در زندگی خود شود. می‌توان این دستاوردها را برکت خداوند نامید.

ماه رمضان فرصتی را به وجود می‌آورد که انسان با خدای خویش راز و نیاز کند. خورده حساب‌های شخصی و بدخواهی‌ها را فراموش نماید و به قوم و خویش و اطرافیان خود کمک و خدمت نماید و شادتر بشود و بزهکاری موجود در جامعه را نیز کاهش دهد. سعی کنیم در ماههای دیگر، در حالی که در خوردن غذا امساک نمی‌کنیم ولی سایر حالات ماه رمضان را، راز و نیاز با خدا را، کمک به دیگران را و محبت ورزیدن به یکدیگر را حفظ کنیم تا «برکت خداوند» را در زندگی خود افزایش دهیم.

ادیسون و آتش‌سوزی آزمایشگاهش*

ادیسون در سنین پیری پس از کشف چراغ برق یکی از ثروتمندان آمریکا به شمار می‌رفت و درآمد سرشارش را تمام و کمال در آزمایشگاه مجهزش که ساختمان بزرگی بود هزینه می‌کرد. این آزمایشگاه بزرگترین عشق پیرمرد بود.

هر روز اختراعی جدید در آن شکل می‌گرفت تا آماده بهینه‌سازی و ورود به بازار شود.

در همین روزها بود که نیمه‌های شب از اداره آتش‌نشانی به پسر ادیسون اطلاع دادند که آزمایشگاه پدرش در آتش می‌سوزد و حقیقتاً کاری از دست کسی بر نمی‌آید و تمام تلاش مأموران فقط جلوگیری از گسترش آتش به سایر ساختمان‌ها است.

آنها تقاضا داشتند که موضوع به نحو قابل قبولی به اطلاع پیرمرد رسانده شود.

پسر با خود اندیشید که احتمالاً پیرمرد با شنیدن این خبر سکنه می‌کند و لذا از بیدار کردن پیرمرد منصرف شد و خودش را به محل حادثه رساند و با تعجب دید که پیرمرد در مقابل ساختمان آزمایشگاه روی یک صندلی نشسته است و سوختن حاصل عمرش را نظاره می‌کند.

* دریافت شده از اینترنت

پسر تصمیم گرفت جلو نرود و پدر را آزار ندهد. او می‌اندیشید که پدر در بدترین شرایط عمرش به سر می‌برد. ناگهان پدرش سربرگرداند و پسر را دید و با صدای بلند و سرشار از شادی گفت: «پسر تو اینجایی؟ می‌بینی چقدر زیباست؟ رنگ‌آمیزی شعله‌ها را می‌بینی؟ حیرت‌آور است! من فکر می‌کنم که آن شعله‌های بنفش به علت سوختن گوگرد در کنار فسفر به وجود آمده است! وای! خدای من، خیلی زیباست! کاش مادرت هم اینجا بود و این منظره زیبا را می‌دید، کمتر کسی در طول عمرش امکان دیدن چنین منظره زیبایی را خواهد داشت. نظر تو چیه پسرم؟» پسر حیران و گیج جواب داد: «پدر تمام زندگیت در آتش می‌سوزد و تو از زیبایی شعله‌ها صحبت می‌کنی؟ چطور می‌توانی، من تمام بدنم می‌لرزد و تو خونسرد نشسته‌ای؟»

پدر گفت: «پسرم از دست من و تو که کاری بر نمی‌آید. مأموران هم که تمام تلاششان را می‌کنند. در این لحظه بهترین کار لذت بردن از منظره‌ایست که دیگر تکرار نخواهد شد. در مورد آزمایشگاه و بازسازی یا نوسازی آن فردا فکر می‌کنیم. الان موقع این کار نیست. به شعله‌های زیبا نگاه کن که دیگر چنین امکانی را نخواهی یافت.»

توماس آلوا ادیسون سال بعد مجدداً در آزمایشگاه جدیدش مشغول کار بود و همان سال یکی از بزرگترین اختراع بشریت یعنی ضبط صوت را تقدیم جهانیان نمود.

آری او گرامافون را درست یک سال، پس از آن واقعه اختراع نمود.

پیر مرد دانا*

امروز مردی نود و دو ساله، کوتاه قد و بسیار سرزنده که به ظاهرش توجه زیادی دارد، به سمت خانه سالمندان در حرکت است. همسر هفتاد ساله اش بتازگی در گذشته و او مجبور به ترک منزل خود شده است.

بعد از ساعت‌ها انتظار در سالن ورودی خانه سالمندان، وقتی که به وی می‌گویند اتاقش آماده است با ملایمت لبخندی می‌زند. همانطور که با عصایش به آرامی به سمت آسانسور پیش می‌رود اتاقش را برایش توصیف می‌کنم که ملافه‌ای به جای پرده در جلوی در آن آویزان است.

مرد با شوق یک پسر هشت ساله که توله سگ جدیدی هدیه گرفته است پاسخ می‌دهد: «من خیلی خوشم می‌آید».

آقای گانیه، شما هنوز اتاق را ندیده‌اید، کمی صبر کنید، تقریباً رسیدیم.

مرد پاسخ می‌دهد: «هیچ ربطی به دیدن اتاق ندارد. شادی چیزی است که پیشاپیش آن را برمی‌گزینیم. اینکه از اتاق خوشم بیاید یا نه، به وسایل یا چیدمان آن ربطی ندارد بلکه به اینکه با چه دیدی به آن نگاه کنم

* دریافت شده از اینترنت

مربوط می‌شود. از قبل تصمیم گرفته‌ام که از اتاق خوشم می‌آید. این تصمیمی است که هر روز صبح موقع بیدار شدن از خواب می‌گیرم.

من می‌توانم انتخاب نمایم. می‌توانم تمام روز را در رختخواب به شمردن مشکلاتی بپردازم که برخی اعضای بدنم دارند یعنی دیگر قادر به خوب کار کردن نیستند یا اینکه برخیزم و از خداوند به خاطر اعضای که هنوز درست کار می‌کنند، تشکر کنم. هر روز یک هدیه است و تا زمانیکه می‌توانم چشمانم را باز کنم، تمرکزم را بر روز جدید و تمام خاطرات شادی آوری که در طول زندگی به وجود آورده‌ام، می‌گذارم. سن بالا شبیه حساب بانکی است. در زمان کهولت آنچه را که در طول عمر پس‌انداز کرده‌اید، برداشت می‌کنید.

بابت سهمی که در پر کردن حساب من از خاطرات شیرین دارید، تشکر می‌کنم. من هنوز در حال پر کردن این حساب هستم...»

برای شادی توصیه‌های ذیل را به یاد داشته باشید:

۱- قلب خود را از نفرت رها کنید.

۲- ذهن خود را از نگرانی آزاد سازید.

۳- به سادگی زندگی کنید.

۴- بیشتر بخشش کنید.

۵- کمتر متوقع باشید.

اشاره به گریه و شادی در قرآن*

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لَيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره توبه، آیه ۸۲)
 پس ایشان باید اندکی بخندند و بسیار بگریند به مکافات آنچه به دست خود کسب کرده‌اند.

خنده و گریه کنایه از خوشبختی و بدبختی است و هر خردمندی می‌پذیرد که بهتر است رنج کوتاهی را تحمل کرد و از شادی و خوشبختی بی‌پایان برخوردار شد تا آنکه آدمی به غفلت دوران کوتاهی خنده مستانه کند و از آن پس عمری محروم و در رنج و محنت باشد و در فراق مطلوبات خود که توان بدست آوردنش را از دست داده بگیرد.

این آیه اشاره به کافران دارد که به سبب غفلت و پیروی هواهای نفسانی زمانی کوتاه می‌خندند اما باید در انتظار گریه‌های بسیار باشند و شک نیست که برای به دست آوردن خنده پایدار باید رنج‌ها و گریه‌های کوتاه مدت را از سرگذرانید و بدون آن گریه شخص شایسته خنده‌های پایدار نخواهد بود:

بیموزم تو را گر کار بندی که بی‌گریه زمانی خوش بخندی
 چو خندان گردی از فرخنده فالی بخندان تنگدستی را به مالی
 دیوان خسرو و شیرین، نظامی گنجوی

* حسین الهی قمشه‌ای، ۳۶۵ روز با قرآن، صفحات ۲۸۹ و ۲۹۰

مقصود نظامی این است که از خنده بی‌گريه که شادی حقیقی است نمی‌توان چشم فرو بست. از این رو باید گریه‌ها و سختی‌های راه رسیدن به خنده را تحمل نمود.

بعضی از مدعیان دین و دیانت را چنین در خاطر آمده است که مومن بهتر است بیشتر بگرید و کمتر بخندد و به آیه حاضر استناد می‌کنند در حالی که این آیه قطعاً اشاره به کافران دارد (به آیه قبل از آن در این سوره مراجعه کنید) و گریستن به معنی غمگین و محزون بودن شأن مومن نیست بلکه نشان ایمان خنده و شادی است چنانچه در حدیث نبوی آمده است المومن هَشُّ بَشًّا، بِسَامًّا، و در قرآن نیز مکرر آمده است که اهل ایمان و پرهیزگاران از خوف و حزن آسوده‌اند.

چون به آزادی نبوت هادی است مومنان را از نبوت شادی است
 ای گروه مومنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
 دیوان مثنوی، جناب مولانا

مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد

مرا قولی‌ست با جانان که جانان جان من باشد

دیوان مثنوی، جناب مولانا

یکی از اوصاف برجسته پیامبر متبسم بودن و گشاده‌رو بودن اوست. شادی حقیقی که ثروت معنوی انسان است بیش از همه در اصحاب علم و هنر و اخلاق یافت می‌شود و اما خنده قلیل و گریه کثیر سهم

کسانی است که چند روزی به ظلم و جور بر اسباب شادی و طرب
حاکم می‌شوند و چون خرس رقصی بی‌مقصد می‌کنند تا به ناگاه پرده
فرو افتد و از ظلمت و محرومیت خود آگاه می‌شوند.

وقتی یک نوشابه می‌نوشید، چه اتفاقی می‌افتد؟*

۱۰ دقیقه بعد: ۱۰ قاشق چای‌خوری شکر وارد بدنتان می‌شود. می‌دانید چرا با وجود خوردن این حجم شکر دچار استفراغ نمی‌شوید؟ چون اسید فسفریک، طعم آن را کمی می‌گیرد و شیرینی‌اش را خنثی می‌کند.

۲۰ دقیقه بعد: قند خونتان بالا می‌رود و منجر به ترشح ناگهانی و یک جای انسولین می‌شود. کبدتان شروع می‌کند به تبدیل قند به چربی تا قند خون، بیشتر از این بالا نرود.

۴۰ دقیقه بعد: حالا دیگر جذب کافئین کامل شده؛ مردمکهایتان گشاد می‌شود، فشار خونتان بالا می‌رود و در پاسخ به این حالت، کبدتان قند را به داخل جریان خون رها می‌کند. گیرنده‌های آدنوزین مغز حالا بلوکه می‌شوند تا از احساس خواب‌آلودگی جلوگیری کنند.

۴۵ دقیقه بعد: ترشح دوپامین افزایش پیدا می‌کند و مراکز خاصی در مغز، که حالت سرخوشی ایجاد می‌کنند، تحریک می‌شوند. این همان مکانیسمی است که در مصرف هرئوئین منجر به ایجاد سرخوشی می‌شود.

بعد از ۶۰ دقیقه: اسید فسفریک موجود در نوشابه، داخل روده کوچک، به کلسیم، منیزیم و روی می‌چسبد. متابولیسم بدن افزایش پیدا می‌کند. میزان بالای قند خون و شیرین کننده‌های مصنوعی، دفع هر چه

* دریافت شده از اینترنت

بیشتر کلسیم را از طریق ادرار باعث می‌شوند.

مدتی بعد: کافتین در نقش یک داروی مدر (ادرار آور) وارد عمل می‌شود. حالا دیگر کلسیم و منیزیم و رویی که قرار بود جذب بدن شود، بیش از پیش از طریق ادرار دفع می‌شود و به همراه آن مقادیر زیادی آب، سدیم و دیگر الکترولیت‌ها نیز از دست می‌رود.

مدتی بعدتر: کم‌کم غوغایی که در بدنتان ایجاد شده بود فروکش می‌کند و نوبت به افت قند می‌رسد. در این مرحله یا خیلی حساس و تحریک‌پذیر می‌شوید یا خیلی کرخت و بی‌حال. حالا دیگر تمام آن آبی را که از طریق نوشابه وارد بدن خود کرده بودید، دفع کرده‌اید؛ آبی که می‌شد به جای اسید و کافتین و شکر، حاوی مواد مفیدی برای بدنتان باشد. تا چند ساعت بعد هم اثر کافتین هم از بین می‌رود و شما هوس یک نوشابه دیگر می‌کنید.

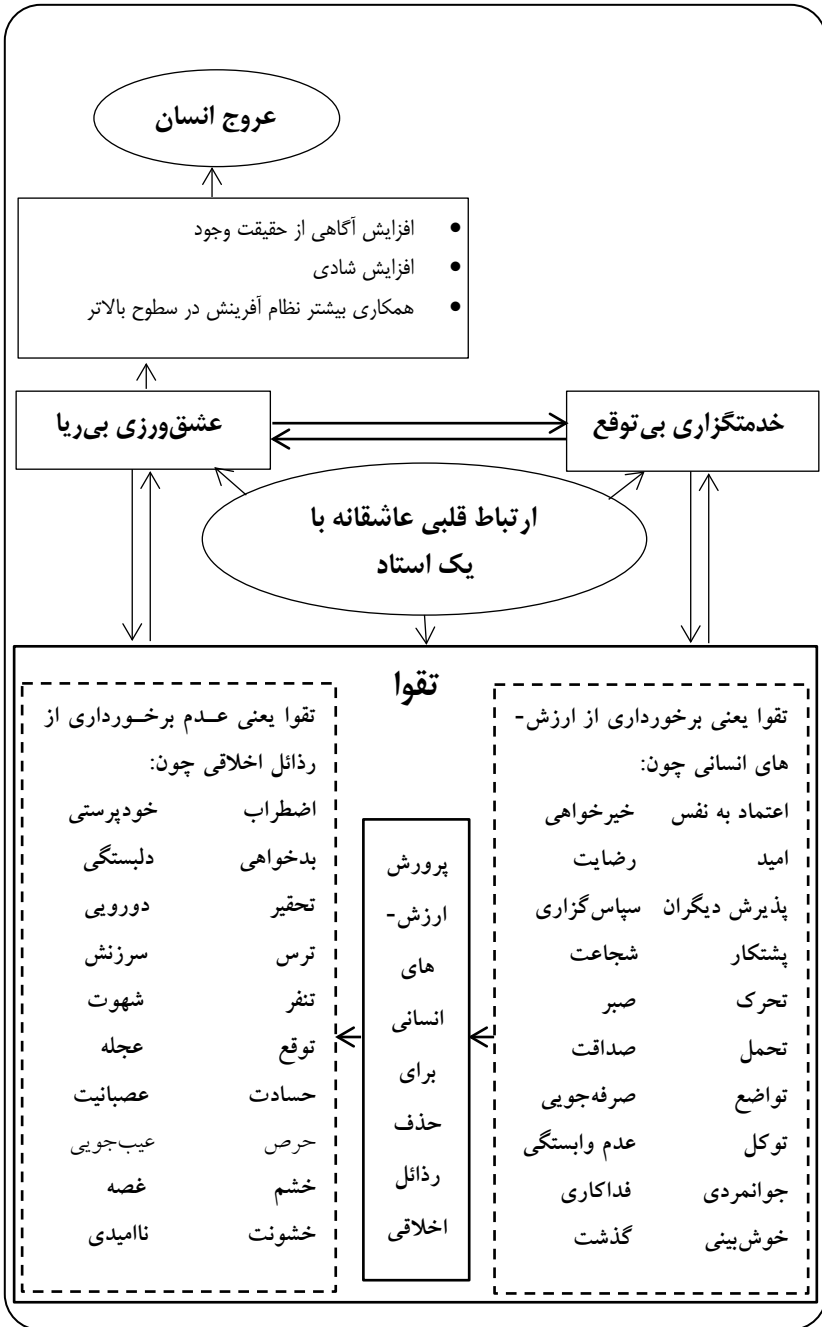
نوشابه‌خوردترین ملت جهان

سرانه مصرف نوشابه‌های گازدار در ایران ۴۲ لیتر است. با مقایسه این آمار با آمار دیگر کشورهای جهان به این نتیجه وحشتناک می‌رسیم که ما در سرانه مصرف نوشابه‌های گازدار مقام اول را در جهان پیدا کرده‌ایم. برای این که بیشتر وحشت کنید، بد نیست بدانید که:

۱- میانگین مصرف نوشابه‌های گازدار در دنیا برای هر فرد ۱۰ لیتر

است.

- ۲- در بیست سال اخیر، مصرف نوشابه‌های گازدار در کشور، نزدیک به ۱۵ درصد رشد داشته است.
- ۳- در طی این بیست سال، مصرف شیر و لبنیات، تنها حدود یک دهم درصد رشد کرده است.
- ۴- سرانه مصرف لبنیات در ایران کمتر از یک سوم استاندارد جهانی است.
- ۵- طبق آمار، ۹۰ درصد کودکان ۲۴ ماهه تا ۱۲ ساله کشورمان، روزانه حداقل یک بار پفک و نوشابه مصرف کرده‌اند.
- ۶- ۲۵ درصد از کودکان ایرانی به نوعی با سوءتغذیه دست به گریبان هستند.



پیشنهادی برای افزایش شادی و پیشرفت معنوی

(البته به لطف خداوند)

الف. وضع مطلوب (ولی قابل دستیابی) خود را در دههٔ ۱۴۲۰ مجسم کنید و به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- از چه میزان تحصیلاتی برخوردارید و یا دارای چه مدرک تحصیلی هستید؟
- ۲- از چه فضایل اخلاقی‌یی برخوردارید، یا از چه ردائل اخلاقی‌یی میرا هستید؟
- ۳- با توجه به جدول شادی سنجی و رابطهٔ شادی سنجی چه نمره-هایی به هر یک از اعضای این رابطه به خود می‌دهید؟
- ۴- میزان متوسط درآمد شما در ماه چقدر است و این درآمد از چه محل یا محل‌هایی تأمین می‌گردد؟
- ۵- در چه مسکنی و چه شهر و کشوری زندگی می‌کنید؟
- ۶- مؤثرترین خدمت بی‌ریای شما چیست و نیازمندترین افراد دریافت‌کنندهٔ خدمت شما چه کسانی هستند و در چه کشوری زندگی می‌کنند؟

ب. وضع موجود خود را در نظر گرفته و به پرسشهای ۶گانهٔ بند الف

پاسخ دهید.

پ. با در نظر گرفتن بازه‌های زمانی کوتاه مدت (از حالا تا پایان سال ۱۳۹۸)، میان مدت (سالهای ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰) و دراز مدت (از اول فروردین سال ۱۴۰۱ تا پایان اسفند ۱۴۲۰) مشخص کنید چه اقداماتی انجام می‌دهید تا از وضع موجود به وضع مطلوب برسید؟

ت. وضع خود را به لحاظ برخورداری از آسایش مادی، آرامش خاطر و شادی و معنویت از سال ۱۴۳۰ تا سن ۸۵ سالگی خود چگونه تصور می‌کنید؟

زنبور عسل

اولین مهندس خدمتگزار در جهان آفرینش

این مهندس کوچک و زیبا با استفاده از شهد گلها و خلایقی که آفرینندهٔ جهان به او عطا فرموده است برای خود و سایر موجودات غذائی شیرین خلق می‌کند.

ما مهندسان نیز می‌توانیم با استفاده از شهد گل‌های نظام آفرینش (علوم پایه، علوم مهندسی، اقتصاد و هنر) و استفاده از خلایقی که خداوند به ما عطا فرموده برای خود و سایر انسانها آسایش، آرامش و شادی وافر پدید آورده و موثرترین خدمت بی‌ریا را به نیازمندترین افراد ارائه دهیم.

ما در پیشگاه خداوند مسئول هستیم،

تا در هر زمان و مکان،

موثرترین خدمت بی‌ریا را همراه با پرهیزگاری کامل و عشق‌ورزی بی-

توقع به نیازمندترین افراد ارائه دهیم، تا به لطف خداوند عروج معنوی

نموده و به شادی وافر دست یابیم.

هدف زندگی عبارتست از لقاءالله یا تقرب به خدا یا بالا رفتن درجه آگاهی تا آن حد که بپذیریم و باور داشته باشیم که جز یک حقیقت که خدا باشد حقیقت دیگری وجود ندارد و آنچه که ما از طریق حواس خود به آن پی می‌بریم و یا از طریق دل به آن واقف می‌شویم تجلیات یا صورت‌های زیبا و منحصر به فرد از این حقیقت هستند.

راه زندگی عبارتست از:

- ۱- پرهیزگاری کامل (یعنی مبری بودن از رذائل اخلاقی یا برخوردار بودن از فضائل اخلاقی)
- ۲- دوست داشتن واقعی و عشق ورزیدن بی‌قید و شرط به تجلیات خداوند
- ۳- ارائه مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین این تجلیات
- ۴- و برقراری ارتباط قلبی با شخصیتی که مظهر عشق و خدمت و تقوا می‌باشد.

مهم نیست که اقیانوس بی‌کران باشم یا حوضچه‌ای کوچک، زلال که باشم خورشید در من پیدا خواهد شد.

تدوین یک منشور اخلاقی برای خود

- ۱- مشخص کنید در زندگی خود با چه افرادی، سازمان‌هایی یا نهادهایی در تماس هستید.
- ۲- مشخص کنید در حال حاضر شیوه برخورد و تعامل شما با این افراد (از جمله خود شما) یا سازمان‌ها و یا نهادها چگونه است.
- ۳- تعیین کنید بهترین روش برخورد یا تعامل شما با این افراد (از جمله خودتان) یا سازمان‌ها و یا نهادها چگونه می‌تواند باشد. معیارهای بهترین روش برخورد و تعامل را مشخص کنید.
- ۴- با توجه به نکات فوق برای خود یک منشور اخلاقی در برخورد و تعامل با افراد، سازمان‌ها و یا نهادهای یاد شده تدوین کنید.
- ۵- مشخص کنید چگونه می‌توانید، و چه مدت لازم دارید تا منشور تدوین شده را محقق نمایید.

درباره آنچه که فکر می‌کنید...

شما آنرا به سمت خود جلب می‌نمایید، یا خلق می‌کنید.

یک مهندس شایسته،

دارای انگیزه متعالی برای،

ارائه مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین افراد،

همراه با پرهیزگاری کامل و عشق‌ورزی بی‌توقع، می‌باشد.

خداوندا این شایستگی را در ما ایجاد فرما.

من از خداوند برای تمام نعماتی که به من عطا فرموده همیشه
سپاسگزاری می‌نمایم (نعمات الهی را نوشته و هر روز صبح آنها را در
ذهن خود مرور می‌کنم).

من از تمام افرادی که برای من کاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌کنم.

... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (سوره الرعد، آیه ۲۸)

... آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.

مواظب افکارت باش که به گفتار تبدیل می‌شوند،
 مواظب گفتارت باش که به کردار تبدیل می‌شوند،
 مواظب کردارت باش که به عادت تبدیل می‌شوند،
 مواظب عادتت باش که به شخصیت تبدیل می‌شوند،
 پس افکار تو سازنده سرنوشت توست.

فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
 وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ. (الزمر، آیات ۱۷ و ۱۸)
 ... پس بندگان مرا بشارت ده. آن کسانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و
 از بهترین آن پیروی می‌کنند ایشانند کسانی خدا هدایتشان کرده و اینان
 خردمندانند.

وظیفه من خدمتگزاری است نه عیب‌جویی.

- در کجا باشید، با چه کسانی باشید و چه کارهایی می‌کنید که شادی شما بیشترین است. به آن نمره ۲۰ بدهید.
- در حال حاضر چه نمره‌ای به شادی خود می‌دهید؟
- چه کارهای کوچکی می‌توانید انجام دهید که شادی شما را افزایش دهد؟
- هر شب قبل از خواب رویدادهای شاد روز یا هفته را در ذهن خود مرور کنید و آن ویدئو را دوباره ببینید.
- مواردی از گذشته که روی شما اثر زیادی داشته‌اند و مواردی از حال حاضر را که به آنها افتخار می‌کنید و مواردی از آینده را که دوست دارید و باور دارید برایتان پیش خواهند آمد در ذهن خود مرور کنید یا بنویسید.
- ویژگی‌های منحصر به فرد خود را در ذهنتان مرور کنید یا بنویسید.

خدایا رحمتی کن تا در زمان مرگ بر بیهودگی لحظه‌ای که به نام زندگی تلف کرده‌ام سوگوار نباشم.

دکتر علی شریعتی

چنین دیدم که من و پدر به کلاس درسی وارد شدیم. من بر نیمکت نشستم و پدر در مقام استاد بر پای تخته شد. تخته آسمان‌گون بود. پدر آن را به کنار زد فضایی سیاه نمودار شد. پدر پرسید: «می‌دانی چیست؟» گفتم: «آسمان بی‌کران است». پدر گفت: «این محبت است که درونی‌ترین و جزئی‌ترین ذره وجود و تشکیل‌دهنده هستی است».

آن ذرات شبیه حرکت اتمها به دور یکدیگر می‌چرخیدند و نوری آبی رنگ تولید می‌کردند. پدر گفت: «هر چه محبت بیشتر، این نور شدیدتر...» آنگاه ادامه داد: «تمام اجزاء هستی از محبت تشکیل شده‌اند».

هر کس خود را به رودخانه زندگی که محبت در آن جاری است سپرد، به مقصد رسید. از همین روست که تمام عالم، بی‌کم و کاست، با همه اختلاف، به نظم در حرکت است و فقط در جاهایی که اراده‌ای غیر از عشق وجود دارد شاهد نفرت، غرور، خشم و ستم هستیم، که آن هم مختص آدمیان است. محبت می‌کنیم، نه برای آن که کاری کرده باشیم، محبت می‌کنیم که با جریان زندگی همسو باشیم».

علیرضا گنجانی، مراقبه منزل دکتر حقیقت

خداوند زندگی ما را معجزه‌آسا کاملاً سر و سامان بخشیده بطوریکه:

- ۱- از نظر مالی در رفاه کامل زندگی می‌کنیم.
 - ۲- از نظر جسمانی از سلامتی کامل برخورداریم.
 - ۳- از نظر احساسی-روانی از امید، تواضع، خوش‌بینی، خیرخواهی، رضایت و عشق‌ورزی برخورداریم.
- با پرهیزگاری کامل و با عشق ورزی بی‌توقع، مؤثرترین خدمت بی‌ریا را به نیازمندترین افراد ارائه می‌دهیم و خداوند عزیز و متعال را به خاطر تمام نعمت‌هایش سپاسگزاری می‌نماییم.

من از خداوند برای تمام نعماتی که به من عطا فرموده همیشه سپاسگزاری می‌نمایم.

(نعمات الهی را نوشته و هر روز صبح آنها را در ذهن خود مرور می‌کنم)

من از تمام افرادی که برای من کاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌کنم.

هنگامی می‌توانیم با سرچشمه الهی خود یکی شویم که شبیه او باشیم. ذات او بخشیدن و خیر رساندن به دیگران است. معنویت، تحقق هدف‌ها نیست. معنویت، زندگی کردن بطور کامل و متمرکز در لحظه حال است. می‌خواهم بیاموزم که هر چند هدف‌های زیادی را در سر می‌پرورانم، در اثر برآورده نشدن آنها ناامید نشوم و اجازه ندهم یک لحظه لبخند از لبانم محو شود، چون می‌خواهم در هر لحظه شاد باشم و از زندگی لذت ببرم.

دکتر وین دایر

سیاسگزاری

➤ پروردگارا، تو را سپاس می گویم، پروردگارا تو را شکر می کنم...

- برای تمام نعماتی که به من ارزانی داشته ای.
- برای تمام روزهای آفتابی و برای تمام روزهای غمگین ابری و بارانی

- برای غروبهای آرام و شبهای تاریک و طولانی.

➤ پروردگارا تو را شکر می کنم برای سلامتی و بیماری، برای غمها و شادیهایی که سال گذشته به من عطا کردی.

➤ خدایا تو را شکر می گویم برای تمام چیزهایی که مدتی به من قرض دادی و سپس باز پس گرفتی.

➤ خدایا، برای تمام لبخندهای محبت بار، دستان یاری رسان، برای همه آن عشق و محبت و چیزهای شگفت انگیزی که دریافت کردم از تو تشکر می کنم.

➤ خدایا از تو تشکر می کنم برای تمام گلها و ستارگان، برای فرزندان و عزیزانی که دوستم دارند.

➤ خدایا، تو را شکر می گویم برای تنهائیم، برای شغلم، برای مسائل و مشکلاتم، برای تردیدها و اشکهایم، چرا که همه اینها مرا به تو نزدیکتر کردند.

➤ خدایا تو را شکر می‌گویم برای تداوم حیاتم، برای اینکه سرپناهی در اختیارم نهاده‌ای، برای غذایم و برای برآورده کردن تمام نیازهایم.

➤ پروردگارا، همان را می‌خواهم که تو برایم خواسته‌ای، تنها از تو می‌خواهم، آنقدر به من ایمان عطا کن تا در هر آنچه بر سر راهم قرار می‌دهی تو را ببینم و خواستت را، آنقدر امید و شجاعت تا نومید نشوم، و آنقدر عشق و محبت ... هر روز پیش از روز قبل، عشق نسب به خودت و آنان که در اطرافم هستند.

➤ پروردگارا، به من فروتنی، بردباری و تسلیم و رضا عنایت فرما.

➤ خدایا، مرا آن ده که مرا آن به، و آنچه را که نمی‌دانم چگونه از تو بخواهم.

➤ پروردگارا، به من قلبی فرمانبردار، گوشی شنوا، ذهنی هوشیار و دستانی ساعی عنایت فرما تا بتوانم تسلیم رضایت گردم و آنچه را که به کمال برایم خواسته‌ای به دیده منت بپذیرم.

➤ خدایا، بر تمام عزیزانم برکت و بهروزی عطا کن و صلح و دوستی و آرامش بر قلوب انسانها حاکم گردان.

➤ خدایا برای همه چیز از تو متشکرم.

عکس‌های شماره ۱۰۱ تا ۱۱۰، (صفحات ۵۷۰ تا ۵۷۵)، مربوط به این دوران از زندگی‌م می‌باشند.



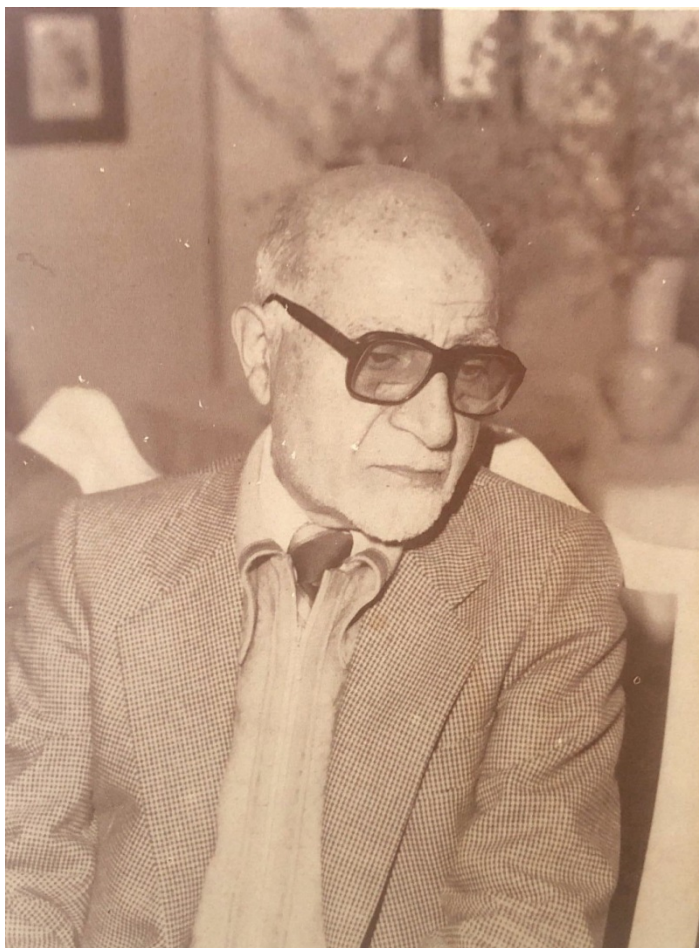
۱۰۱- در جلسه‌ای عرفانی با حضور حاج کمال مشکسار و

تعدادی از شرکت‌گنندگان، تهران، ۱۳۷۱



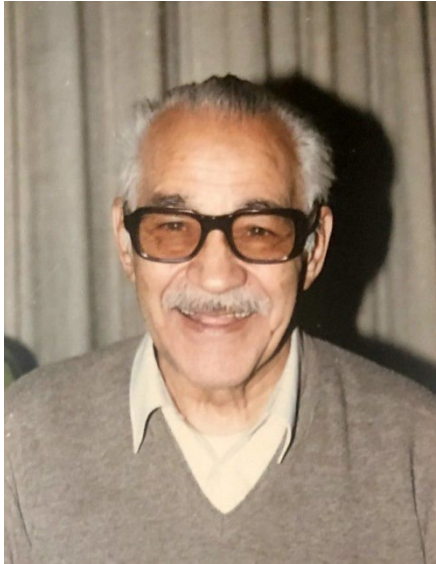
۱۰۲- در جلسه‌ای عرفانی با حضور حاج کمال مشکسار و

تعدادی از شرکت‌گنندگان، تهران، ۱۳۷۱



۱۰۳- استاد عالیقدر آقای مهندس مهدی بازرگان-بهترین استادم

در تمام طول تحصیل، ۱۳۷۳



۱۰۴- عارف عالیقدر حاج کمال مشکسار- شیرازی، ۱۳۷۰



۱۰۵- عارف عالیقدر سری ساتیا بابا- هندی، ۱۳۷۵



۱۰۶- با تعدادی از دوستان جلسات عرفانی، تهران، ۱۳۹۵



۱۰۷- با تعدادی از دوستان جلسات عرفانی در مزار سعدی،

شیراز، ۱۳۹۵



۱۰۸- با تعدادی از دوستان جلسات عرفانی، تهران، ۱۳۹۵



۱۰۹- با تعدادی از دوستان جلسات عرفانی، تهران، ۱۳۹۵



۱۱۰- مطالعه در حضور امیرمومنان علی (ع)

امیدوارم به لطف خداوند و بار ائمه

مؤثرترین خدمت بی ریا به نیازمندترین

افراد، همراه با عشق و رزق بی توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

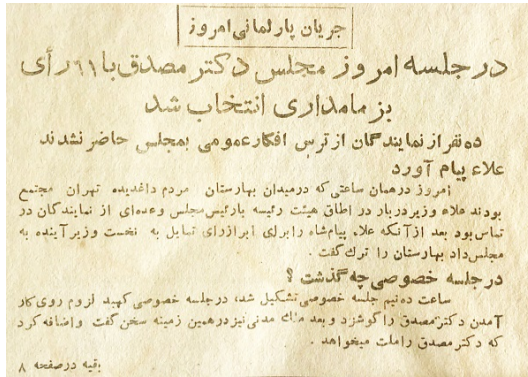
ضمائم

۹-۱ مطالبی از روزنامه‌های قدیمی.



برگزیده شدن محمد مصدق از سوی مردم ایران به سمت

نخست‌وزیری، ۱۳۳۱

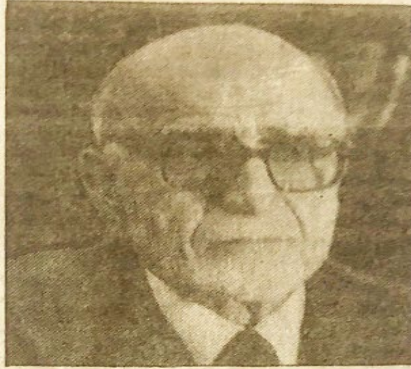


برگزیده شدن آقای دکتر محمد مصدق از سوی مردم ایران به

سمت نخست وزیری، ۱۳۳۱



پرچم ایران به تصویب رسید، ۱۳۵۹/۰۴/۱۵



کل من علیها فان وبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام
 با کمال تأسف درگذشت بزرگ و عزیزمان مرحوم مهندس مهدی
 بازرگان را به اطلاع عموم مردم شرافتمند ایران می‌رساند.
 مراسم تشییع روز دوشنبه سوم بهمن ماه جاری ساعت ۸ صبح از محل
 حسینیه ارشاد بعمل می‌آید.
 خانواده بازرگان

بنام خدا

صبر بسیار بیاید یسدر یسدر فلک را
 تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بسزاید
 جهان اسلام از سلسله اعیان‌گران و مصلحین، اندیشمندی بزرگ و
 نوآور

ملت ایران خدمتگزار صدیق، مبارزی ضد استبداد
 نهضت ملی ایران، قهرمان خلقید از استعمار
 جامعه دانشگاهیان و فرهنگیان، استاد و دانشمندی نمونه و توانا

انقلاب اسلامی ایران یار و نصیحتگری صدیق، آشنا کتند نسل
 جوان و تحصیل کرده کشور به قرآن و معارف اسلامی
 از دست داد.

بدینوسیله ضمن تسلیت، ضایعه جبران‌ناپذیر درگذشت، جناب آقای
 مهندس مهدی بازرگان را به اطلاع ملت ایران می‌رساند.
 مراسم تشییع روز دوشنبه ۳ بهمن ماه جاری ساعت ۸ صبح از محل
 حسینیه ارشاد بعمل می‌آید.

علی اردلان - عبدالعلی ادیب‌پرومند - محمدتقی انوری - محمد
 بسته‌نگار - دکتر محمود پیش‌بین - دکتر نورعلی تاپنده - مهندس
 محمد توسلی - دکتر غلامعباس توسلی - دکتر سیدمحمد مهدی
 جعفری - مهدی چهل‌تنی - دکتر حبیب‌الله داوران - دکتر شهریار
 روحانی - دکتر بدالله سبحانی - مهندس عزت‌الله سبحانی - حسین
 شاه‌حسینی - ابوالفضل میرشمس شهبهانی - مهندس هاشم
 صباغیان - احمد صدر حاج سیدجوادی - دکتر رضا صدر - مهندس
 یوسف ظاهری قزوینی - دکتر حسن فرید اعلم - دکتر نظام‌الدین
 قهاری - مهندس مصطفی کتیرائی - مهندس علی اکبر معین‌فر -
 دکتر ناصر میناچی - محمد محمدی ارده‌الی - مهندس نظام‌الدین
 موحّد - خسرو منصوریان - محمود مانیان - دکتر پرویز ورجاوند -
 دکتر ابراهیم یزدی - دکتر کاظم یزدی - حسن یوسفی اشکوری

آگهی ترحیم آقای مهندس مهدی بازرگان، بهمن ۱۳۷۳

طی مراسم ویژه‌ای صورت گرفت

تقدیر و تجلیل از ۲۲ استاد نمونه دانشگاه

مراسم تقدیر و تجلیل از استادان نمونه دانشگاهها با حضور وزرای فرهنگ و آموزش عالی و بهداشت و درمان، رئیس فرهنگستان علوم پزشکی ایران، نسی چند از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی و نمایندگان مجلسین و همچنین جمعی از شخصیت‌های علمی، فرهنگی و دانشگاهی کشور در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد.

ارابه گزارشی از روند و چگونگی انتخاب اساتید نمونه گفت: براساس آییننامه انتخاب استاد نمونه وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۵۹ نفر از استادان دانشگاهها و مراکز پژوهشی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی از سوی دانشگاهها برای انتخاب اساتید نمونه کاندیدا شده بودند که ۲۲ نفر از آنان انتخاب شدند.

فرهادی وزرای فرهنگ و آموزش عالی و بهداشت و درمان به اساتید نمونه اهدا شد. براساس همین گزارش اسامی اساتید نمونه دانشگاهها به شرح زیر است.

۱- دکتر علی اسلامی استاد دانشگاه تهران

۲- دکتر سیدمهدی الوانی استاد دانشگاه علامه طباطبائی

۳- دکتر مهدی بهادری نژاد استاد دانشگاه صنعتی شریف

۴- دکتر محسن پورکرمانی استاد دانشگاه شهید بهشتی

۵- دکتر علی اکبر رضامانیور استاد دانشگاه صنعتی امیرکبیر

۶- دکتر محمدمهدی رکنی یزدی استاد دانشگاه فردوسی مشهد

۷- دکتر عیسی سلاجقه استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

۸- دکتر حکیمه دبیران دانشیار دانشگاه تربیت معلم تهران

۹- دکتر محمدحسین علامت‌ساز دانشیار دانشگاه اصفهان

۱۰- دکتر محسن غفوری آشتیانی دانشیار موسسه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله

۱۱- استاد احمد بیرشک

در این مراسم ابتدا دکتر سمنانیان رئیس دانشگاه تربیت مدرس از تلاش‌های علمی اساتید نمونه دانشگاههای کشور قدردانی کرد و گفت: در طول تاریخ بشر همواره حکومت‌هایی که مشوق دانشمندان بوده و علم را پرورده و آن عالم را گرامی داشته، نامی نیکو از خود بر جای گذاشته‌اند و آن ممالک نیز از رشد و بالندگی چشمگیر در همه عرصه‌های فرهنگ و هنر و دیگر کارایی‌های تمدن‌زا برخوردار شده‌اند و بحمدالله جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مردمی توانسته است در عمر کمتر از ۲۰ ساله خود گام‌های بلندی در این زمینه بردارد.

سپس لوح تقدیر ریاست جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی و همچنین جوایزی توسط دکتر مصطفی معین و دکتر محمد

رئیس بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی

۱۲- دکتر رضا مکنون استادیار دانشگاه صنعتی امیرکبیر

اسامی اساتید نمونه دانشگاههای علوم پزشکی

۱۳- دکتر بلطانعلی محبوب از دانشگاه علوم پزشکی تبریز

۱۴- دکتر قمرحسین الهاشمی از دانشگاه علوم پزشکی شیراز

۱۵- دکتر سیدابوالقاسم حسینی از دانشگاه علوم پزشکی مشهد

۱۶- دکتر محمود فرزنان از دانشگاه علوم پزشکی تهران

۱۷- دکتر حسن فرسام از دانشگاه علوم پزشکی تهران

۱۸- دکتر شریف مرافی از دانشگاه علوم پزشکی اهواز

۱۹- دکتر سیدمرتضی اصفهان

۲۰- دکتر بهرام نیک‌نفس از دانشگاه علوم پزشکی کرمان

۲۱- دکتر محمدحسین مرندیان از دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

۲۲- دکتر ناصر سیم‌فروش از دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

۲۳- دکتر ناصر سیم‌فروش از دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

تقدیر از ۲۲ استاد نمونه، ۱۳۷۶

۱۳۶۳

آراء نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری به تفکیک استان

در جدول زیر تعداد آرای نامزدها و کل آرای اخذ شده در استان‌هایی که اطلاعات مربوط به آنها تا آخرین ساعات شب گذشته به روزنامه رسید به این شرح آمده است:

سر ویس شهرستانها: با پایان یافتن کار شمارش آرای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در تمامی استانهای کشور، تعداد آرای هر یک از چهار نامزد ریاست جمهوری مشخص شد.

ردیف	استان	کل آراء	سیدمحمد خاتمی	درصد	علی اکبر ناطق نوری	درصد	محمد محمدی نیکری شهری	درصد	سیدرضا زواره‌ای	درصد
۱	اصفهان	۱۹۲۸۲۱۹	۱۳۵۰۲۹۱	۷۰/۰۲	۴۸۵۰۲۶	۲۵/۱۵	۲۹۲۸۲	۱/۵۲	۲۲۸۵۵	۲/۲۲
۲	آذربایجان غربی	۱۰۷۰۱۹۳	۸۰۷۲۱۷	۷۵/۴۳	۲۰۸۷۱۳	۱۹/۵۰	۱۹۶۵۲	۱/۸۴	۳۲۸۳۳	۳/۰۷
۳	ایلام	۲۳۶۸۶۶	۱۹۰۵۵۲	۸۰/۴۵	۳۲۴۳۲	۱۴/۵۰	۷۲۲۰	۳/۱۳	۳۴۰۰	۱/۴۴
۴	اردبیل	۲۰۶۰۰۰	۱۵۳۵۲۰	۷۴/۵۲	۳۲۴۲۰	۱۵/۲۹	۶۰۶۰	۲/۹۴	۸۰۸۰	۳/۹۲
۵	خراسان	۲۹۳۴۶۷	۱۷۳۷۰۲۱	۵۹/۱۶	۱۰۳۴۴۸۶	۳۵/۱۶	۵۶۳۶۰	۱/۱۹	۹۳۳۷۳	۳/۱۸
۶	زنجان	۲۹۰۹۸۴	۱۵۶۹۰۲	۷۱	۴۵۹۸۸	۲۰/۸۱	۹۸۲۱	۴/۴۵	۷۱۷۹	۳/۲۵
۷	فارس	۱۸۲۱۹۷۲	۱۴۷۲۳۰۰	۸۰/۸۱	۳۰۰۹۹۵	۱۶/۵۲	۲۷۶۷۹	۱/۵۲	۲۱۰۰۰	۱/۱۵
۸	قم	۲۱۹۶۵۴	۲۹۳۴۳۲	۵۹/۲۲	۱۳۹۵۶۷	۳۳/۲۶	۱۵۰۳۳	۳/۵۸	۱۵۶۹۱	۳/۷۴
۹	کرمان	۹۸۶۰۰۰	۶۲۱۱۵۷	۶۳	۳۴۴۹۱۹	۳۴/۹۸	۷۸۷۵	۰/۸	۱۱۲۰۷	۱/۱۴
۱۰	کرمانشاه	۷۹۸۷۷۸	۶۴۴۶۵۷	۸۰/۷۱	۱۰۳۳۵۷	۱۲/۹۴	۱۷۱۴۷	۲/۱۵	۲۸۳۷۷	۳/۵۵
۱۱	گیلان	۱۰۳۷۸۳۸	۷۷۹۸۵۹	۷۵/۱۴	۱۹۶۳۰۹	۱۸/۹۲	۱۸۹۱۴	۱/۸۲	۳۲۵۷۹	۳/۱۴
۱۲	مرکزی	۶۰۷۲۵۶	۴۱۰۲۷۶	۶۷/۵۶	۱۳۶۸۰۹	۲۲/۵۲	۳۲۴۴۶	۵/۳۴	۲۱۸۸۱	۳/۶
۱۳	همدان	۷۶۸۰۰۷	۵۵۵۶۴۲	۷۱/۰۲	۱۵۳۷۲۳	۲۰/۰۲	۳۹۸۳۹	۵/۱۹	۱۲۴۴۷	۳/۳۲
۱۴	قزوین	۳۶۸۱۹۴	۲۵۹۷۱۰	۷۴/۵۹	۴۶۱۲۸	۱۹	۹۹۱۰	۲/۸۵	۱۲۴۲۶	۳/۵۷
۱۵	شهرستان تهران	۳۳۱۵۶۲۷	۲۶۳۶۰۳۰	۷۷/۱۸	۵۰۶۲۰۵	۱۴/۸۲	۱۵۰۸۲۷	۴/۴۲	۸۲۳۱۶	۲/۲۱
۱۶	کرج	۶۲۸۷۵۰	۴۹۰۴۲۵	۷۸	۹۰۴۱۲	۱۴/۳۸	۲۴۰۴۲	۳/۶۶	۲۲۱۱۲	۳/۵۲

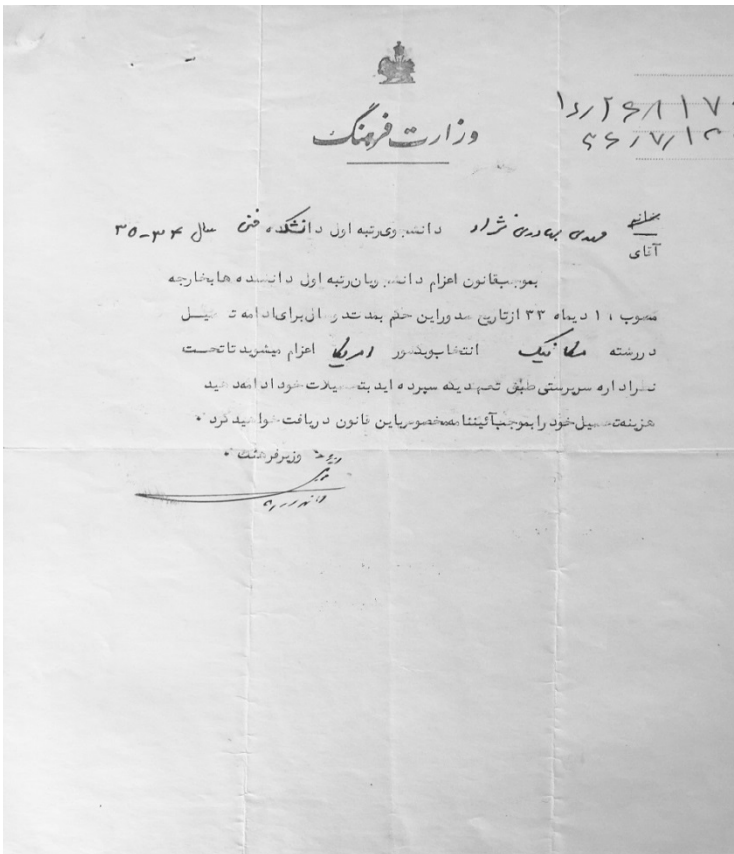
ردیف	استان	کل آراء	سیدمحمد خاتمی	درصد	علی اکبر ناطق نوری	درصد	محمد محمدی نیکری شهری	درصد	سیدرضا زواره‌ای	درصد
۱	آذربایجان شرقی	۱۲۱۰۰۰۰	۹۰۰۰۰۰	۶۳/۸۳	۳۰۰۰۰۰	۲۱/۲۸	۵۲۰۰۰	۳/۶۹	۱۲۰۰۰۰	۰/۸۵
۲	بروشهر	۳۵۶۲۲۹	۲۹۸۲۲۵	۸۳/۷۲	۴۵۸۲۶	۱۲/۸۶	۶۳۳۳	۱/۷۸	۳۹۱۵	۱/۱
۳	چهارمحال و بختیاری	۲۲۳۰۹۹	۱۲۵۲۵۰	۵۶/۱۵	۱۲۴۶۱	۵/۲۲	۰	۰	۹۰۲۶	۰/۴
۴	زنجان	۵۰۴۴۱۶	۳۱۶۴۱۵	۶۲/۶۵	۱۵۶۶۰۲	۳۱/۰۵	۱۳۵۶۲	۲/۸۹	۱۱۷۳۲	۲/۳۳
۵	سمنان	۲۸۵۷۷۶	۱۸۳۲۲۳	۶۴/۱۱	۸۹۲۳۲	۲۷/۸	۱۲۴۳۲	۴/۳۵	۸۲۲۸	۲/۹۵
۶	سیستان و بلوچستان	۵۴۸۰۵۷	۲۴۴۶۶۹	۷۷/۴۹	۱۰۹۲۲۵	۱۹/۹۳	۳۷۹۶	۰/۶۹	۶۹۱	۰/۱۳
۷	کردستان	۶۱۷۷۱۱	۴۳۳۵۵۵	۷۰/۰۳	۱۶۱۲۲۲	۲۶/۱	۵۶۱۵	۰/۹۱	۱۱۳۲۹	۱/۸۴
۸	لرستان	۹۷۲۵۲۵	۴۳۳۱۳۴	۴۴/۴۵	۵۱۲۰۳۷	۵۲/۵۴	۱۵۰۱۲	۱/۵۴	۸۶۸۸	۰/۸۹
۹	مازندران	۱۰۲۷۲۰۸	۰	۰/۰	۱۰۷۱۰۲۵	۱۰۰/۰	۰	۰	۰	۰/۰
۱۰	هرمزگان	۵۰۳۰۹۶	۴۰۲۴۲۷	۸۰	۹۰۴۸۲	۱۷/۹۹	۲۳۲۵	۰/۴۶	۲۷۰۹	۰/۹۲
۱۱	یزد	۲۲۱۶۳۴	۳۵۸۵۲۶	۸۵/۰۳	۵۳۱۵۸	۱۲/۶۱	۶۰۸۸	۱/۲۴	۲۳۵۷	۰/۵۶

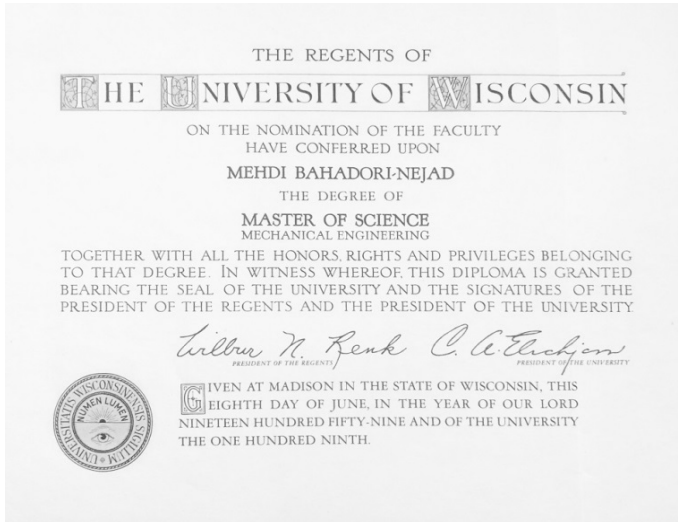
آراء انتخابات ریاست جمهوری، ۱۳۷۶



ریاست جمهوری آقای محمد خاتمی، ۱۳۷۶

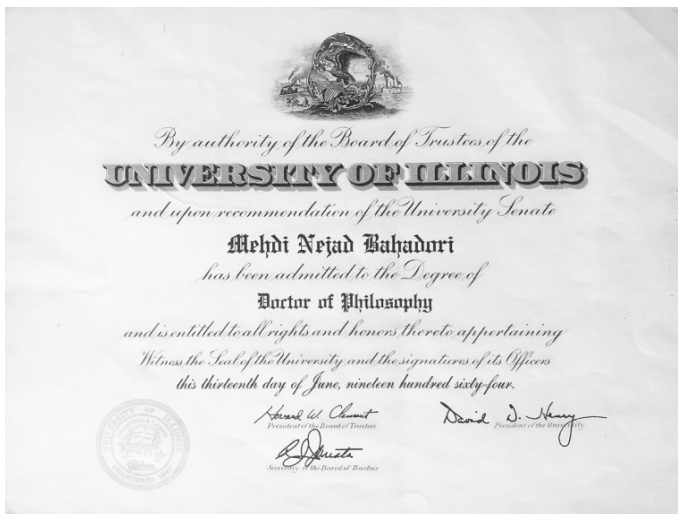
۲-۹ نامه وزیر فرهنگ در اعطای بورس تحصیلی در آمریکا و گواهی نامه های اخذ درجه کارشناسی ارشد (MS) در مهندسی مکانیک از دانشگاه ویسکانسین و اخذ درجه دکتری (PhD) در مهندسی مکانیک از دانشگاه ایلی نوی - آمریکا.





گواهی نامه اخذ درجه کارشناسی ارشد (MS) در مهندسی

مکانیک از دانشگاه ویسکانسین، ۱۹۵۹



گواهی نامه اخذ درجه دکترا (PhD) در مهندسی مکانیک از

دانشگاه ایلینوی، ۱۹۶۴



ماشین های نان پزی برای تولید نان های نازک مصرفی در ایران،

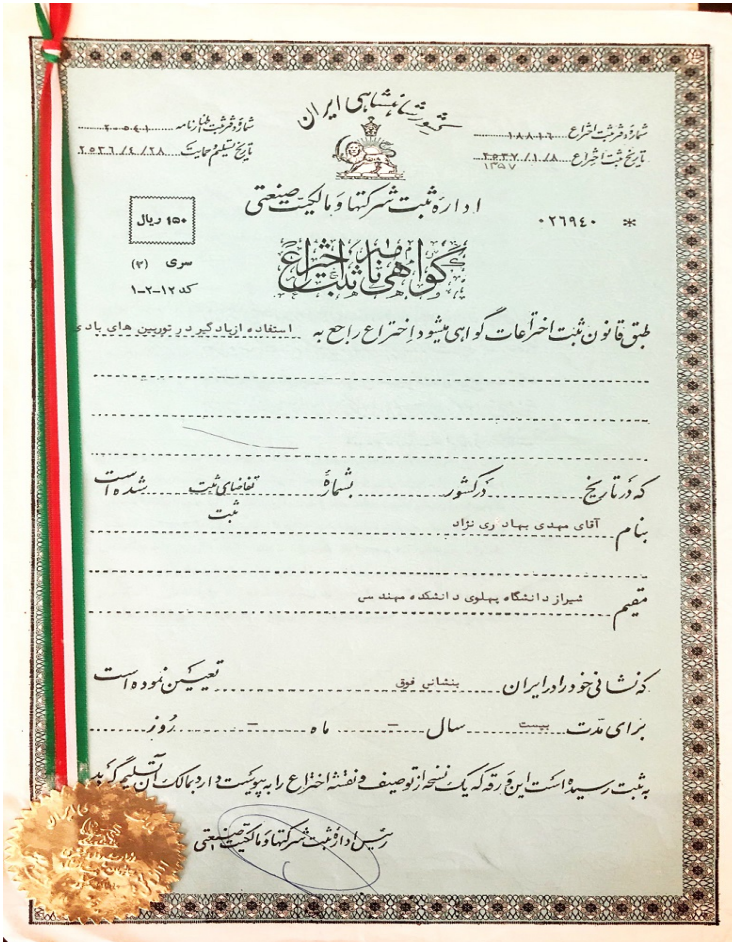
۱۳۵۰

مدارک مرتبط با اختراع سترون کننده (Autoclave) خورشیدی:



سترون کننده (Autoclave) خورشیدی ، ۱۳۵۳

مدارک مرتبط با اختراع استفاده از بادگیر در توربین های بادی:



استفاده از بادگیر در توربین های بادی، ۱۳۵۶

۴-۹ تاریخچه مختصری از اختراع ماشین‌های نان‌پزی برای تولید نان‌های مصرفی در ایران.

مقدمه

پائیز ۱۳۴۸ بود که در بخش مهندسی مکانیک دانشگاه شیراز به تدریس اشتغال داشتم، در یکی از درس‌هایم به نام سمینار مهندسی مکانیک با دانشجویان مطرح می‌کردم که چگونه ما برای تأمین نیازهای فنی و مهندسی خود واردکننده تکنولوژی از خارج هستیم و هر مسئله‌ای که ما داشته ایم و خارجیان نیز داشته اند و چون آنها آن مسائل را برای خود حل کرده اند ما راه حل آنها را وارد کرده ایم. مثال‌های زیادی را ذکر می‌کردم، نظیر: وسایل نقلیهٔ مختلف، جاده آسفالته، برق، رادیو، تلویزیون، گرمایش مرکزی ساختمانها، ماشین لباسشویی، اجاق گاز، یخچال، فریزر و غیره. و متذکر می‌شدم که اگر ما مسئله‌ای داشته ایم که مسئله خارجیان نبوده که برایش راه حل بیابند آن مسئله لاینحل مانده است. مثلاً پخت نان. چون خارجیان نان نازک مانند ما مصرف نمی‌کنند لذا ماشینی برای پخت نان نازک مصرفی در ایران وجود ندارد چونکه آنان راه حلی برای این موضوع نیافته اند و پخت نان در ایران (غیر از مصرف سوخت لازم) برای قرن‌ها تغییر نیافته است. چون شبها برای منزل خود نان تهیه می‌کردم و شاهد و ناظر بودم که تحت چه شرایط سختی و در مقابل آتش تنور نانوائی شاطر و یارانش نان را دانه دانه می-

پزند، از خود و دانشجویانم می پرسیدم که چرا نمی شود پخت نان های نازک مصرفی در ایران را ماشینی کرد و این شرایط سخت نان پزی را از بین برد؟

تصویر یک ماشین نان پزی

صبح یک روز جمعه در آبان یا آذر ماه ۱۳۴۸ (که تاریخ دقیق آنرا نمی دانم) در منزل خود مشغول خواندن قرآن بودم که یکباره تصویر یک ماشین نان پزی از ذهنم گذشت. این واقعه شبیه این بود که کسی عکس (سیاه و سفید) یک ماشین نان پزی را برای لحظه ای به من نشان دهد. دیدن این تصویر طوری بود که توانستم به اصول کار ماشین نان پزی واقف گردم. این اصول عبارت بودند از:

۱- می توان خمیر را به طور پیوسته با فشار از یک شیار که ابعاد آن عرض و ضخامت نان را تعیین می کند عبور داد و روی صفحه یا صفحات متحرکی که قبلاً داغ شده است پهن کرد.

۲- خمیر وارد تنوری می شود که در آن یک سوخت (ترجیحاً گاز طبیعی) سوخته می شود. سوزاندن سوخت و دمیدن هوا به داخل تنور به وسیله یک مشعل و دمنده هوا تامین می شود. انتقال حرارت به خمیر از بالا از طریق تشعشع و جابجائی به وسیله شعله تامین و از زیر از طریق هدایت از صفحه متحرک که با سوزاندن گاز در مشعلی نظیر اجاق های گاز که در زیر صفحه قرار دارد تامین می شود.

۳- نان پخته شده به طور نواری از تنور خارج می شود و می توان آنرا پس از خروج از تنور به اندازه مورد علاقه قطع کرد.

پس از این مکاشفه و تمام کردن قرائت آیات موردنظر قرآن کریم، بلافاصله به نانوائی تافتونی نزدیک منزل (که از آن همیشه نان می- خریدم) مراجعه و ۲ "چانه" خمیر دریافت و آزمایش های لازم را در منزل با استفاده از ماشین گوشت خوردکنی (که تیغه برنده آنرا برداشته بودم) جهت عبور خمیر از مجرای تنگ و از اجاق گاز منزل برای پخت خمیر استفاده کردم. این آزمایش ها امکان پذیر بودن روش پخت را به طریقی که دیده بودم ثابت کرد.

طراحی ماشین های مختلف نان پزی

روز بعد با مراجعه به کارگاه ماشین سازی بخش مهندسی مکانیک و ارائه طرح ماشین نان پزی ساده ای که قبلاً تهیه کرده بودم به رئیس کارگاه، قدمهای اولیه ساخت ماشین نان پزی در ایران برداشته شد. بعد از چند روز ماشین کوچک طراحی شده ساخته شده و مورد استفاده قرار گرفت. این ماشین می توانست خمیر را از شیار به ابعاد 2×40 میلی متر عبور دهد و به این ترتیب نوار نانی به عرض ۴۰ و ضخامت ۲ میلی متر تولید نماید.

البته ماشین کوچک نان پزی ساخته شده بهیچوجه برای استفاده در دکانهای نانوائی مناسب نبود ولی با طراحی و ساخت آن نشان داده شد

که می‌توان نان را با عرض و ضخامت ثابت و بدون دخالت دست تهیه کرد. پس از موفقیت کسب شده در این ماشین، مشغول طراحی واحد بزرگتر که بتواند در دکان های نانوائی معمولی مورد استفاده قرار گیرد شدم و طرحهای مختلف دیگری را که بنظر آمده بودند و فکر می‌کردم که کارائی دستگاه‌ها را بهبود می‌بخشند مورد بررسی قرار دادم. هر یک از طرحهای مورد بررسی دارای محاسن و معایب بخصوص خود بودند و پس از ساخت و استفاده کردن از هر کدام از آنها مطالب جدیدی یاد می‌گرفتم که در طرحهای بعدی از آنها استفاده می‌کردم.

خلاصه پس از انجام آزمایشهای متفاوت و با توجه به اهمیت ساده نگاه داشتن طراحی ماشین و سادگی استفاده و نگاهداری آن، در نهایت پی بردم که همان طرحی را که در مکاشفه خود دیده بودم بهترین است. لذا تصمیم به ساختن یک نمونه از این ماشین که بتواند ساعتی ۳۰ کیلوگرم نان تولید کند گرفتم.

لازم است اضافه نمایم که هزینه‌های مربوط به خرید کلیه قطعات و لوازم و مواد مورد نیاز برای ساخت ماشین‌هائی را که طراحی کرده بودم خود می‌پرداختم ولی برای ساخت ماشین وجهی به دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز و یا کارکنان کارگاه ماشین‌سازی این دانشکده نپرداختم. در حقیقت ساخت ماشین‌ها در ساعات اداری دانشکده و در زمانی که عملاً کارکنان کارگاه کار دیگری نداشتند انجام می‌شد. در ابتدای آزمایشات که خمیر مصرفی زیاد نبود هزینه تهیه خمیر را نیز خود

می‌پرداختم ولی پس از ساختن واحد ۳۰ کیلوگرمی، چون هزینه خرید خمیر زیاد می‌شد، با دهکده روانی سلامی توافق بعمل آمد که خمیر را آنها تهیه کنند و به ازاء آن نان تحویل دهکده شود. چند روز این عمل ادامه داشت تا اینکه ملاحظه شد عملاً قادر به تحویل نانی به دهکده نیستیم. جریان به این قرار بود که حدود ساعت ۱۱ صبح که پخت نان با سرعت تمام انجام می‌شد بوی نان داغ و پخت نان در تمام فضای دانشکده مهندسی می‌پیچید و دانشجویان دانشکده به محل پخت نان می‌آمدند و نان را مورد "آزمایش" قرار می‌دادند بطوریکه عملاً نانی برای تحویل به دهکده روانی باقی نمی‌ماند. از این نظر با موافقت آقای دکتر سلامی ماشین نان‌پزی ساخته شده به دهکده روانی سلامی منتقل و از آن برای تامین نان مصرفی مریضان و کارکنان دهکده و بیمارستان روانی سلامی استفاده شد.

کار ماشین نان‌پزی چه در زمانی که در دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز مورد آزمایش قرار داشت و چه در زمانی که در دهکده روانی سلامی مشغول بکار بود مورد بازبینی عده زیادی قرار می‌گرفت و غالباً مورد تحسین و تشویق بازدیدکنندگان قرار می‌گرفتیم و روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور چندین خبر دربارهٔ موفقیت این ماشین به چاپ رساندند. چون موسسه خیریه سلامی به تعداد زیادی از مستمندان شهر شیراز با دادن نان و سایر مواد غذایی کمک می‌نمود لذا آقای دکتر سلامی تصمیم به ساختن ساختمان بزرگی در دهکده روانی برای جا دادن

چند ماشین نان‌پزی در آن جهت تولید حدود ۱۸۰ کیلوگرم نان در ساعت گرفتند و سه ماشین هر یک به ظرفیت ۶۰ کیلوگرم نان در ساعت با طراحی شبیه ماشین ۳۰ کیلوگرمی موجود ساخته شد. هزینه ساخت این سه ماشین را آقای دکتر سلامی پرداختند. ولی از این ماشین‌ها به علت عدم وجود لوله‌کشی گاز طبیعی در محل دهکده روانی استفاده‌ای به عمل نیامد.

از آبان یا آذر ماه ۱۳۴۸ که اولین طرح ماشی نان‌پزی به نظرم رسید تا پایان سال ۱۳۵۱، بیش از ۳۰۰۰ ساعت از وقت تحقیقاتی خود را صرف طرح و ساخت و آزمایش ماشین‌های مختلف نان‌پزی نمودم و توانستم سه اختراع: شماره ۸۷۱۵ مورخ ۴۹/۴/۱۵ و شماره ۹۹۱۳ مورخ ۵۰/۱۰/۷ و شماره ۱۰۳۷۴ مورخ ۵۱/۵/۱۷ به ثبت برسانم. رقم دقیقی از هزینه‌های انجام شده به وسیله اینجانب برای خرید وسایل و مواد و قطعات ماشین‌های نان‌پزی و وقت کلی که برای ساخت آنها بر حسب نفر - ساعت صرف شده ندارم.

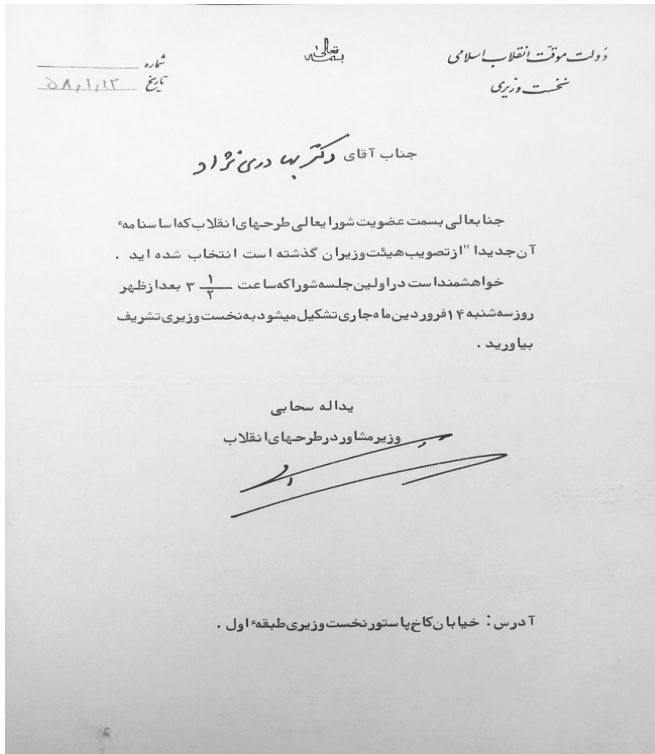
از توفیقی که خداوند به من عنایت فرمود تا بتوانم مبادرت به طراحی و ساخت و آزمایش این ماشین‌ها بنمایم و مسئله‌ای از مسائل مهندسی کشور را حل نمایم سپاسگزاری می‌نمایم.

لازم می‌دانم از زحمات آقایان: مهندس کریم هنر(رئیس وقت کارگاه ماشین‌سازی دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز) و (مهندس) کریم مشکسار، اسدالله بیژن امین، حسن فدائی، حسن برزگر، خسرو مسعودپور،

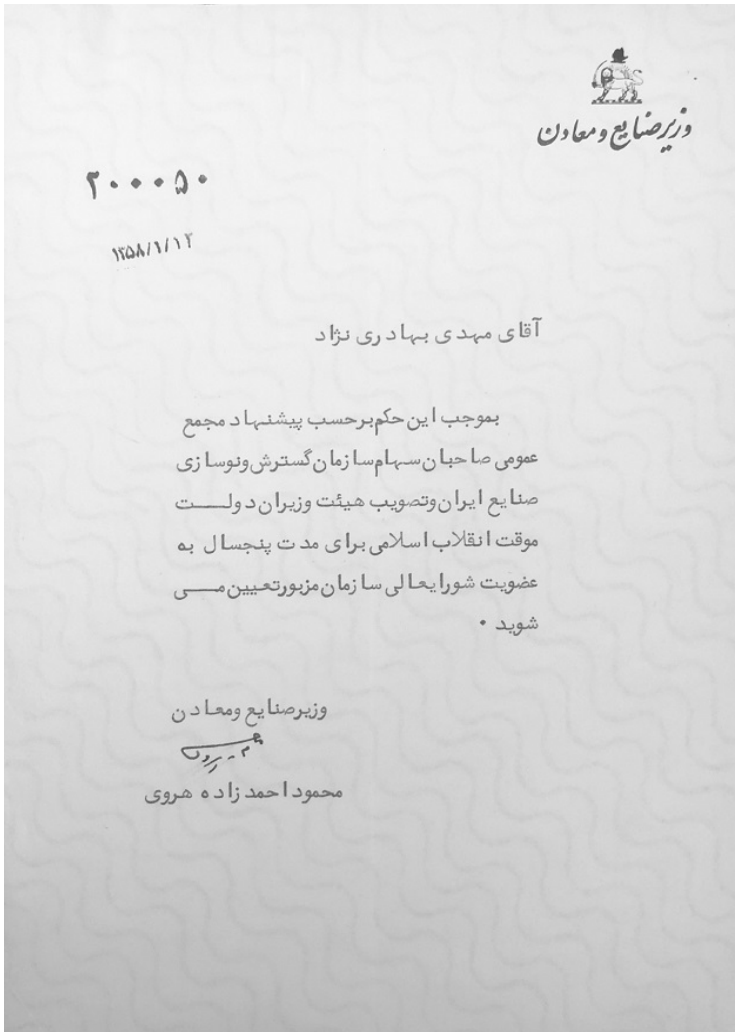
و سایر کارمندان فنی دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز که با کمال علاقه و دلسوزی در ساخت و آزمایش ماشین‌های نان‌پزی همکاری نمودند تشکر و قدردانی نمایم و توفیق بیشتر آنانرا در خدمت به جامعه اسلامی ایران از خداوند متعال مسئلت نمایم.

۵-۹ تعدادی از احکام انتصابی. تعدادی از احکام انتصابی

سمتهای پذیرفته شده طی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱

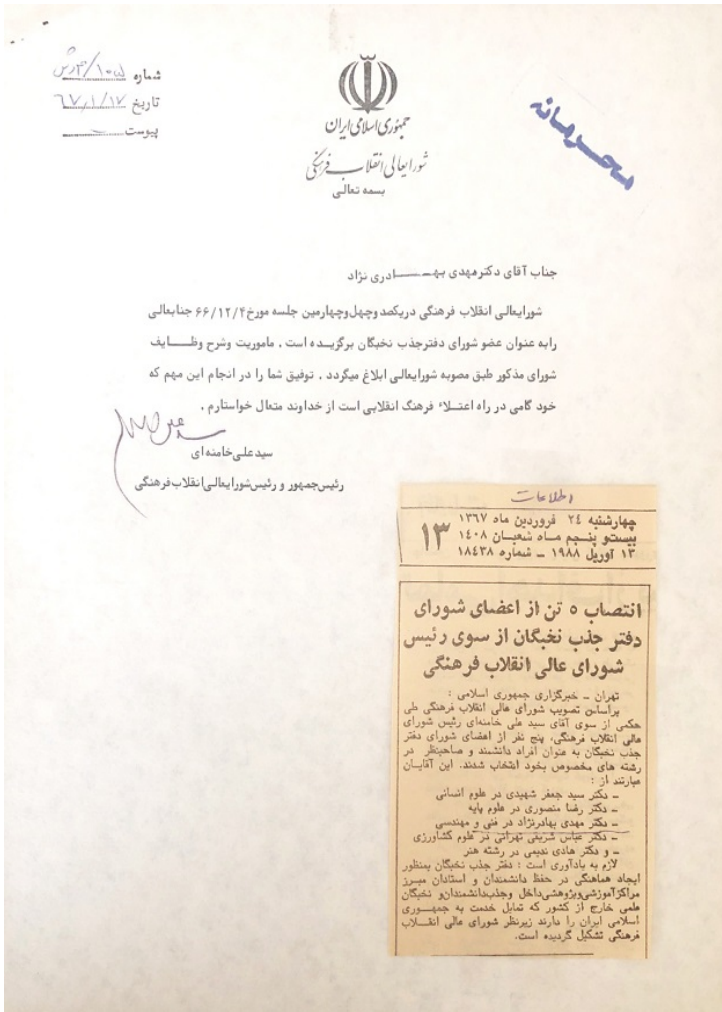


حکم عضویت در شورای عالی طرح‌های انقلاب، ۱۳۵۸

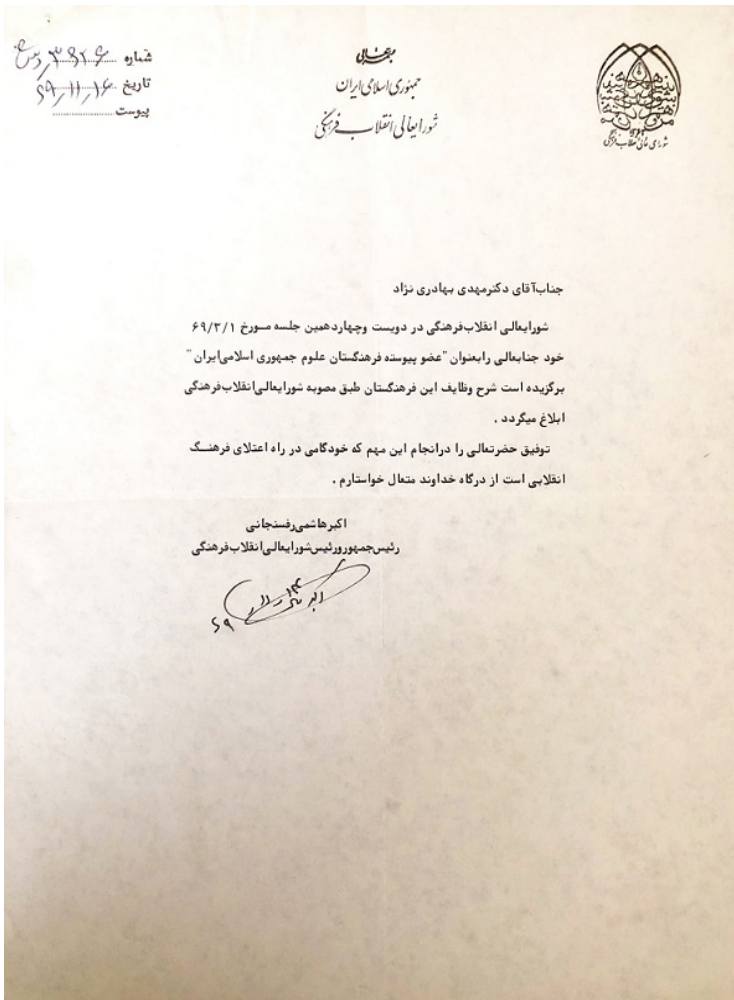


حکم عضویت در مجمع عمومی صاحبان سهام سازمان گسترش

و توسعه صنایع ایران، ۱۳۵۸



حکم عضویت در شورای دفتر جذب نخبگان، ۱۳۶۷



حکم عضویت در فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی، ۱۳۶۹



جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

بجای

تاریخ ۱۳۷۰/۲/۷
شماره ۱۰۴۴/ف.ع
پیوست
واحد

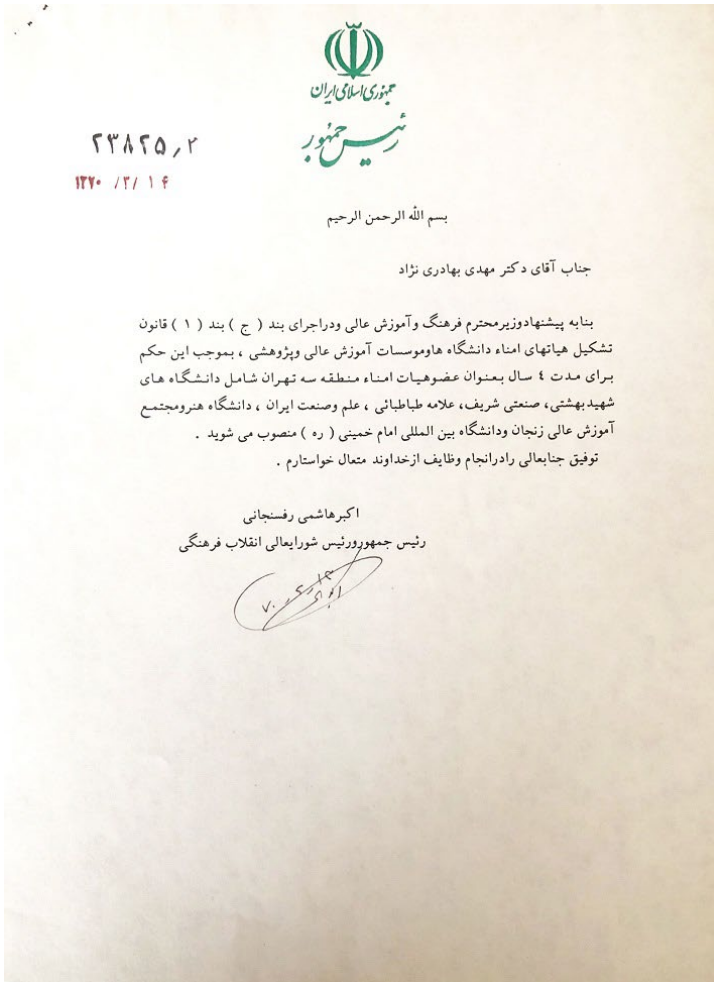
جناب آقای دکتر مهدی بهادری نژاد
عضو محترم پیوسته فرهنگستان علوم

سلام علیکم ،

با توجه به سوابق علمی و علاقه مندی شما به گسترش فعالیت علمی فرهنگستان ، به موجب این حکم به سمت معاون علمی و پژوهشی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران منصوب می شوید. رجاء واثق دارد که درپیشبرد اهداف علمی این فرهنگستان و ایجاد ارتباط میان مراکز علمی جهان و مراکز علمی داخل کشور و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران اقدامات لازم را معمول دارند./پ

برادرشما - علی شریعتمداری
رئیس فرهنگستان علوم

حکم انتصاب به سمت معاون علمی و پژوهشی فرهنگستان علوم
جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰



حکم عضویت در هیاتهای امنای دانشگاهها و مؤسسات آموزش

عالی و پژوهشی منطقه ۳، ۱۳۷۰



تاریخ ۷۱۶۲۹
شماره ۹,۴۱۸۵
پست

برادرگرامی جناب آقای دکتر بهادری نژاد

با اهدای سلام و درود،

باتوجه به اهمیت دوره های تحصیلات تکمیلی از نظر ارتقای علمی دانشگاهها و ضرورت تقویست و گسترش این دوره ها متناسب با اهداف و سیاستهای تعیین شده در برنامه رشد و توسعه کشور و با عنایت به تجارب ارزنده علمی جنابعالی، به موجب این ابلاغ به عنوان عضو ستاد تحصیلات تکمیلی وزارت فرهنگ و آموزش عالی منصوب می شوید.

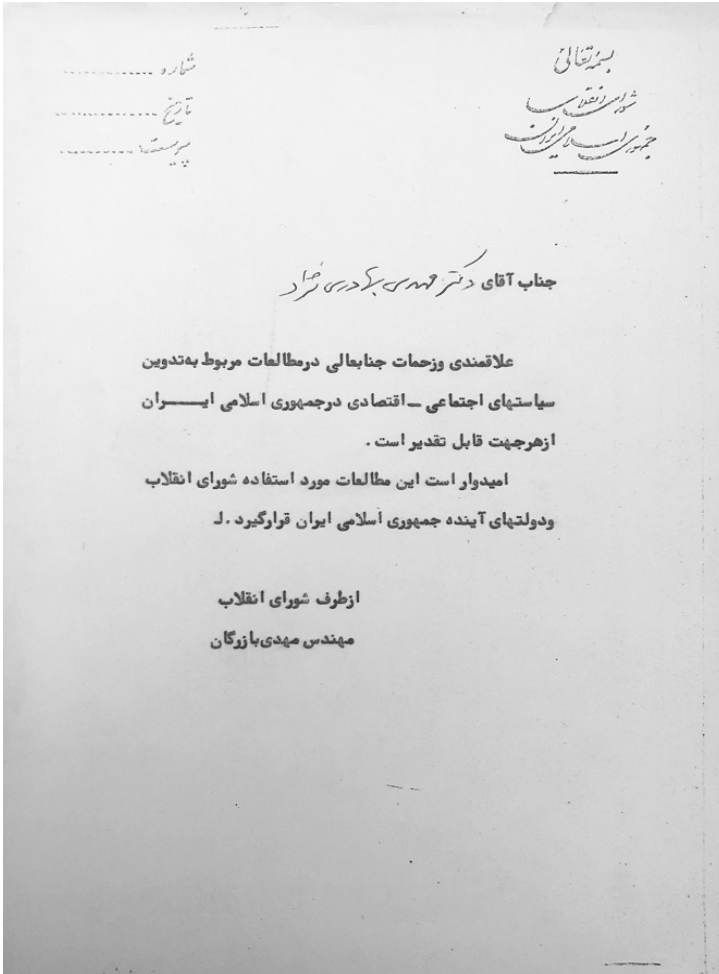
امید است با اتکال به خدای تعالی و با همکاری و همفکری سایر اعضای محترم ستاد، در انجام این مسئولیت مهم موفق باشید. /ن

دکتر مصطفی معین
وزیر فرهنگ و آموزش عالی

حکم عضویت در ستاد تحصیلات تکمیلی وزارت فرهنگ و

آموزش عالی، ۱۳۷۱

۹-۶ تعدادی از تقدیرنامه‌ها.



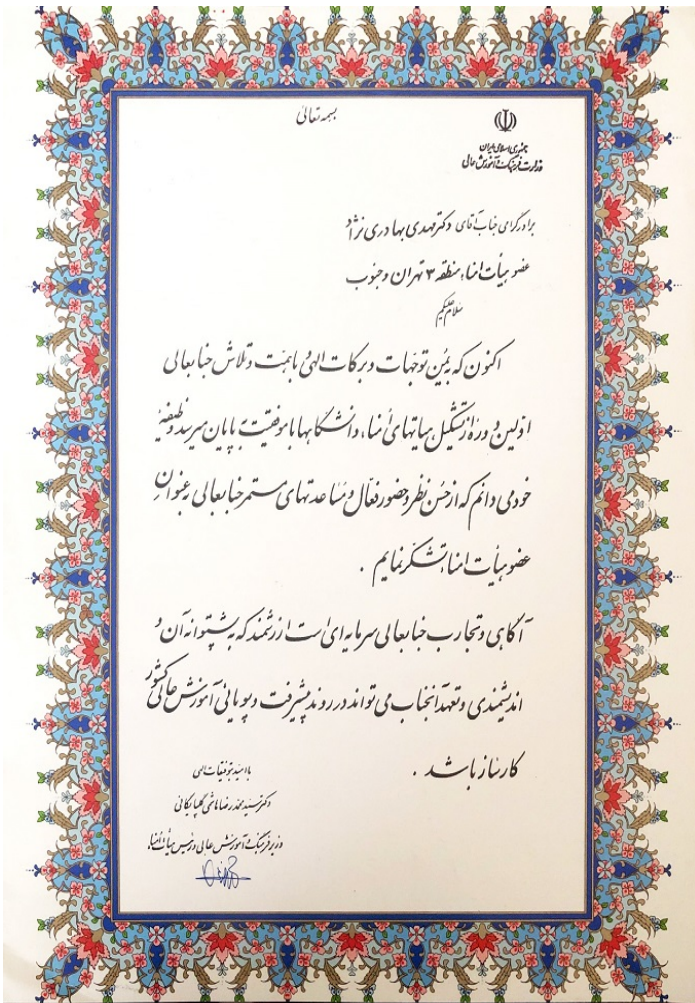
تقدیر نامه از سوی آقای مهندس بازرگان، نخست وزیر

دولت موقت



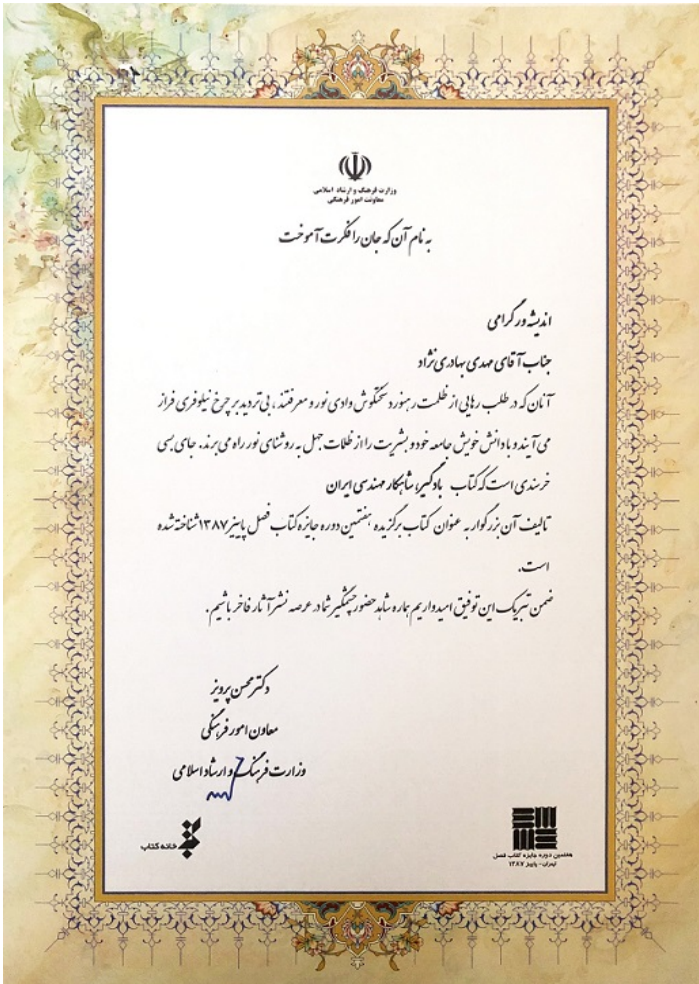
تقدیر نامه از سوی آقای دکتر رضا داواری اردکانی، رئیس

فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

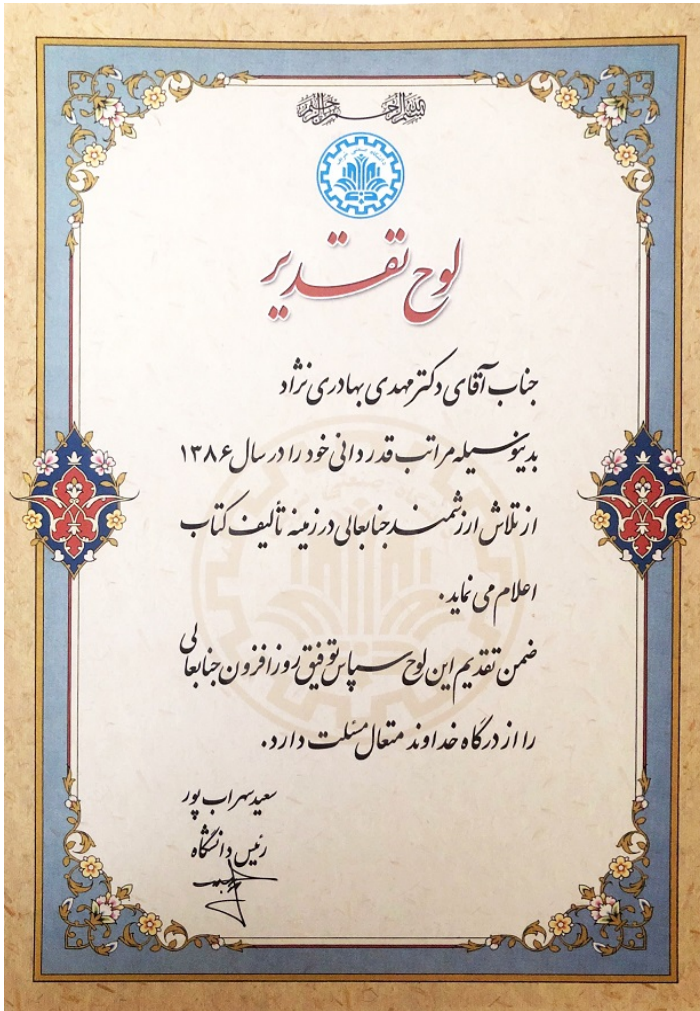


تقدیر نامه از سوی آقای دکتر سید محمد رضا هاشمی گلپایگانی،

وزیر فرهنگ و آموزش عالی

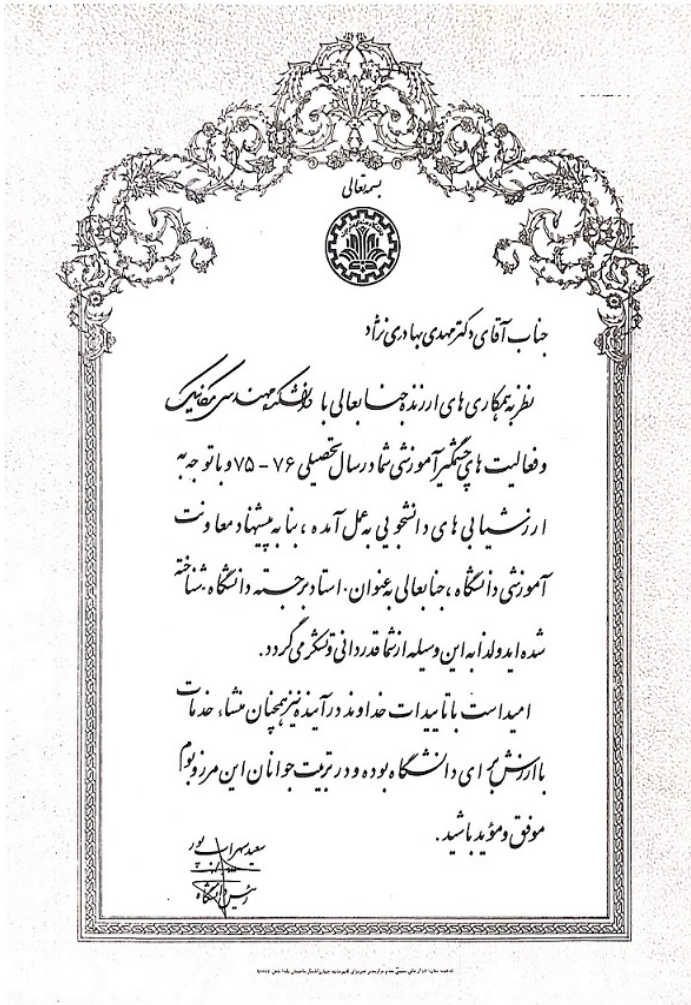


تقدیر نامه از سوی آقای دکتر محسن پرویز، معاون امور فرهنگی
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



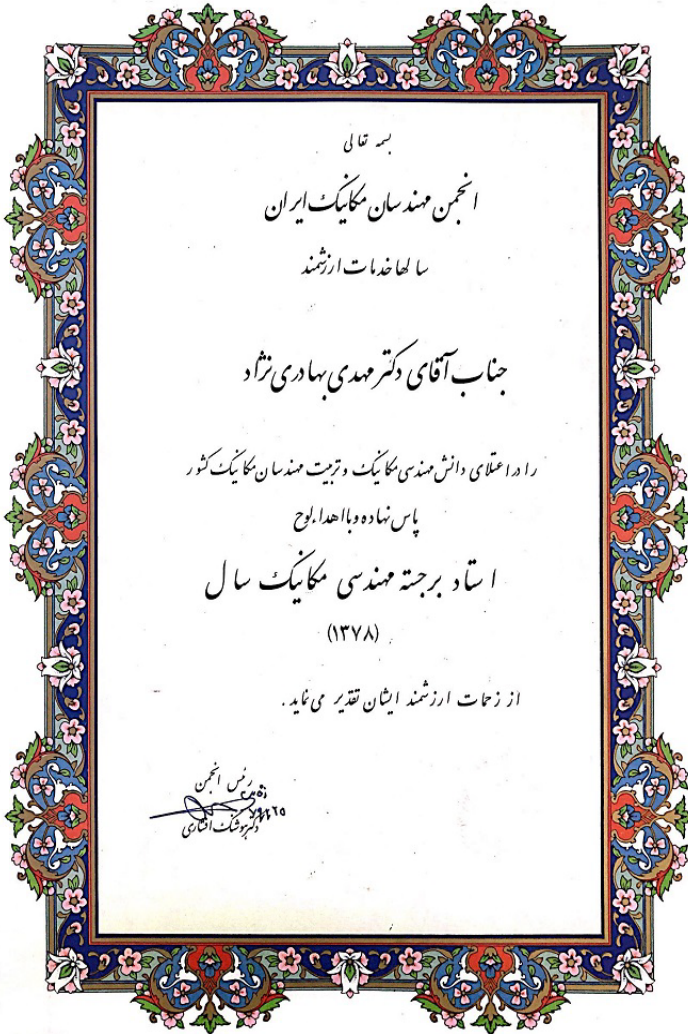
تقدیر نامه از سوی آقای دکتر سعید سهراب پور، رئیس دانشگاه

صنعتی شریف



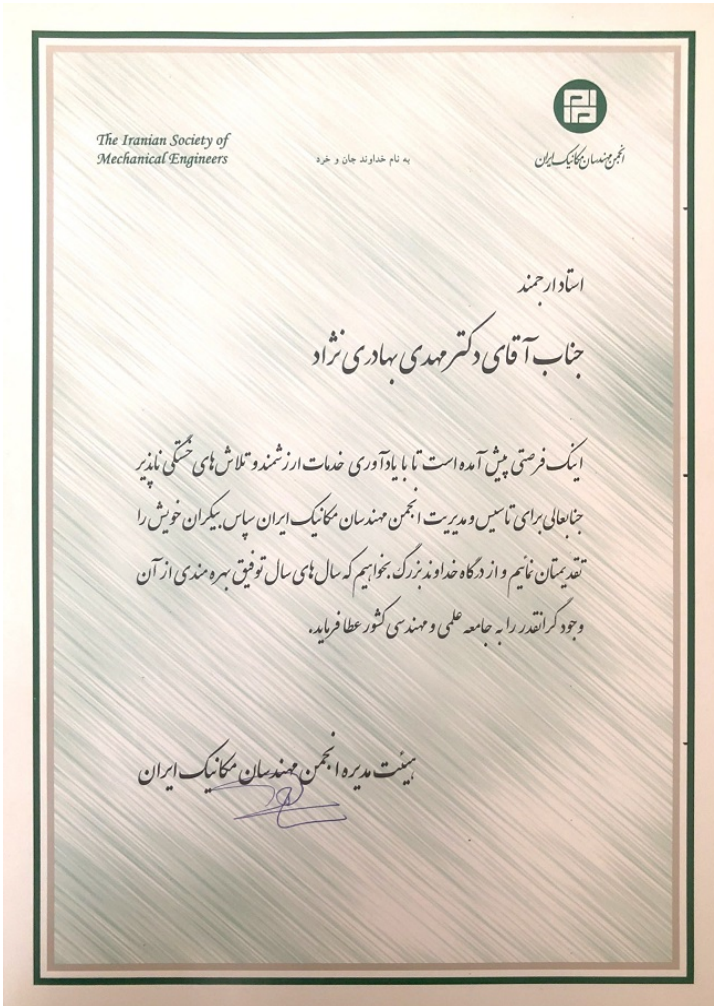
تقدیر نامه از سوی آقای دکتر سعید سهراب پور، رئیس دانشگاه

صنعتی شریف

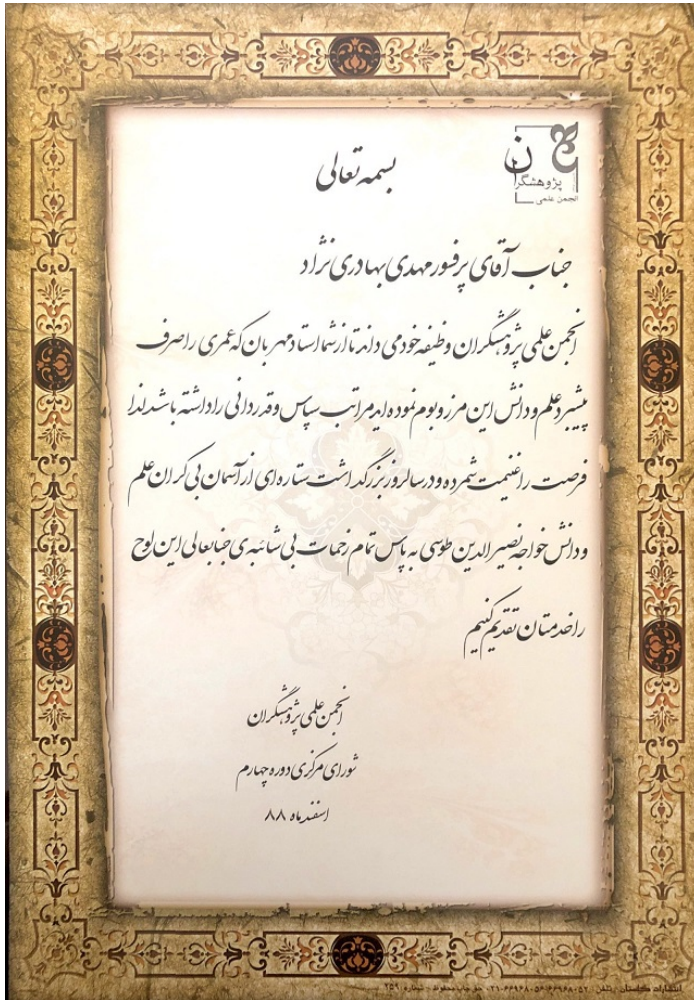


تقدیر نامه از سوی آقای دکتر هوشنگ افشاری، رئیس انجمن

مهندسان مکانیک ایران

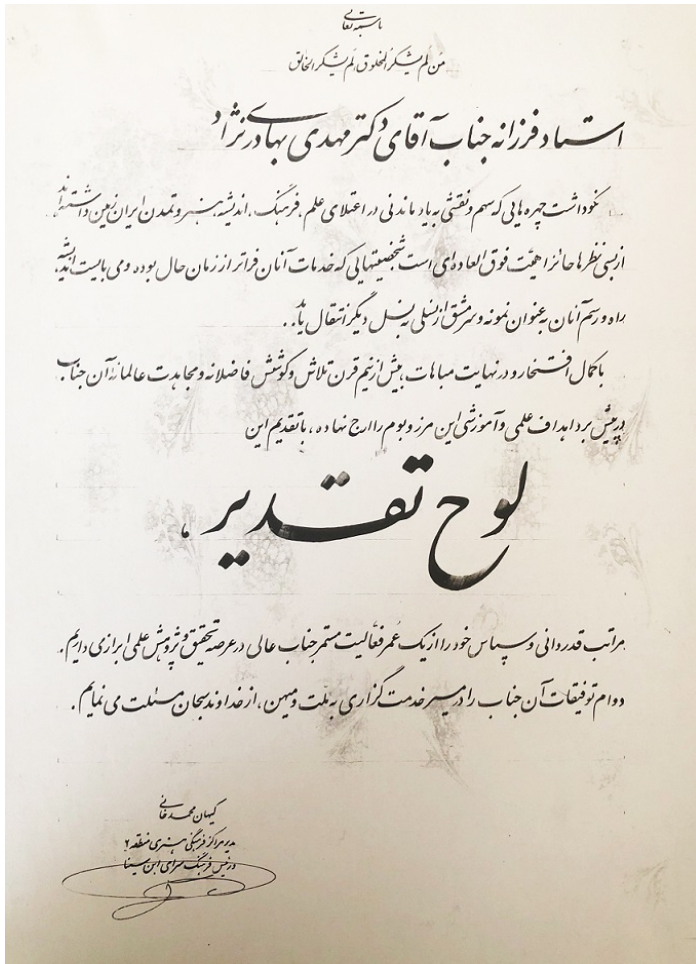


تقدیر نامه از سوی هیئت مدیره انجمن مهندسان مکانیک ایران



تقدیر نامه از سوی انجمن علمی پژوهشگران، شورای مرکزی

دوره چهارم



تقدیر نامه از سوی آقای کیهان محمدخانی، مدیر مراکز فرهنگی

هنری منطقه ۲ و رئیس فرهنگسرای ابن سینا

شماره: ۹۶/۱۸۳۷۲۶
تاریخ: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰

سازمان فرهنگی راهی
دانشگاه منتظری

بسمه تعالی
مفتاحین بکتاب هم‌عصر العظیم

تقدیرنامه

که این فضل از سوی یزدان تست
همین بود فوز عظیم از نعمت
پروغور حمدی بهادری نژاد

به مصداق آیه شریفه "من سکر فها سکر لکنه" به سکر از توفیق و به رسم ادب و ارادت می‌شایسته است از تلاش های بی‌شائبه و زحمات صادقانه جماعلی که در بیابانی و برکزاداری "هدایت علی" احقاق کار بردی در سیره انبیا اطهار عظیم السلام با تاکید بر آموزه های رضوی (ع) (چاشن ها، فرصت ها و راحلکارها) "مبذول داشته اید، کامل سکر و تقدیر را داشته باشیم، با امید به اینکه همواره توفیق، رفیق طریق سعادت، سیادت و سلامت شما باشد.

دکتر جعفر شانظری
معاون فرهنگی اجتماعی دانشگاه
دبیر هیئت

دکتر محمدتقی سپاسر
دبیر گروه سعادت اسلامی
دبیر علمی هیئت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تقدیر نامه از سوی آقای دکتر جعفر شانظری، معاون فرهنگی

اجتماعی دانشگاه و دبیر همایش



**تقدیر نامه از سوی آقای محمود شهبها، رئیس هیئت مدیره و
مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق شمال استان کرمان**

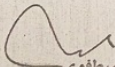
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد گرانقدر جناب آقای دکتر مهدی بهادری نژاد

با سلام و احترام ،

به پاس منزلت رفیع دانش و پژوهش و به انگیزه ارج نهادن به مراتب فضل و مدارج بالای علمی حضرتعالی در رشته مکانیک ، جایزه علمی افضل‌پور بنیانگذار فقید دانشگاه در استان کرمان به شما تقدیم می گردد.

دانشگاه شهید باهنر کرمان مفتخر است به یاد چهره خدوم فرهنگی ایران ، روان شاد افضل‌پور ، بدین طریق از شایستگان و بلند پایگان علوم مختلف تقدیر نماید و صمیمانه‌ترین سپاس خود و جامعه دانشگاهیان را بدیشان ابراز دارد.



دکتر علی مصطفوی
رئیس دانشگاه شهید باهنر کرمان

True Copy Certified

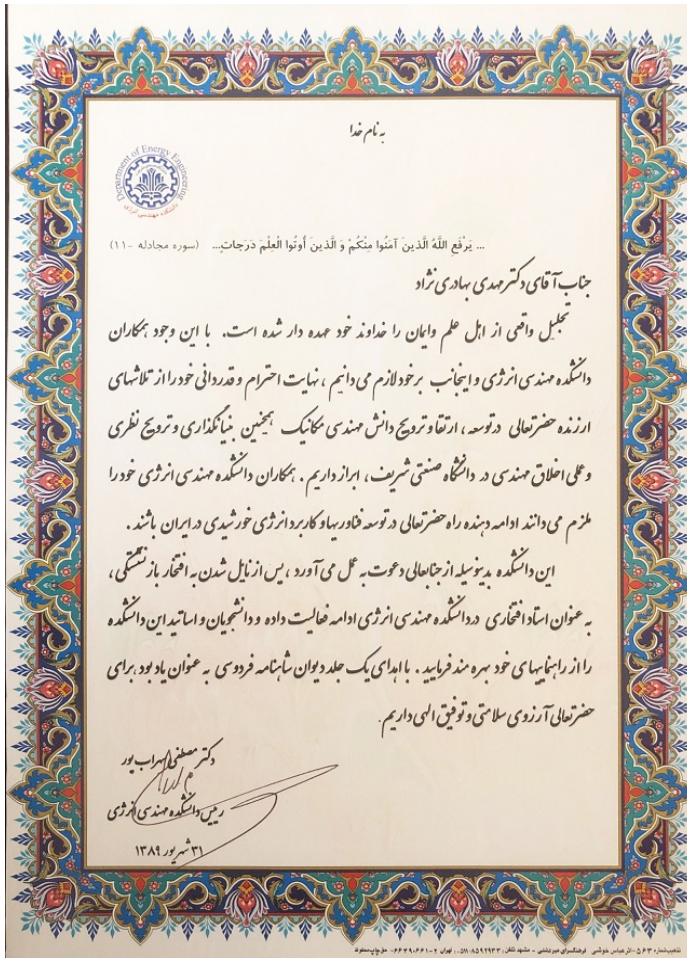
دفتر ترجمه رسمی هرمس (۱۶۳)
HERMES
Official Translation Bureau-Tehran-IRAN
22132073-4

تقدیر نامه از سوی آقای دکتر علی مصطفوی، رئیس دانشگاه

شهید باهنر کرمان

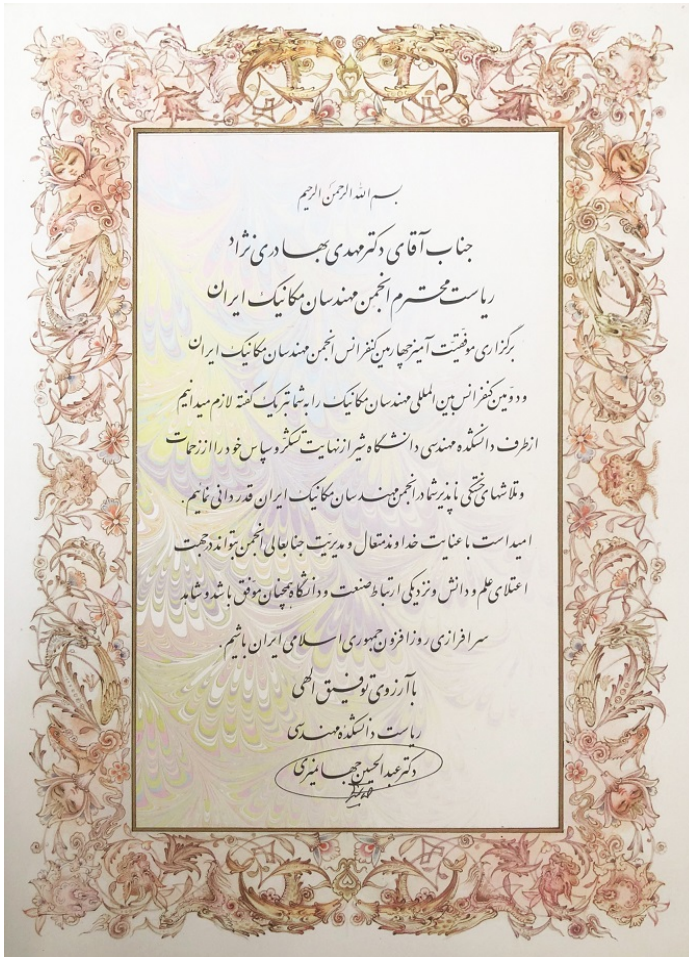


تقدیر نامه از سوی آقای دکتر فرزام فرهمند، ریاست دانشکده
 مهندسی مکانیک و شورای صنفی دانشکده مهندسی مکانیک -
 دانشگاه صنعتی شریف



تقدیر نامه از سوی آقای دکتر مصطفی سهراب پور، رئیس

دانشکده مهندسی انرژی - دانشگاه صنعتی شریف

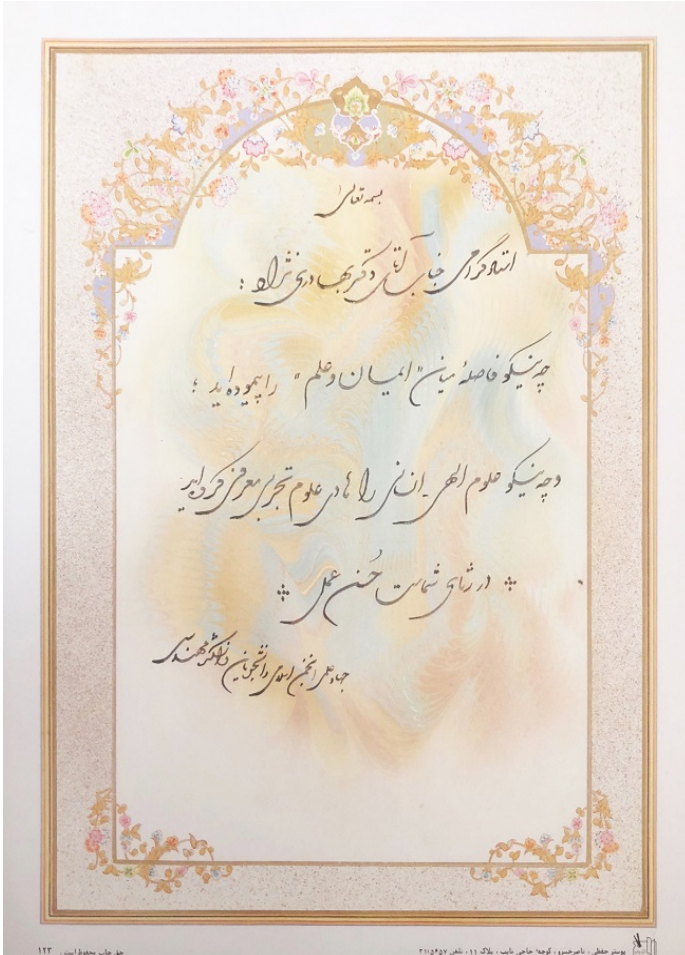


تقدیر نامه از سوی آقای دکتر عبدالحسین جهانمیری، ریاست
دانشکده مهندسی مکانیک، دانشگاه شیراز

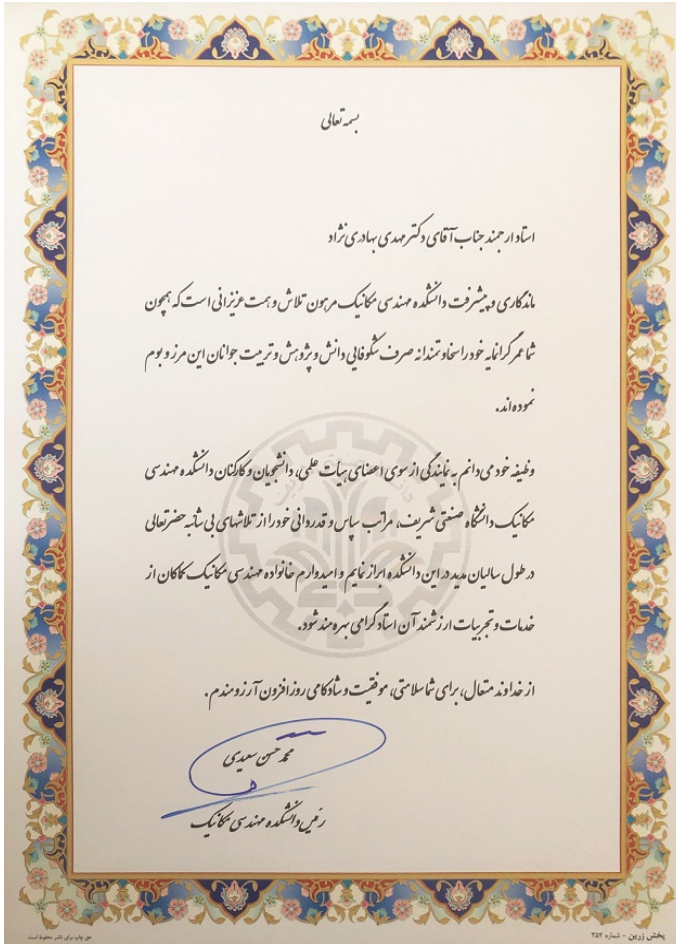


تقدیر نامه از سوی کمیته برگزاری میزگردهای تخصصی همایش

سالانه بین المللی مهندسی مکانیک



تقدیر نامه از سوی جهاد علمی انجمن اسلامی دانشجویان
دانشکده مهندسی مکانیک



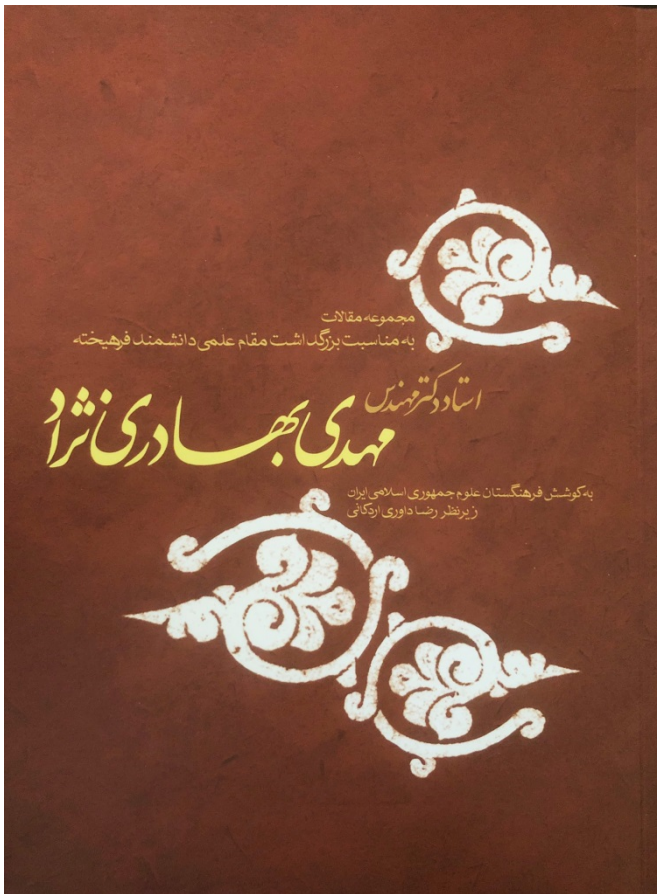
تقدیر نامه از سوی آقای دکتر محمد حسن سعیدی، رئیس

دانشکده مهندسی مکانیک



تقدیر نامه از سوی آقای دکتر مصطفی معین، رئیس انجمن ایرانی
اخلاق در علوم و فنآوری

۷-۹ اظهار لطف چند نفر از دوستان (آقایان: دکتر داوری اردکانی، دکتر طاهری، دکتر وفائی و دکتر یعقوبی) بصورت مقاله به مناسبت دریافت نشان درجه اول دانش.



سخنی دربارهٔ دکتر بهادری نژاد

دکتر رضا داوری اردکانی^۱

یکی از وظایف فرهنگستان‌ها تجلیل از سرآمدان دانش و فرهنگ و هنر و ادب کشور است. برای ادای این وظیفه از چند سال پیش هر یک از چهار فرهنگستان کشور عضوی را که احترامش به اعتباری اولی به نظر می‌رسد، برمی‌گزینند و مراسم مشترکی برای تجلیل از برگزیدگان ترتیب می‌دهند، دولت هم موافقت کرده است که به این چهار برگزیده نشان درجه یک دولتی اعطا کند. این مراسم در حضور رئیس محترم جمهوری که ریاست عالی فرهنگستان‌ها را نیز بر عهده دارد، برگزار می‌شود. امسال که پنجمین سال ترتیب این مراسم است، با سال‌های گذشته تفاوت‌هایی دارد، از جمله اینکه به پیشنهاد جناب آقای دکتر حسن حبیبی قرار شده است از دوستان و همکاران استاد منتخب درخواست شود که مقاله‌ای بنویسند و مجموعهٔ مقالات در دفتری گرد آید و هدیه‌ای باشد از جانب دوستان برای تقدیم به دوست و همکاری ممتاز و شایستهٔ تجلیل و اعزاز. فرهنگستان علوم امسال آقای دکتر مهدی بهادری نژاد را برگزیده است. دکتر بهادری نژاد، استاد ممتاز مهندسی مکانیک

^۱ استاد دانشگاه تهران و رئیس فرهنگستان علوم

دانشگاه صنعتی شریف و در زمرهٔ اولین اعضای فرهنگستان علوم است. پیش‌تر ایشان در دانشگاه شیراز سمت استادی داشته و مدتی نیز در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا تدریس کرده است. وصف مقام علمی او را بعضی از همکاران نوشته‌اند و لازم نیست که من در اینجا معترض آن شوم. آنچه من از آشنایی و همکاری چند ساله با ایشان می‌توانم بگویم، این چند کلمه است.

دکتر بهادری نژاد مرد دانشمند و متین و منظم و دقیقی است و بی‌نظمی و سهل‌انگاری را دوست نمی‌دارد و بر نمی‌تابد. خوشبین است و روحیه‌ای امیدوار و شاد دارد. دربارهٔ شادی و امید کتاب نوشته است. اهل تعارف و مجامله نیست و هر چه را که درست نداند می‌گوید و می‌کوشد به آن عمل کند، اما با کسی سر نزاع و جدال و گفتگو ندارد. وقتی کاری و حرفی را بجا و درست بداند یا نداند، رای او را به آسانی نمی‌توان تغییر داد، اما اگر سخنش را نپذیرند و پیشنهادش را نپسندند، چندان اهمیت نمی‌دهد و اصرار نمی‌کند که رای خود را به کرسی عمل بنشانند. من فکر می‌کنم این صفات او همه به اخلاقی بودنش باز می‌گردد. او وقتی خود با هر چه مخالف است به صراحت مخالفت می‌کند، به دیگران هم حق می‌دهد که اگر با او مخالفند، مخالفت خود را اظهار کنند. دکتر بهادری نژاد دروغ نمی‌گوید، غیبت نمی‌کند، در مورد همکارانش بسیار منصف است و با بزرگواری دربارهٔ آنان حکم می‌کند. اهل حقد و حسد نیست و از موفقیت همکارانش شاد می‌شود.

دکتر بهادری نژاد فارسی و انگلیسی را خوب می‌نویسد. شاید تعجب کنید که چگونه فارسی نوشتن برای یک استاد دانشگاه و عضو پیوسته فرهنگستان فضیلت شناخته می‌شود. فارسی نویسی سال‌هاست که فضیلت شده است. وقتی غلط نویسی یک امر رایج و شایع باشد. البته کسی که روان و درست می‌نویسد، صاحب فضیلت است. دکتر بهادری نژاد اهل سیاست نیست و اگر در سیاست اظهار نظری بکند، سخنش بیش‌تر اخلاقی است و چنانکه خود حکایت کرده است، از استادش مهندس بازرگان و ازدوست و همدرس شجاع و شهیدش دکتر مصطفی چمران، درس‌های علمی و عملی بسیار آموخته است. او براخلاق دانشمندان فکر می‌کند و تا آنجا که من می‌دانم دربارهٔ اخلاق مهندسی مقاله نوشته و سوگندنامه‌ای شبیه سوگندنامهٔ بقراطی پزشکان، برای مهندسان تدوین کرده است.

دکتر بهادری نژاد که اکنون استاد مهندسی مکانیک، دانشگاه صنعتی شریف و معاون پژوهشی فرهنگستان علوم است، شاگرد اول رشتهٔ مهندسی مکانیک دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران بوده و با بورسی که به شاگردان اول رشته‌های دانشگاهی می‌دادند، برای ادامهٔ تحصیل به آمریکا رفته و در سال ۱۳۴۳ از دانشگاه ایلی نوی درجه دکتري گرفته و دو سال در دانشگاه میسوری تدریس کرده و سپس به ایران بازگشته و به عنوان دانشیار در دانشگاه شیراز به تدریس و پژوهش مشغول شده است. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ در دانشگاه واترلو در کانادا و از ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ در

دانشگاه اباتی آریزونا به پژوهش و تدریس پرداخته و سپس به ایران بازگشته و در دانشگاه صنعتی شریف خدمت علمی خود را ادامه داده است.

دکتر بهادری نژاد چنانکه خود گفته و نوشته، در خانواده ای شریف و دیندار، اما غیرمرفه، بزرگ شده و با سختی زندگی کرده و در زمان دانش آموزی برای تأمین هزینه زندگی کار می کرده است، اما چون روحیه خوشبین و امیدوار دارد، از دوران کودکی و نوجوانی خود با تلخی یاد نکرده است و نمی‌کند. شاید این روحیه خوشبینی بی‌مناسبت با علائق عرفانی و اخلاقی نباشد. به هر حال، دکتر بهادری نژاد پنهان نکرده است که از مجالس بعضی از اهل عرفان نیز بهره برده است. شاید اهل معرفت چندان در بند خوشبینی و بدبینی نباشند و هر کس که خوشبین است، ضرورتاً اهل عرفان نیست، اما خوشبینی دکتر بهادری نژاد با نحوی صبر و بردباری و سهل‌گیری (و نه سهل‌انگاری) توأم است. مختصر بگویم، دکتر بهادری نژاد مرد دانش و اهل سلم و مدارا و خوشبینی و اخلاق است. کسی که واجد چنین صفاتی باشد قابل احترام است. اعضای فرهنگستان علوم و دوستان و همکاران دکتر بهادری نژاد با نوشتن و اهدای مقاله، به این استاد گرامی ادای احترام کرده اند. از خداوند سلامت و دوام توفیق ایشان را مسئلت دارم.

شناختی از دکتر مهدی بهادری نژاد

دکتر منصور طاهری^۲

نمی‌توان از صرفه جویی در انرژی و حفظ محیط زیست سخن گفت، اما نامی از تلاش‌های بی‌دریغ استاد بزرگواری چون دکتر مهدی بهادری نژاد به میان نیاورد. ایشان یکی از بنیان‌گذاران دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز به خصوص بخش مهندسی مکانیک در سال ۱۳۴۵ بودند. اینجانب از سال ۱۳۴۸ افتخار همکاری با ایشان را در بخش مهندسی شیمی دانشکده مهندسی داشتم و شاهد تلاش‌های ایشان در شناساندن فرهنگ بومی ایران و استفاده از انرژی خورشیدی بودم. تحلیل علمی ایشان از بادگیرهای مورد استفاده در نقاط کویری ایران و ارائه آن به صورت مقالات علمی در مجلات بین‌المللی نمونه بارزی از تلاش ایشان در کاربرد انرژی خورشیدی بود. با در نظر گرفتن این که در سال‌های شروع به کار به علت وفور و ارزانی انرژی فسیلی استفاده از انرژی خورشیدی چندان مورد نظر نبود، ایشان با هوشمندی خاص خود پیش‌بینی مشکلات عدیده استفاده از انرژی فسیلی را به قرار زیر نمودند:

ذخیره سوخت‌های فسیلی محدود و به تدریج رو به اتمام می‌رود.

^۲ استاد دانشگاه شیراز

مصرف سوخت‌های فسیلی موجب آلودگی هوا می‌شود شهرهای بزرگ را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد.

لذا از همان اوایل خدمت در دانشگاه شیراز راه حلّ نهایی را در استفاده از انرژی خورشیدی می‌دانستند.

آقای دکتر بهادری نژاد تعصب خاصی نسبت به رشته مهندسی مکانیک دارند و انضباط فوق العاده ایشان در امر تدریس و تحقیق زبانزد کلیه همکاران و فارغ‌التحصیلانی است که افتخار آشنایی یا داشتن کلاس درس با ایشان را داشتند. آقای دکتر بهادری نژاد فردی میهن پرست و تحقیقات ایشان در راستای فرار مغزها و اولویت‌های پژوهشی مملکت از همین خصوص سرچشمه می‌گیرد.

آقای دکتر از همان ابتدای خدمت بین همکاران، کارمندان و دانشجویان به عنوان یک استاد توانمند و آگاه و نمونه فردی که واجد بهترین و والاترین خصوصیات اخلاقی است زبانزد گردیدند.

با وجود اینکه آقای دکتر خدمت خود را در دانشگاه صنعتی شریف ادامه می‌دهند، جای ایشان همیشه در دانشگاه شیراز خالی است. ما در دانشگاه شیراز ایشان را همیشه به عنوان یک همکار صمیمی، پر انرژی و پرتلاش در راه اعتلای فرهنگ و گسترش آموزش عالی می‌دانیم.

شیدایی حرفه او است

دکتر ابوالحسن وفائی^۳

به نام آنکه جان را فکرت آموخت. از کسی سخن می‌گویم که نیروی کلام در پیرامون ابعاد گوناگون شخصیتی او به تنگنا می‌افتد. حرف از مردی است که پرداختن به شأن همه جانبه اش زمانی وسیع می‌طلبد، گر چه معتمد به آن هم نیاز فراوان و بایسته است. ولی در اینجا بنده از اعتنا به شخصیت علمی او درمی‌گذرم و آن جنبهٔ زیننده را به کناری می‌گذارم. هر چند که اذعان دارم قول و حدیث دربارهٔ آن بسیار گسترده است، ولی می‌خواهم دریچه ای اندک بگشایم به معنویت درونی و خلوص باطنی او. او که در خلوت شب‌ها با معبود خود به راز و نیاز پرداخته و اوج شکوه بشری را در وجود نامتناهی خالق خود به جستجو نشسته است. او کسی است که عشق به زندگی و محبت به نوع انسان را به ما آموخته و گسترهٔ بی‌کرانهٔ آرامش و امنیت و صفای روحی را ارزانی یاران شفیق خود نموده است. او با اراده‌ی راسخ و عزمی جزم، سایهٔ مرگ و نیستی را با توان خستگی‌ناپذیر خود زودده و خورشید حیات و دشت سرسبز زندگی را نوید داده است. این چهرهٔ شریف و صبور، راه‌های صعب و

^۳ استاد دانشگاه صنعتی شریف

دشوار را چه آسان می‌پیماید و ناهمواری‌ها و کاستی‌ها و شداید زندگی را چه فروتنانه و خاضعانه تحمل می‌کند. رضایت خاطر و شیوه رفتار و اشتیاق به امید و زندگی او سرمشق زندگی دانشجویان است و لذت امنیت روان و طیب خاطر و حس نوع دوستی را که به ما هدیه کرده است، پاس می‌داریم.

عشق ورزی و دلدادگی و شوریدگی و شیدایی حرفه او است. او از معلم بزرگ خود، مولانا، درس فراوان گرفته است. از مریدان آن پیشوای طریقت است. وسعت نظر و تعالی افکار و شیوه مرضیه خصال انسانی را از ملای روم آموخت که خود از سرآمدان و برگزیدگان نامی جهان بشریت است. به این گفته مولوی سخت پایبند است که:

عشق را پنج و شش کار نیست مقصد او جز که جذب یار نیست

حب وطن و شور و شوق به تلفیق علم و اخلاق در وجود او سرشار است. او سرچشمه و مامن گرم دوستی، مهربانی، صبوری، امیدواری و شادمانی است که روان یاران را گرمی می‌بخشد و دردها، اندوه‌ها، رنج‌ها و پریشانی‌های دوستان را کاهش داده و تسلی می‌دهد. او شیفته روشنایی و معنویت و در جستجوی نور ابدی و حقیقی است، نوری که در منزلت آن خودخواهی، نابخردی، تعصب، جهل، نومیدی، سرخوردگی، حرص، اندوه، سیاهی و ظلمت و ... راه ندارد. در نتیجه، او به همگونی، همگرایی، هماهنگی، تفکر مثبت، شایستگی، صفا، صمیمیت، خردمندی،

خداشناسی و قدرت لایزال عشق ورزی دست یافته است. مصداق این ابیات مولوی بزرگ است:

عاشقان را شادمانی و غم اوست

دستمزد و اجرت خدمت هم اوست

غیر معشوق ار تماشایی بود

عشق نبود هرزه سودایی بود

عشق آن شعله‌ست کو چون برفروخت

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

هر انسانی شاید در گذران زندگی و در مقابل نابه‌سامانی‌ها، ناهنجاری‌ها، شداید و مصائب اجتماعی عکس‌العمل‌های منفی از خود بروز دهد و چه بسا دچار افسردگی، خودمحوری، واگرایی، سوءبرداشت و بسیاری آثار منفی اجتماعی و اخلاقی دیگر شود، ولی اگر بنیاد تفکر آدمی بر نیت پاک و اندیشه‌های مثبت و سازنده و خدمت به آدمیان گردد و به گونه‌ای - حتی اندک - بخشی از حیات و هستی مطبوع و خوشایند را به انسان ارزانی دارد و از این رهگذر دوباره به زندگی تداومی معقولانه ببخشد و روند زیستن را معنایی عاشقانه و امیدوارانه دهد. این امر غیرممکن نیست چرا که بسیار کسان بوده‌اند که با نیروی ایمان و قدرت روان توانستند با توان جسم و جان خود، کار مایه لازم را به دیگران ببخشند و آرام و تأملات آنها را کاهش داده و دشواری‌ها را از سر راهشان بردارند و چهره‌اندوه‌بار زندگیشان را تغییری فاحش دهند.

اینان وارستگی هستند که به یاری قدرت عقیده و نیروی اراده و باورداشتی ارجمند و توانمندی صادقانه به حق زیستن الهی تکیه زدند تا انسان‌ها را برای این امتیاز خدادادی آگاهی بخشند و آنها را در برابر ناملازمات یاری کنند. این کار برایشان، وظیفه ای الهی، منزلتی روحانی و جایگاهی مسئولانه دارد. این مهم سرّ وجودی آنها است؛ همان رازی که در درونشان موج می‌زند، غلیان می‌کند و آنها را به تلاش و تکاپو و حرکت مدام وا می‌دارد و چقدر زیبا گفته است عارف و شاعر بلند آوازهٔ عزیزمان، جلال‌الدین بلخی در وصف این گرانبایگان:

آنک کف را دید سرگویان بود

و آنک دریا دید او حیران بود

آنک کف را دید نیت‌ها کند

و آنک دریا دید دل دریا کند

آنک کف‌ها دید باشد در شمار

و آنک دریا دید شد بی اختیار

آنک او کف دید در گردش بود

و آنک دریا دید او بی غش بود

در آخر، بدون اغراق می‌توان بیان کرد که در طی سال‌ها

مصاحبت و همکاری در دانشگاه شیراز، دانشگاه صنعتی شریف،

مجلهٔ علوم و فنون مهندسی شیراز و مجلهٔ ساینتیا و مجلهٔ علمی و

پژوهشی شریف و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران این شخصیت بزرگوار را این گونه شناخته‌ام:

آقای دکتر مهدی بهادری نژاد از زمره کسانی است که عنایت الهی و تبرک معنوی را در خود یک جا دارد و از ایمانی قوی و عاطفه‌ای نیرومند و روحی سترگ و ذهنی آگاه و اندیشه‌ای زنده و آفریننده برخوردار است و شخص خود را با تمام وجودش وقف پالایش روح کرده و عشق و امید را به دیگران آموخته و رنج و نومیدی را از آنها زایل نموده و وجود حقیقت زندگی را برایشان پرمعنا کرده است. او به واقع دوستی است که از رهگذر عشق شورانگیز به بیرون دوستدار همه آدم‌ها است و زندگی‌اش هبه آنها. این در حقیقت، مصداق این دو بیتی شاعر و عارف بزرگ و پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری است که می‌گوید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست شدند

نامی است ز من و باقی همه اوست

بزرگ ترین خرسندی ما این است که هم اکنون در کنار او و

همراه او هستیم و شادمانی و نیک بختی ما از او است و از صمیم قلب به

وجود او مباحثات می‌کنیم و همواره آرزومندیم زندگی پربار و وجود

گرم نازنین او، چونان رودخانه‌ای زلال جوشان، شکوه‌مندان و پر از شور
و شوق و اشتیاق جاری باشد تا باغ هستیمان را همواره سرشار و لبریز و
سرزنده از عشق و محبت و کرامت و روحمان را منزه و مفرح و با
طراوت و خرم نگه دارد.

گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش

و ندر پس و پیش خلق نیکو باش

خواهی که چو صبح صادق الفعل شوی

خورشید صفت با همه کس نیکو باش

راهش پر رهرو و پایدار و ایزد او را نگه‌دار.

کلامی در تجلیل از استاد دکتر بهادری نژاد

دکتر محمود یعقوبی^۴

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

به نام آن که جان را حکمت آموخت. به نام خداوندی که نعمتش آسایش جان و رحمتش قوت دلهاست، نه رفتن راهش آسان است و نه دریای معرفتش را پایان، زیرا که انسان کامل خلیفه خداست. انسان کامل مظهر تام و تمام الهی و آینه سر تا پا نمای حق و نایب خداوند است. انسان کامل به عقیده مولوی عین حق است. این کلام برای بزرگداشت مقام استاد دکتر بهادری نژاد است که نمونه ای از اهل کمال و معرفت و انسانی پرهیزکار است، انسانی که آرامش دنیوی را یافته است و به دنبال سعادت اخروی است.

مرحبا ای پیک مشتاقان بگو پیغام دوست

تا کنم جان ز سر رغبت فدای نام دوست

^۴ استاد دانشگاه شیراز و عضو پیوسته فرهنگستان علوم

واله و شیدا است دائم همچو بلبل در قفس

طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

تقریر در مقام والای علما، دانشمندان، اندیشمندان و فضلا از ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی می تواند نشان دادن چراغی برای رهروان علم، ادب و کمال باشد. گر چه ممکن است ادای دین برای گفتن واقعیت وجودی و شخصیت انسانی این خردمندان به خوبی انجام نشود که غالباً این گونه است، اما چون گزینه دیگری برای بیان اندیشه‌ها، جایگاه علمی و زندگی علمی، آرا و نظرات این بزرگواران چون دکتربهداری نژاد نیست. به ناچاراً دست به قلم می برم و با تمام نواقص، حکایت ارادت، حکایت عشق، حکایت علمی استاد دکتر بهداری نژاد را کوتاه از دید یک دانشجوی سابق ایشان بیان میدارم. به قول حافظ:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

داشت چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقل معافی می کرد

عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود

به باور بسیاری، انسان دو بعد جسمانی و روحانی دارد. غزالی در

کیمیای سعادت می گوید: «بدان که تو را آفریده‌اند از دو چیز آفریده‌اند.

یکی همین کالبد ظاهر که آن را تن گویند و چشم ظاهر می‌توان دید و دومی، معنی باطن که آن را نفس گویند و جان و دل گویند و آن را با بصیرت باطن توان شناخت.»

در تعریف جسم، کالبد تن، وجود ظاهری بین علما و بزرگان اختلاف قابل ملاحظه‌ای نیست، ولی در معنی جان و روح معانی و دیدگاه‌های زیادی مطرح و ارائه شده است. این بعد موج پدید آمدن آثار دستاوردهای فراوانی طی قرن‌ها در ایران و جهان گردیده و نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است.

بخش یا بعد اول فعالیت‌های دکتر بهادری نژاد را می‌توان در زندگی نامه علمی، آثار، نوشته‌ها و کتاب‌های ایشان دید و خدمات علمی و فنی که در دانشگاه‌های شیراز، شریف، بنیانگذاری انجمن مهندسان مکانیک ایران و انجمن انرژی خورشیدی ایران، فعالیت‌های پژوهشی در دانشگاه‌های کانادا و گروه علوم مهندسی فرهنگستان علوم و به خصوص در میان دانش‌آموختگان مکتب ایشان در عرصه‌های صنعتی و دانشگاهی که به طور گسترده در سطح کشور قرار دارند ملاحظه نمود. سال‌ها تدریس و تحقیق در دانشگاه‌های فوق، سال‌ها مدیریت انجمن‌های مهندسی مکانیک و انرژی خورشیدی نشان از عمر پربرکت و تولید علمی ایشان در عرصه دانش است.

دکتر بهادری نژاد به حق اولین فرهیخته ایرانی است که آثار فنی ارزشمند ایرانی را از نظر مهندسی مکانیک در سطح جهان به زبان علمی

بیان نمود و آنها را با سیستم‌های ارزشمند که طبیعی، سنتی و سازگار با محیط هستند و در سال‌های اخیر در جهان به آنها تاکید بیش‌تر می‌گردد، آشنا نمود.

استاد بهادری نژاد به راستی یکی از طرفداران اصلی سنت‌های بومی مهندسی است که با عشق و علاقه وافر، سراسر سال‌های کار و پر برکت دانشگاهی خویش را وقف احیای خودباوری، اعتماد به نفس و تاکید بر تلاش، کوشش، خدمت بی‌ریا در میان دانشجویان و جامعه فنی و مهندسی کشور نموده است. ایشان همچنان در خدمت دانشگاهی و علمی، تلاش، کوشش، تحقیق و تتبع و کار با دانشجویان و شرکت در کمیته‌های دانشگاهی و ملی مشارکت دارند و در تصمیم‌گیری‌های علمی و فنی به همکاری خود، که امید است مستدام باشد، ادامه می‌دهند.

استاد بهادری نژاد از شاگردان به حق استاد مرحوم بازرگان هستند و همیشه با عشق و یا به قول خودشان شادی زایدالوصف از گفته‌ها، سخنان و رفتار آن بزرگ‌مرد تاریخ مهندسی کشور سخن می‌گویند. در تحقق آزادی، آزادگی، خدمت‌رسانی، تکیه بر همت والای خویش، تکیه بر نقش و جایگاه فرد، تکیه بر خلاقیت در کارها، تکیه بر کار و تلاش مستمر، تکیه بر امانات و توانایی‌های فرد، تکیه بر گوهر ذات انسانی و بالاخره تکیه بر شناخت دستاوردهای گذشته عرصه علمی و فنی در ایران را شاید از ایشان آموخته باشند.

اما پیرامون بعد دوم دکتر بهادری نژاد، یعنی بعد انسانی، بعد روحی، بعد اخلاقی، بعد بصیرت باطن که به اعتقاد مولا که به دنیای دیگر متعلق است، زیرا که آب روح است و خاک تن:

آب صافی در گل پنهان شده

جان صافی بسته ابدان شده

بسیار مشکل است زیرا:

دل ترا در کوی اهل دل کشد

تن ترا در حبس آب و گل کشد

میل تن در شیـره و آب روان

زانکه جان لامکان اصل وی است

میل جان اندر حیات و در حی است

زانکه جان لامکان اصل وی است

میل جان در حکمت است و در علوم

میل تن در باغ و راغ است و کرم

میل جان اندر ترقی و شرف

میل تن در کسب اسباب و علف

انسانی که هم پای بند طریقت است و هم پای بند شریعت، تجلی

وحدت حق با خلق، یا ظهور حق با جلوه بشری که به گفته عرفا به

درگاه فیض مقدس هدایت می یابد و از صفات ربوبیت برشمرده شده

است، (استادکریم محمدحقیقی، پیک مشتاقان ۱۳۷۹). آنگاه که عالمی ربانی شود به سرای فیض مقدس پا نهاده است.

به عقیده مولوی اگر هم طالب علم اکتسابی باشیم و هم خواهان کشف و شهود و حال و ذوق، آنگاه سراسر حال و شور به دست آید که نشانه انسان کامل خواهد بود.

خوشا آنان که ترک کام کردند

به کام عام ننگ از نام کردند

به خلوت انس با جانان گرفتند

به عزلت خویش را گمنام کردند

به شوق طاعت و ذوق عبادت

شراب معرفت در جام کردند

به حق بستند چشم و گوش دل را

محبت را به عرفان رام کردند

به حق پرداختند از خلق و رستند

به شغل خاص ترک عام کردند

ز دنیا و غم دنیا گذشتند

مهم آخرت انجام کردند

یا به عبارت دیگر: من عرف نفسه فقد عرف ربه! هر کس خود را شناخت مسلماً خدا را شناخته است.

آدمی چون نور گیرد از خدا

هست معبود ملائک ز اجتبا

آیت یعنی نشانه، در هر موجودی آیتی از پروردگار وجود دارد. هر چه به او نزدیک‌تر گردیم آیاتش در وجود بیش‌تر خواهد شد. و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا یفکرون؛ در زمین نشانه‌هایی برای اهل یقین است و همچنین در جان‌های خود. آیا به تفکر نمی‌نشینند؟ (ذاریات آیات ۲۰ و ۲۱)

دکتر با رفتارش، گفتارش، نوشته‌هایش نشان داده است که:

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاک‌تر نبود بیانی

دکتر بهادری نژاد معتقد است که ما برای شاد زیستن آفریده شده- ایم و بیش‌ترین فعالیت انسان برای کسب شادی است، ولی قاطبهٔ مردم دنیا بر این باورند که ثروت و شهرت و قدرت، شادی آنان را تأمین می- کند. در حالی که این‌طور نیست، ثروت و شهرت و قدرت الزاماً برای انسان شادی نمی‌آفرینند. این مطلب به‌طور مفصل در کتاب «شادی و زندگی» ایشان تشریح گردیده است. وی دریافته است که مقام کلّ کائنات تجلیگاه صفات حقّند و سایر صفات حق برای او مشهود

یافته است؛ آن گونه که در فراز اول دعای کمیل مطرح است که هر شب جمعه آن را در منزل دکتر یا دوستان قرائت می نمایند:

«اللهم انی اسئلك برحمتک التی وسعت کل شیء و بقوتک التی قهرت بها کل شیء و خضع لها کل شیء و ذل لها کل شیء... و بوجهک الباقی بعد فناء کل شیء و باسمائک التی ملات ارکان کل شیء و بعلمک الذی احاط به کل شیء و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء.»

در معرفت، او فنای کل شیء نه در قیامت که هم اکنون برای مقربان درگاهش مرئی گردیده است همچنان که در کتاب «مهدی امام حاضر» آقای دکتر می فرماید:

«یا مهدی»

اجازه فرما، امروز را با عشق به تو آغاز کنم

امروز را با عشق تو پر کنم،

امروز را با عشق تو بگذرانم

امروز را با عشق به تو به پایان رسانم.

«یا مهدی»

می‌دانم که با عشق به تو قادر خواهم بود تمام انسان‌ها
را دوست بدارم، بهتر تزکیه نفس کرده و تقوای پیشه‌نمایم و
مؤثرتر، خالصانه‌تر و بی‌ریا تر به جامعه بشری خدمت کنم و
بدین وسیله در دو جهان رستگاری یابم.

عشقی که دکتر تاکید دارد در کلام بزرگان نیز به تعداد ستاره‌های
آسمان گوه‌ر بار ذکر شده است. یا به زبان مولانا:
زندگی بی عشق جان فرسودن است
مرگ حاضر غایب از حق بودن است

آقای دکتر بهادری نژاد از اساتید نادر در مهندسی سال‌های اخیر
کشور است که برای پرورش جان خود مدارجی را طی کرده و جسم
خود را هم طبع دل و جان نموده است، زیرا دریافته است که:

جان شود از راه جان جان را شناس

اهل بیتش شو نه فرزند قیاس

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

در ادبیات رشد و تعالی غالباً به گفته معروف سقراط تکیه می شود که خودت را بشناس که خود از دو دیدگاه؛ که انسان چیست و دیدگاه دوم اینکه انسان چه باید بشود یا انسان کامل کیست؟ به گفته آقای نصری (در کتاب سیمای انسان کامل، ۱۳۷۶) از دیدگاه دوم است که راهها و روشهای نیل به کمال مطلق نیز مطرح می شود، یعنی اینکه انسان از چه مسیر یا مسیرهایی باید طی طریق کند تا به مقام کمال دسترسی پیدا کند شایسته عنوان انسان کامل شود.

هم از دیدگاه اول و هم از دیدگاه دوم شاید بتوان تعاریف فوق را با بررسی اعمال، رفتار، گفتار، منش و سلوک بعضی به عینیت ملاحظه کرد. آنها را در وجود بعضی از انسان ها دریافت، در اندیشه و سخن بعضی از سالکان طریقت و پیام آوران اخلاق حسنه، زندگی و آثار صاحب نظران مانند آقای دکتر پیدا کرد. به عبارت دیگر، انسان کامل، انسان فرهیخته، انسانی که خود را شناخته، انسانی که در جستجوی حقیقت است را شناخت که در آن صورت آنها الگو و نمونه خواهند شد.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند که یافت می نشود گشته ایم ما

گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

انسان‌هایی که ابعاد مثبت درونی خود را شکوفا ساخته‌اند و نفس
 اماره را مهار کرده‌اند، به درجات رفیع رسیده‌اند.

تاریخ ما، فرهنگ ما، گذشتهٔ دور و نزدیک ما سرشار است از
 انسان‌های کامل و انسان‌هایی که می‌توانند الگوهای برجسته‌ای از ابعاد
 مختلف برای جوانان ما و نسل‌های آینده باشند. انسان‌هایی که راهگشا،
 راهنما، مراد و از جهات بسیاری هم در حیات خود و هم پس از حیات
 خود برای سایر انسان‌ها مطرح شده است. با ملاحظهٔ دو دههٔ گذشته در
 جمع مشتاقان، آقای دکتر یکی از الگوهای شاخص از ابعاد فوق هستند.

در میان موجودات جهان آفرینش انسان موجودی یگانه است و
 هر آنچه در عالم ملک و ملکوت وجود دارد در نهاد انسان موجود است.

به نظر مولانا:

الحذر ای مومنان کان در شماست

در شما بس عالم بی انتهاست

یا:

پس به صورت عالم صغری تویی

پس به معنی عالم کبری تویی

ظاهر آن شاخ و اصل میوه است

باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

گر نبودی میل و امید ثمر

کی نشاندی باغبان هر سو شجر

انسان موجودی است که نیروهای متضادی در آن به هم آمیخته اند. با این بیان که هم میل به سوی عالم بالا و ماورای طبیعت دارد و هم میل به سوی عالم پایین و خور و خواب و شهوت. میلی در درون انسان است که او را به سوی خدا و بندگی او می کشاند و میلی در نهاد وی است که او را به سوی ذلت ها و خواری ها می کشاند.

با مقایسه این دو نیروی متضاد در بین انسان ها می توان به جایگاه و منزلت آنها، به طبیعت و خوی آنها پی برد. الگوها آنها بوده اند و هستند که به اوج کمال انسانی رسیده اند، به تعبیری فقط در تزکیه نفس برنیامده اند، حتی دائماً به واعظ هم ننشسته اند، بلکه به وحدت هویت رسیده باشند؛ با همه اتصال پیدا کرده. خود است و نه غیر، همه چیز در نظر اوست جلوه های حق و متصل به هم، آنچنان که دکتر در کتاب «مهدی امام حاضر» بارها بیان داشته است.

استاد فقط تکیه بر علوم تجربی در آموزش خود ندارد. استاد ترمودینامیک که مبنای همه فرآیندها را بر اساس قوانین غیر قابل اثبات

ترمودینامیک بیان می کند، درحوزه انسانی، در حوزه اخلاقی، در حوزه معرفتی، در حوزه عشق و محبت نیز معلم و تعلیم دهنده است. شاید تفاوت و برجستگی اصلی استاد پرداختن همزمان به دو بال علم و معرفت در اعمال، گفتار، اندیشه و کردار است که ایشان را متمایز ساخته است.

امیدوارم به لطف خداوند و با ارائه

مؤثرترین خدمت بی‌ریا به نیازمندترین

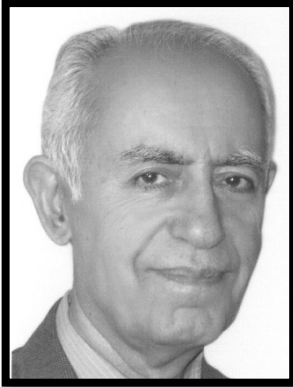
افراد، همراه با عشق و رزق بی‌توقع

و پرهنرکاری کامل، عروج معنوی

نموده و به شادی عمیق دست یابید.

مهدی بهادری نژاد

فقط نذران خدمت زنگ بیفتد می



مهدی بهادری نژاد در تهران متولد و تحصیلات ابتدائی، دبیرستانی و دانشگاهی خود را در این شهر به پایان رساند و با احراز رتبه ی اول در رشته ی مهندسی مکانیک از دانشکده ی فنی دانشگاه تهران فارغ التحصیل و برای ادامه ی تحصیل به امریکا اعزام شد.

نامبرده تحصیلات خود را در رشته ی مهندسی مکانیک ادامه داده و در سال ۱۳۴۳ موفق به اخذ درجه دکتری از دانشگاه ایلی نوی امریکا گردید و پس از دو سال تدریس در دانشگاه میسوری امریکا به ایران مراجعه و در دانشگاه شیراز مشغول به تدریس شد. علاوه بر این دو دانشگاه، وی در دانشگاه های ایالتی آریزونا و ایالتی کالیفرنیا در امریکا، واترلو و انستیتو تکنولوژی انتاریو در کانادا و صنعتی شریف در تهران و دو مرکز پژوهشی در اطریش و ایتالیا نیز به تدریس و تحقیق اشتغال داشته است.

دکتر بهادری نژاد عضو پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران است و در سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ به ترتیب استاد برجسته ی مهندسی مکانیک، استاد برجسته و پژوهش گر نمونه ی دانشگاه صنعتی شریف، استاد نمونه ی کشور و استاد برجسته ی مهندسی مکانیک ایران و چهره ی ماندگار بوده و در سال ۱۳۸۵ بنا به پیشنهاد فرهنگستان علوم، نشان

درجه ی اول دانش کشور به او اعطا گردید. نامبرده دارای آثار متعددی در مهندسی مکانیک، کاربردهای انرژی خورشیدی و سرمایه‌گذاری سنتی در ایران بوده و نویسنده کتابهای «تهویه و سرمایه‌گذاری طبیعی در ساختمانهای سنتی ایران» (با مشارکت آقای دکتر محمود یعقوبی) و «بادگیر، شاهکار مهندسی ایران» و «یخ سازی طبیعی و سنتی در ایران» (با مشارکت آقای مهندس علیرضا دهقانی) و دارای شش اختراع در زمینه‌های مختلف مهندسی مکانیک می‌باشد. همچنین وی نویسنده‌ی کتابهای «مهدی(ع) امام حاضر» و «اخلاق مهندسی و مهندسی اخلاق» است که دوبار، و کتابهای «دانشگاه زندگی» و «شادی و زندگی» که هر کدام چهار بار در تهران چاپ شده‌اند و به زبان‌های انگلیسی در امریکا و اسپانیایی در آرژانتین و اسپانیا نیز منتشر شده‌اند. کتاب «دانشگاه زندگی» به زبان انگلیسی به خط بریل نیز در امریکا به چاپ رسیده است.

پاسکوزاری بابت موبت های زندگیم

- ۱- خدایا به خاطر برخورداری از لطف تو در پاسکوزاری، بیستگی، از تو تشکر م.
- ۲- خدایا به خاطر برخورداری از لطف تو در عشق ورزیدن به خاندان نبوت، از تو تشکر م.
- ۳- خدایا به خاطر برخورداری از سلامتی در سطحی عالی و در طول عمرم، از تو تشکر م.
- ۴- خدایا برای عشق به آموختن و یاد گرفتن، از تو تشکر م.
- ۵- خدایا به خاطر حضور استادانی نظیر مادرم، دکتر مصطفی پجرمان، مهندس مهدی بازرگان، حاج کمال مشکسار و ساتیا ساسی ببا در زندگیم که در شخصیت امروزی من نقش مهمی ایفا نموده اند، از تو تشکر م.
- ۶- خدایا به خاطر داشتن همسر و فرزندی خوب، از تو تشکر م.
- ۷- خدایا برای دوست داشتن دانشجویانم و افرادی که در زندگیم بوده اند، از تو تشکر م.
- ۸- خدایا برای برخورداری از دوستانی با محبت که در زندگیم داشته ام، به ویژه دوستانی که در حال حاضر دارم، از تو تشکر م.
- ۹- خدایا به خاطر برخورداری از شغلی عالی و موقعیت اجتماعی بسیار خوب، از تو تشکر م.
- ۱۰- خدایا برای داشتن فرصت در انجام پژوهش هایی که برای اولین بار در ایران انجام شدند، از تو تشکر م.
- ۱۱- خدایا برای برخورداری از رفاه و ثروت مادی در سطح عالی، از تو تشکر م.
- ۱۲- خدایا از اینکه همه چیز در زندگی من خوب است، از تو تشکر م.

بامهدی

اجازہ فرما

امروز را با عشق بہ تو آغاز کنم

امروز را با عشق بہ تو بر کنم

امروز را با عشق بہ تو بگذرانم

امروز را با عشق بہ تو بہ ملان رسانم

می دانم کہ با عشق بہ تو قادر خواهم بود تمامی انسانا را دوست بدارم،
بہتر از کہ نفس کرد (دوستی مینماید نام، موزوں حالصانتر و بی ریا تر جامعہ بستی خدمت کنم
تا در دو جهان رسگاری بایم.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله